

قیام مرعشیان

نوشته

یعقوب آژند



کتابراه اشکرفیه

وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۵



کتابخانه اشکوفخانه

وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

قیام مرعشیان

نوشته یعقوب آژند

چاپ اول : ۱۳۶۵

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ : ۱۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	حرف اول
۹	فصل اول : سخنی چند در باب منابع
۹	(الف) منابع متقدم
۱۳	(ب) منابع متأخر
۱۷	(ج) تحقیقات جدید
۲۴	فصل دوم : اوضاع عمومی مازندران در آستانه قیام مرعشیان
۲۴	۱- وضع سیاسی
۳۱	۲- وضع اجتماعی
۳۳	۳- وضع اقتصادی
۳۵	۴- وضع مذهبی
۳۸	فصل سوم : در آستانه قیام مرعشیان
۳۸	الف - اصل و نسب سید قوام
۴۰	ب - زمینه مذهبی سید قوام
۵۰	ج - تعالیم سید قوام
۵۵	د - حکومت سید قوام و افراسیاب چلاوی
	ه - جناحهای قدرت در حکومت توأمان سید قوام و
۶۰	افراسیاب چلاوی
۶۹	فصل چهارم : قیام مرعشیان
۶۹	الف - محاربه پرچین جلالکمار
۷۳	ب - گسترش قلمرو مرعشیان
۷۳	۱- برخورد دولت سادات مرعشی با کیاجلالیان
۷۹	۲- تسخیر قلعه توجی

۸۲	۳- تسخیر ساری
۸۳	۴- تسخیر قلاع سوادکوه و فیروزکوه
۹۰	۵- تسخیر منطقه رستم‌دار
۹۵	۶- قزوین و موقعیت آن
۹۶	۷- تسخیر نواحی استرآباد
۹۹	فصل پنجم: یورش تیمورلنگ به مازندران
۱۰۳	الف: فتح قلعه ماهانه‌سر به دست تیمور
۱۰۸	ب: تبعید سادات مرعشی به ماوراءالنهر
۱۱۱	فصل ششم: بازتاب قیام مرعشیان در گیلان
۱۱۱	الف - مدخل
۱۱۲	ب - سلطه آل کیا بر گیلان و دیلمستان
۱۱۷	فصل هفتم: نتایج کلی
۱۲۱	ملحقات و اضافات
۱۲۳	۱- شجره نسب مرعشیان مازندران
۱۲۴	۲- شجره نسب آل کیا در گیلان و دیلمستان
۱۲۵	۳- توضیحی درباره برخی از اعلام جغرافیایی
۱۲۹	کتابشناسی
۱۳۵	اعلام

بسم الله الرحمن الرحيم

حرف اول

حکومت مرعشیان در مازندران از دو دوره تشکیل شده: دوره متقدم که از سال ۷۶۰ هجری قمری آغاز شده؛ در این مرحله قیام مرعشیان با تمام وجوه مختلفه آن بوقوع پیوست که با هجوم و گسترش این قیام در مازندران توأم بود و در نهایت به تحت سلطه کشیدن سرتاسر مازندران تا ناحیه قزوین انجامید.

دوره دوم، دوره متاخر حکومت مرعشیان در مازندران است که با آمدن تیمور به مازندران در سال ۷۹۵ ه. ق. شروع شد و سرزمین تحت سلطه آنها به دست تیمور و اعقاب او افتاد. لیکن چیزی نگذشت که دگر باره بازماندگان سید قوام الدین مرعشی در مازندران به حکومت رسیدند، ولی این حکومت نوعی حکومت محلی و خانگی تحت نظارت حکومت مرکزی صفویان بود و در آن از استقلال و خودمختاری خبری نبود.

حکومت مرعشیان در مازندران، مقطع و دوره قابل توجهی را در این سرزمین ایجاد کرد. حکومت آنها یک حکومت شیعی بود که از یک سو با سربداران خراسان پیوند داشت و از دیگر سو با حکومت شیعی آل کیا در گیلان. در واقع حکومت مرعشیان را می توان عامل انتقال حکومت سربداران به گیلان و نواحی دیگر شمالی ایران دانست.

مرعشیان رابطه مستقیم با سربداران داشتند. آنها آرمانهای سربداران را در مازندران تبلیغ کرده و مردم را علیه ظلم و ستم موجود جامعه بسیج ساختند. سپس به بسط و توسعه تعالیم خود از راه عملیات نظامی پرداختند و در این رهگذر تمام سرزمین مازندران را از آن خود کردند. لیکن کثرت لشکرکشی ها از یک سو و ظهور تیمور از طرف دیگر باعث گردید که آنها نتوانند دولت منسجم و پایائی با تکیه بر آرمانهای اصیل تشیع برپا سازند.

این بررسی نباید نخستین بررسی مجزا درباره قیام مرعشیان در مازندران

و چند و چون تاریخی آن باشد که با تکیه بر منابع و مآخذ اصلی و فرعی تألیف یافته است. در تحلیل این قیام سعی شده با توجه به مسائل سیاسی و نظامی و حتی فکری سرزمینهای پیرامون آن، تمام ابعادش مورد بحث و بررسی قرار گیرد. ارتباط مستقیم با آل کیا و تأثیرشان در گیلان از مقولات و مباحث دیگر این بررسی است. عقیده بر اینست که سلسله‌هایی نظیر سربداران خراسان، مرعشیان مازندران و آل کیای گیلان زمینه فکری و مذهبی منطقه شمالی ایران را برای ظهور دولت صفویه آماده ساختند و حتی با توجه به اسناد و مدارک، رابطه مستقیم با مؤسس سلسله صفوی (رابطه آل کیا با شاه اسماعیل) برقرار کردند. والسلام.

یعقوب آژند

۶۵/۲/۲۵

شناسنامه قیام

قیام مرعشیان	نام قیام
سید قوام الدین مرعشی (میربزرگ)	نام رهبر قیام :
تشیع اثنی عشری	مذهب قیام :
۷۶۰ هجری قمری	تاریخ تولد قیام :
مازندران (آمل)	محل تولد قیام :
۷۹۵ هجری قمری	تاریخ فوت قیام :
۳۵ سال	عمر قیام :
مردم مازندران	قیام کنندگان :

فصل اول

سخنی چند در باب منابع

درباره تاریخ قیام مرعشیان در مازندران، منابع اصلی و فرعی متعددی وجود دارد که در اینجا برای اینکه بیشتر در جریان مطالب این منابع قرار بگیریم، آنها را طبقه‌بندی می‌کنیم. به طور کلی این منابع را می‌توان به طبقات زیر تقسیم کرد: (الف) منابع متقدم یا اصلی؛ (ب) منابع متأخر یا فرعی؛ (ج) تحقیقات جدید که خود بر دو قسمت می‌شود: (۱) تحقیقات جدید داخلی؛ (۲) تحقیقات جدید خارجی.

الف - منابع متقدم

این منابع، آثاری هستند که تألیف آنها فاصله تاریخی چندانی با قیام مرعشیان مازندران ندارد و مؤلفین آنها یا این قیام را درک کرده‌اند و یا اینکه در ضبط وقایع، از اسناد و مدارک و گفته‌های افراد دیگر استفاده نموده‌اند. این منابع عبارتند از:

۱- تاریخ رویمان^۱: این اثر تألیف مولانا اولیاءالله آملی است که وقایع خطه مازندران را از قدیمترین ایام تا سال ۷۶۴ ه. ق.

۱. مولانا اولیاءالله آملی، تاریخ «رویان»، به تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات

بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۸ شمسی.

یعنی حدود روی کار آمدن مرعشیان بررسی کرده است. این اثر به چندین باب تقسیم شده، هر باب هم شامل مقطعی از تاریخ مازندران است. سیدظهیرالدین مرعشی قسمت اعظم مطالب این کتاب را در اثر خود آورده است. این اثر بیشتر از روی کتاب تاریخ طبرستان این اسفندیار نوشته شده است. آنچه که در تاریخ رویان مورد نظر ماست تاریخ لشکرکشی وجیه‌الدین مسعود به مازندران و کشته شدن او در آنجا و نیز تاریخ آل باوند و چلاویان است که کلاً در تاریخ ظهیرالدین مرعشی تکرار شده است.^۱

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران^۲: سید ظهیرالدین مرعشی پسر سید نصیرالدین از اعقاب سید قوام بود که در سال ۸۱۵ ه. ق. متولد شد و در سال ۸۹۲ ه. ق. رخت از جهان بریست. او در سن پنج سالگی همراه پدرش، که با سید مرتضی برادرزاده‌اش اختلاف داشت، به گیلان نزد آل کیا فرار کرد و بعدها در آنجا صاحب مناصب و مقامات گردید.

سید ظهیرالدین دو اثر عمده دارد یکی تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و دیگری تاریخ گیلان و دیلمستان^۳ که هر دو مکمل یکدیگر هستند. هر دوی این آثار از منابع معتبر سادات مازندران و سادات گیلان می‌باشند. مرعشی در تألیف اثر اولی خود، از منابع دیگر خصوصاً تاریخ رویان اولیاءالله آملی استفاده

۱. همان مأخذ، صفحات ۹۱-۱۸۰ و ۱۹۱ به بعد.

۲. سیدظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به تصحیح برنهارددارن، انتشارات گستره، تهران، ۱۳۶۳ شمسی؛ همان مأخذ، چاپ عباس شایان، تهران، ۱۳۳۰ شمسی؛ همان مأخذ، چاپ محمد حسین تسبیحی، تهران، ۱۳۵۰ شمسی.

۳. سیدظهیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح منوچهرستوده، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴ شمسی.

کرده است و مطالب او را تا قسمت تاریخ مرعشیان می آورد. خود وی نیز به این مسأله اشاره می نماید. مهمترین قسمت تاریخ وی اطلاعات و مطالب او درباره سید قوام و اعقاب او، کلاً - حکومت مرعشیان در مازندران، است. او کتاب خود را به نام کارکیامیرزاعلی لاهیجانی از سادات آل کیا نوشته است؛ تألیف این اثر در سال ۸۸۱ ه. ق. شروع و در سال ۸۹۲ ه. ق. به پایان رسیده است.

از آنجا که سید ظهیرالدین خود یکی از اعضای خاندان مرعشی بوده است و خود در جریان بسیاری از دیده ها و شنیده ها قرار داشته، اثرش از آثار و منابع معتبر درباره سادات مرعشی مازندران و سادات آل کیای گیلان بشمار می رود. او در آثار خود از اصطلاحات و عباراتی سود می جوید که حاکی از بینش شیعی وی است. تاریخ طهران وی از این نظر که رابطه مرعشیان با سربداران خراسان را صریحاً ذکر کرده است؛ اهمیت خاصی دارد.

۳- تاریخ گیلان و دیلمستان: این کتاب دومین اثر سید ظهیرالدین مرعشی است. وی با این اثر در واقع تاریخ نهضت سادات آل کیا را که به دنبال مرعشیان و تحت تعالیم ایشان در گیلان ایجاد شد، بررسی می کند. مرعشی که خود در جریان این نهضت بوده، بسیاری از وقایع را به چشم خود دیده و بر بسیاری از این رویدادها حاضر و ناظر بوده است. این کتاب در واقع قدیمترین اثر تاریخی درباره گیلان و دیلمستان است که نویسندگان بعدی از آن استفاده کرده اند. تاریخ گیلان و دیلمستان نیز با دیدگاه و بینش شیعی تألیف یافته است.

۴- آثار حافظ ابرو: حافظ ابرو تاریخ مرعشیان را در دو

اثر خود، آنها هم بصورت مختصر، مورد بررسی قرار داده است. یکی در کتاب ذبده التواریخ که بصورت سالشماری است و دیگری در کتاب مجموعه. مطالب حافظ ابرو درباره مرعشیان در ارتباط با آمدن تیمور به مازندران شکل گرفته است. تسخیر مازندران به دست تیمور و اسارت و تبعید مرعشیان به ماوراءالنهر همراه با تاریخچه‌ای گذرا و گاهی اشتباه از آغاز کار مرعشیان، اطلاعاتی است که حافظ ابرو در این دو اثر خود می‌آورد. معلوم نیست که منبع حافظ ابرو در خصوص تاریخ مرعشیان چه بوده است.

۵- **مجمل فصیحی**^۱: فصیحی خوانی در جلد سوم اثر خود، مطالبی درباره مرعشیان دارد که گاهی اشتباه است. کتاب او بصورت سالشماری تنظیم شده است. اطلاعات فصیحی درباره برگشت اعقاب سید کمال‌الدین به مازندران و حکومت دوباره آنها در این سرزمین می‌باشد.

۶- **مطلع السعیدین**^۲: مطالب عبدالرزاق سمرقندی درباره سادات مرعشی بسیار مختصر و مجمل است. او مطالب خود را از میرقوام‌الدین مرعشی شروع کرده است و وقایعی را که بین مرعشیان و افراسیاب چلاوی گذشته به اختصار شرح داده، چند کلمه هم درباره اسکندر شیخی می‌نویسد.

۷- **تذکرة الشعراء**^۳: دولت‌شاه سمرقندی در بخش تاریخ سربداران کتاب خود و خصوصاً در نقل حوادث مربوط به دوره

۱. فصیحی خوانی، مجمل، به کوشش محمود فرخ، جلد ۳، مشهد، ۱۳۲۹، ص ۱۳۴.

۲. عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعیدین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۳ شمسی؛ همان مأخذ، چاپ محمدشفیع، جلد ۲، جزء اول، لاهور، ۱۳۶۵ ه.ق.

۳. دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تهران، ۱۳۲۸ شمسی.

شمس‌الدین علی، مطالبی درباره سیدعزالدین سوغندی و سیدقوام دارد که دارای اهمیت زیادی می‌باشد. اطلاعات او گرچه بسیار مختصر است ولی در منابع دیگر نیامده است. البته او نیز در نقل مطالب خود دچار اشتباهاتی شده است.

۸- روضة‌الصفا: میرخواند در اثر حجیم تاریخی خود اطلاعات زیادی درباره خاندان مرعشی ندارد. مطالبی که او درباره سیدقوام آورده از یک صفحه تجاوز نمی‌کند. در این یک صفحه هم وی متذکر می‌شود که چون تاریخ مرعشیان در آثار حافظ‌ابرو و عبدالرزاق سمرقندی آمده است، لذا نیازی به تکرار آنها نیست. تاریخ مرعشیان این اثر از زمانی شروع می‌شود که تیمور، مرعشیان را به ماوراءالنهر تبعید می‌کند و لذا وی حضور آنها را در ماوراءالنهر نقل می‌کند.

۹- ظفرنامه^۲: شرف‌الدین علی یزدی که بیشترین مطالب خود را از ظفرنامه شامی گرفته است و در واقع آن را ساده‌نگاری کرده، مطالبی درباره تسخیر مازندران به دست امیر تیمور و اسارت خاندان مرعشی توسط او و تبعید آنها به ماوراءالنهر دارد. فصل مربوط به این موضوع در اثر او با عنوان «گفتار در تسخیر آمل و سازی و ماهانه‌سر» مشخص شده است. مطالب او در این زمینه با تفضیل بیشتر همراه است.

ب- منابع متاخر

منابع متاخر منابعی هستند که با استفاده از اطلاعات و

۱. میرخواند، روضة‌الصفا، جلد ۵، تهران، بدون تاریخ، ص ۵۹۹.
۲. شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، به اهتمام محمد عباسی، جلد ۱، تهران، ۱۳۳۶ شمسی.

مطالب منابع متقدم نوشته شده‌اند و تاریخ سالهای بعد این خاندان را نیز شامل هستند. این منابع در خصوص تاریخ سالهای بعد خاندان مرعشی از اسناد و مدارک خاص خود و زمان خود استفاده کرده‌اند. این منابع عبارتند از:

۱- حبیب‌السیر^۱: خواندمیر از جمله مورخین پایان عهد تیموری و آغاز دوره صفوی است. تاریخ او که تاریخ عمومی است در چهار جلد تنظیم شده که در جلد سوم آن مطالبی درباره مرعشیان و آل کیا وجود دارد. او در تنظیم مطالب خود درباره مرعشیان از کتاب سیدظهیرالدین مرعشی استفاده کرده است و در آغاز مطالبش نیز می‌گوید: «چنانکه سیدظهیرالدین در قادیخ طبرستان تحریر فرموده...»^۲ وی مطالب خود را با قلمی شیوا و رسا عرضه کرده است. ولی با اینهمه مطالب او در بعضی جاها با اطلاعات مرعشی مغایر است.^۳

۲- تاریخ جهان‌آرا^۴: قاضی احمد غفاری مؤلف این اثر در صحبت از سادات مرعشی، فصل مجزایی دارد. او در این اثر خود تاریخ سادات مرعشی را از سیدقوام شروع کرده، تا سلطان مرادخان در سال ۹۶۹ ه. ق. رسانده است. وی اثر دیگری تحت عنوان قادیخ نگارستان^۵ دارد که در آن نیز به تفاریق از تاریخ سادات مرعشی و نیز آل کیا صحبت می‌کند.

۱. خواندمیر، حبیب‌السیر جلد ۳، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳ شمسی.

۲. همان مأخذ، جلد ۳، ص ۳۳۷.

۳. همان مأخذ، همان جلد؛ رجوع شود به تاریخ قلعه ماهانه سر پده دست تیمور و مقایسه شود با تاریخ مرعشی.

۴. قاضی احمد غفاری، قادیخ جهان‌آرا، انتشارات حافظ، تهران، ۱۳۳۹

شمسی؛ همان شخص، قادیخ نگارستان، انتشارات حافظ، تهران، ۱۳۶۲ شمسی.

۳- تاریخ مازندران^۱: ملا شیخ علی گیلانی این کتاب را در سال ۱۰۴۴ ه. ق. تألیف کرده است. او در این اثر دارای گرایشهای شیعی است. وی مطالب کتابش را به اختصار از آغاز آفرینش شروع کرده، تا سال ۱۰۴۴ ه. ق. ادامه داده است. او در تألیف اثر خود از آثار دیگری چون حبیب‌المسیر استفاده نموده است. آنچه که در این کتاب مورد توجه بررسی ماست فصلولی است درباب سلاطین آل باوند، فرقه چلاویه و تسلط و نسب سادات قوامیه که البته اقتباس از منابع دیگری باشد.

۴- مجمع‌التواریخ^۲: تألیف میرزا عبدالخلیل مرعشی؛ این اثر در عصر صفویان تحریر شده است و نویسنده که خود یکی از افراد خاندان مرعشی بوده، اشارات گذرایی به آغاز کار مرعشیان و نیز سیدقوام و موقعیت آنها در عصر شاه‌طهماسب می‌کند. مطالب او درباره آغاز کار خاندان مرعشی اقتباس از سادپنج طبرستان سیدظہیرالدین مرعشی است.

۵- مجالس‌المؤمنین^۳: تألیف قاضی نورالله شوشتری. او سادات مرعشی را در کتاب خود تحت عنوان «جند چهاردهم، در سلاطین علویه قوامیه مرعشیه مازندران» مورد بررسی قرار داده است. با یک نظر می‌توان دریافت که مطالب او اقتباس از سادپنج طبرستان سیدظہیرالدین مرعشی است که بسیار مختصر و مجمل می‌باشد.

۱. ملا شیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، به تصحیح منوچهر مستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵ شمسی.

۲. میرزا عبدالخلیل مرعشی، مجمع‌التواریخ، تهران، ۱۳۶۲ شمسی.

۳. قاضی نورالله شوشتری، مجالس‌المؤمنین، جلد ۲، انتشارات اسلامیة، تهران،

۶- تاریخ خاندان مرعشی مازندران^۱: مؤلف این اثر شخصی است به نام میرتیمور که دنباله تاریخ مرعشیان (از سال ۸۸۱ ه. ق. به بعد) را گرفته، تا سال ۱۰۷۵ ه. ق. رویدادها را دنبال کرده است. این کتاب زمانی تألیف یافته که شاه عباس پنجاه سال قبل افراد خاندان مرعشی را در مازندران پراکنده ساخته است و به اصفهان، شیراز، کرمان و غیره فرستاده. تاریخ خاندان مرعشی مازندران در واقع ذیلی بر کتاب تاریخ طبرستان سید ظهیرالدین مرعشی است.

۷- التدوین فی احوال جبال شروین^۲: از جمله تألیفات اعتمادالسلطنه مورخ عصر ناصری است که درباره تاریخ و جغرافیای مازندران می باشد. او در این اثر خود، در ارتباط با تاریخ مرعشیان از اثر سید ظهیرالدین مرعشی استفاده کرده است.

۸- احقاق الحق^۳: مؤلف این کتاب قاضی نورالله شوشتری از اعقاب خاندان مرعشی است که آیه الله نجفی مرعشی مقدمه ای مبسوط در حدود صد صفحه بر آن نگاشته که حائز اهمیت زیادی است. آیه الله مرعشی در این مقدمه به طور جامع خاندان مرعشی و طرز انشعاب آنها را در شهرهای مختلف توضیح می دهد و با استفاده از منابع مختلف تاریخچه مفصلی از خاندان مرعشی عرضه می نماید. عنوان این مقدمه «اللئالی المنتظمه والدرر الثمینه» است.

۱. میرتیمور، تاریخ خاندان مرعشی مازندران، به تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵ شمسی.

۲. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، التدوین فی احوال جبال شروین، تهران، ۱۳۱۱ شمسی.

۳. قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، تعلیقات از آیه الله سیدشهاب الدین- نجفی مرعشی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ قمری.

۹- تاریخ خانی^۱: این کتاب را بایستی دنباله و ذیل تاریخ گیلان و دهلستان سید ظهیرالدین مرعشی به حساب آورد که شامل حوادث گیلان از سال ۸۸۰ ه. ق. تا ۹۲۰ ه. ق. می باشد. این اثر بنا به درخواست سلطان احمدخان (۹۴۳-۹۱۱ ه. ق.) از سلاطین کیایی گیلان نوشته شده، تألیف آن نیز در سال ۹۲۱ ه. ق. شروع و در سال ۹۲۲ ه. ق. به پایان رسیده است. مطالب این اثر شامل حوادث دوران سلطان محمدکیا (۸۸۳-۸۵۱ ه. ق.) و کارکیا میرزا علی (۹۱۰-۸۸۳ ه. ق.) و سلطنت سلطان حسن (۹۱۱-۹۱۰ ه. ق.) و وقایع عصر سلطان احمدخان می باشد. از مطالب جالب توجه آن بحثی است که نویسنده در خصوص آمدن شاه اسماعیل به نزد آل کیا عرضه کرده است.

۱۰- فردوس^۲: کتابیست تألیف علاءالملک حسینی شوشتری مرعشی در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن. از قسمتهای جالب توجه این اثر، مطالبی است که در ارتباط با سادات قوامی و پراکندگی آنها در سایر شهرها و بخصوص شهر شوشتر آمده است. این اثر از نظر پراکندگی سادات قوامی در سطح ایران، اهمیت دارد.

ج- تحقیقات جدید

تحقیقات جدید در خصوص قیام مرعشیان را می توان به دو قسمت تقسیم کرد: تحقیقات جدید داخلی و تحقیقات جدید خارجی.

۱. علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی، تاریخ خانی، به تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ شمسی.
۲. علاءالملک حسینی شوشتری مرعشی، فردوس، به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، ۱۳۵۲ شمسی.

(۱) تحقیقات جدید داخلی: متأسفانه تحقیقات داخلی در زمینه نهضت مرعشیان در مازندران بسیار کم است و آنچه هم که نوشته شده، بدون تحلیل و بی‌ربطه با مسائل و وقایع اطراف این نهضت می‌باشد.

قبل از همه بایستی از تتبع آیت‌الله نجفی مرعشی نام برد که به‌طور مختصر در زمینه شرح حال سیدظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و اسلاف ایشان تحریر کرده‌اند.^۱ این تتبع مجمل راجع به نسب مؤلف و آثار او و استفاده مورخین دیگر از آثار قلمی وی و مقام خاندان و موقعیت وی و نوابغ خاندان او، ولادت و وفات و مشاغل نویسنده می‌باشد. این نوشته اطلاعات کمی راجع به نهضت مرعشیان عرضه می‌کند. آیت‌الله نجفی مرعشی در تحریر شجره‌نامه دیگری در خصوص مرعشیان تهران، قم و تبریز تتبع دیگری انجام داده‌اند. این شجره‌نامه در مقدمه کتاب منتخب مفاتیح چاپ شده است.^۲

از دیگر تحقیقاتی که مستقیماً نهضت مرعشیان را مورد بررسی قرار داده، مقاله «درویشان مازندران» نوشته منوچهرستوده در شماره دوم مجله تاریخ است.^۳ این تحقیق هم متأسفانه چیزی جز رونویسی با زبان ساده از روی کتاب سیدظهیرالدین مرعشی

۱. سیدظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و (ویان و مازندران)، چاپ محمد حسین تسبیعی، صفحات سی‌ونه تا چهل‌ودو مقدمه.

۲. حاج شیخ عباس قمی، منتخب مفاتیح، انتشارات حافظ، تهران، ۱۳۶۲ شمسی (مقدمه‌ای تحت عنوان شجره سلسله جلیله مرعشیه تهران، قم و تبریز).

۳. منوچهرستوده، «درویشان مازندران»، در مجله تاریخ، نشریه گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، جلد ۱، شماره ۲، صفحات ۲۹-۷.

نیست. در این مقاله تحلیل زیادی بکار نرفته است و نهضت سیدقوام در ارتباط با نهضت‌های آن دوره و یا حتی تاریخ آن دوره، مورد بحث قرار نمی‌گیرد. این مقاله بیست صفحه‌ای به هر حال برای شناسایی این نهضت تاحدی مفید است.

از دیگر منابع فارسی باید از کتاب ظهور قیوم و نیز تاریخ مفصل ایران و تاریخ مفلول عباس اقبال نام برد^۱ که در هر سه کتاب اشاره مجملی به نهضت مرعشیان می‌شود. این بررسی‌ها حالت وقایع‌نگاری دارد و تحلیلی در آنها بکار نرفته است.

منبع دیگر فارسی که اشاره‌ای به سادات مرعشی کرده، تاریخ ادبیات، د ایران ذبیح‌الله صفا است. در این کتاب هم تحت عنوان «ملوک مازندران» نیم صفحه‌ای به تاریخ سادات مرعشی اختصاص یافته است. این بررسی نیم صفحه‌ای هم چیزی جز تکرار مکررات گذشتگان نیست.^۲

از تحقیقات جدید داخلی باید از کتاب «مجانة الادب»^۳ نام برد که مطالبی به روال عمومی در خصوص مرعشیان آورده که می‌تواند مورد استناد و استفاده قرار گیرد. مؤلف این اثر در ماده «مرعشی» با استفاده از منابع اصلی خصوصاً مجالس المؤمنین شوشتری عبارات منسجمی درباره مرعشیان و نام و نسب آنها و نیز پراکندگی آنان در نواحی مختلف دارد.

۱. عباس اقبال، تاریخ مفلول، انتشارات اسیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶ شمسی؛ همان نویسنده، تاریخ مفصل ایران، صفحات ۹-۶۲۸؛ همان نویسنده، ظهور قیوم، به اهتمام میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۱ شمسی، ص ۶۹ به بعد.

۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات د ایران، جلد ۳، بخش اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۸ شمسی، ص ۳۶.

۳. میرزا محمدعلی مدرس، «مجانة الادب»، جلد ۵، تبریز، بدون تاریخ.

در اینجا باید از لغتنامه دهخدا نیز ذکری به میان آورد که مطالب قابل اعتنایی در زمینه تاریخ مرعشیان و میرقوام و اعقاب و احفاد او دارد. مقالات متعدد لغتنامه دهخدا درباره تاریخ این دوره برای شروع تحقیق افراد علاقه‌مند دارای اطلاعات عمومی است.^۱

(۲) **تحقیقات جدید خارجی:** محققین خارجی کلاً توجه خاصی به نهضت مرعشیان نکرده‌اند. قبل از همه باید از برنهارد دارن^۲ نام برد که کتاب تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران سید ظهیرالدین مرعشی را در سال ۱۸۵۰ م. همراه مقدمه مبسوطی به زبان آلمانی به چاپ رسانده است. وی در مقدمه این کتاب راجع به کتاب و صحت و سقم مطالب آن و نیز درباره نهضت مرعشیان که بیشتر مأخوذ از خود این تاریخ است، صحبت به میان می‌آورد. مقدمه او اطلاعات و مطالب بکری ندارد.

دوینسن محقق خارجی کسه در زمینه تاریخ مازندران و علی‌الخصوص علویان مازندران و سادات مرعشی قلم زده، ه. ل. رابینو است. او که یک نفر محقق انگلیسی است مطالعات گوناگونی در این زمینه دارد لیکن چند بررسی او حائز اهمیت زیادی است. نخستین نوشته او تحت عنوان سلسله مرعشیه مازندران^۳ است. او در این تحقیق برای اولین بار به نهضت سادات مرعشی توجه کرده، این سلسله و تاریخ آن را بصورت وقایع‌نگاری تحریر نموده

۱. دهخدا، لغتنامه، مجلدات متعدد، تهران، ۱۳۳۴ به بعد.

۲. مرعشی، قادیخ طبرستان و دیوان و مازندران، چاپ برنهارد دارن.

۳. ه. ل. رابینو، سلسله مرعشیه مازندران در مجله *Journal Asiatique*

ژوئیه - سپتامبر ۱۹۲۶ م. صفحات ۴۷۴-۳۸۹ و ۴۰۳-۴۰۲. (این رساله

را ضیاءالدین دهشیری به فارسی ترجمه کرده است).

است. این تحقیق او چیزی جز مطالب ساده‌شده تاریخ مرعشی نیست. ارزش این تحقیق در تنظیم وقایع آن نهفته که شخصیت‌های این سلسله را همراه با وقایع زمانشان با سالشماری عرضه کرده است. وی در نگارش این رساله علاوه بر تاریخ مرعشی از آثار دیگر نظیر تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، مطلع‌المعدین، احسن‌التواریخ، عالم‌آرای عباسی و غیره استفاده کرده است.

دومین تحقیق رابینو در این زمینه دوستان علویان در مازندران^۱ نام دارد. او در این بررسی به حکومت علویان در مازندران می‌پردازد و در ضمن آن به سادات مرعشی نیز اشاره می‌کند و حتی سادات ملاط گیلان (آل کیا) را نیز مورد بحث قرار می‌دهد. وی در این اثر خود رویدادها را بصورت وقایع گونه عرضه می‌کند و تحلیلی در نوشتن آنها بکار نبرده است. وی وقایع خود را تا سال ۱۰۶۴ ه. ق. یعنی سال فوت خلیفه سلطان آخرین فرد از سادات مرعشی کشانده است.

رابینو اثر دیگری دارد به نام سفرنامه مازندران و استرآباد^۲ که در آن نیز ضمن بحث درباره مسائل جغرافیایی و اجتماعی این سرزمین، اشاره‌ای هم به تاریخ مازندران و سلسله‌های آن خطه کرده که بسیار مختصر است. این سفرنامه از نظر جغرافیایی این منطقه اهمیت دارد.

از آثار دیگر رابینو باید از کتاب ولایات داذلمرذگیلان^۳

۱. ه. ل. رابینو، دوستان علویان در مازندران، ترجمه محمدطاهری شهاب، تهران، ۱۳۲۰ شمسی.

۲. همان نویسنده، سفرنامه مازندران و گیلان، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶ شمسی.

۳. همان نویسنده، ولایات داذلمرذگیلان، ترجمه جعفر خماسی زاده، کتابفروشی طاعتی، رشت، ۱۳۵۷ شمسی.

نام برد که کتاب مفصلی راجع به اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی گیلان است. راینو در این اثر فصل مجزایی درباره تاریخ گیلان دارد که در آن به سادات آل کیا می پردازد. وی در این اثر بیشتر از کتاب *تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی* سود جسته است.

از دیگر تحقیقات خارجی باید از مقالات *Encyclopaedia of Islam* (دانشنامه اسلام) نام برد که در زمینه تاریخ مازندران و غیره می باشد. این مقالات در خصوص آل افراسیاب، آل باوند، مازندران و غیره برشته تحریر درآمده است.

اما از دیگر مستشرقین باید از نویسندگان شوروی نام برد که در رأس آنها پطروشفسکی قرار دارد. پطروشفسکی این نهضت را در آثار متعدد خود مورد بررسی قرار می دهد^۱. او در این آثار سعی کرده ثابت کند که قیام مردم مازندران علیه فئودالهای این منطقه بوده است.

تاریخ ادبی ایران^۲ تألیف براون انگلیسی هم در رابطه با

۱. *Encyclopaedia of Islam* (چاپ اول) مقاله «مازندران» نوشته ر. واسر، جلد ۳، ص ۹-۴۲۴؛ همان مأخذ (چاپ دوم)، مقاله «آل افراسیاب» نوشته نیکیتین، جلد ۱، ص ۲۲۷؛ مقاله «آل باوند» نوشته ریچارد فرای، جلد ۱، ص ۱۱۰.

۲. پطروشفسکی، نهضت مهربادان خراسان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵ شمسی؛ همان نویسنده، کشاورزی و مناسبات ادبی ایران در عهد مفلو، ترجمه کریم کشاورز، دو جلد، تهران، ۱۳۵۵ شمسی؛ همان نویسنده، ایران در سده های میانه، ترجمه سیروس ایزدی و تحویلی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۹ شمسی.

۳. براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی اصغر حکمت، جلد ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷ شمسی.

سخنی چند در باب منابع ۲۳

این دوره مطالبی دارد که حائز اهمیت است. این اثر خصوصاً از نظر توجه به جریانه‌های فکری، سیاسی و مذهبی این دوره، قابل ملاحظه می‌باشد.

فصل دوم

اوضاع عمومی مازندران در آستانه قیام مرعشیان

۱- وضع سیاسی

مازندران^۱ از جمله مناطق حاصلخیزی محسوب می‌شود که از ایام باستان جایگاه و پایگاه اقوام و خاندانهای حاکمه مختلف بوده است. آل گشنسف در زمان اردشیر پاپکان در مازندران حکومت داشتند. بعد از آنها آل کیوس، آل زرمهر، سوخرائیان یا آل قارن‌وند، آل دابویه یا گاوبارگان به ترتیب بر این خطه حکم راندند. آل باوند از سال ۴۰۵ هجری به بعد در مازندران به حکومت رسیدند. آل باوند به سه شعبه مهم تقسیم می‌شدند: (۱) کیوسیه (از سال ۴۰۵ هجری قمری تا ۳۹۷ هجری قمری)؛ (۲) اسپهبدیه (از سال ۴۶۶ تا ۶۰۶ هجری قمری)؛ (۳) کینخواریه (از سال ۶۳۰ الی ۷۰۰ هجری قمری).

این خاندان جزو حکام محلی بودند که تحت فرمان خلفا و یا سلاطین دیگر، در مازندران حکومت می‌کردند. آنها در واقع

۱. نام مازندران گویا از پیش از قرن هفتم به بعد به طور رسمی به این منطقه اطلاق می‌شده است. قبل از آن نام طبرستان (تپورستان، تپرستان) بکار می‌رفته که مشتق از نام قوم تپوریها است. تپوریها از اقوام اولیه این منطقه بشمار می‌رفته‌اند. نام مازندران در شاهنامه فردوسی نیز آمده است (اسمعیل مهجوری، تاریخ مازندران، جلد اول، ساری، ۱۳۴۲، ص ۱۳ به بعد).

باجگزار حکومت مرکزی محسوب می‌شدند. لیکن در روزگار آل طاهر و آل سامان حکامی که رسماً از سوی حکومت مرکزی گسیل می‌شدند در کنار حکام محلی به‌رتق و فتق امور می‌پرداختند. در ایام آل بویه، غزنویان و سلجوقیان نیز، وضع به همین منوال بود.

از سال ۲۵۰ هجری قمری به‌بعد علویان در مازندران جایگزین شدند. حسن بن زید آمل را تسخیر کرد و در حدود سال ۳۳۷ هجری قمری فرمانروایی آنها به پایان رسید. اینان بعدها به‌گیلان رفته و در آنجا حکومت خود را برقرار کردند.^۱

حکومت آل زیار در گرگان و طبرستان از سال ۳۱۹ هجری شروع شد و در سال ۴۷۱ هجری قمری خاتمه یافت. حسن صباح با مطیع‌ساختن قسمت کوهستانی، ضربت نهایی را بر قدرت و نفوذ آل زیار وارد آورد.^۲

در آستانه قیام مرعشیان وضع سیاسی مازندران به‌قرار زیر بود. خاندانهای حاکم محلی به‌دلیل عدم وجود یک حکومت مقتدر مرکزی، مازندران را جولانگاه قدرت‌نمایی خود کرده بودند که از میان آنها می‌توان به‌خاندانهای آل باوند، آل افراسیاب و گیاهای جلالی اشاره کرد.

در آن زمان از شعب آل باوند، کینخواریه بر اوضاع مسلط بودند. آخرین آنها تحت نام فخرالدوله حسن بن کیخسرو حکومت

۱. ابن‌اسفندیار، قادیخ طبرستان، به‌تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ شمسی، ص ۲۴۲ به‌بعد؛ رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ص ۱۸۶.

۲. ابن‌اسفندیار، قادیخ طبرستان، قسم دوم، ص ۲ به‌بعد؛ رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۱۸۷.

می‌کرد. زمانی که فخرالدوله حسن باوندی حکومت را در دست گرفت دو قدرت محلی دیگر نیز بر سر قدرت بودند. این سه قدرت محلی بر سر منافع شخصی با یکدیگر سر مخالفت داشتند.

از این سه قدرت یکی دودمان کياهای جلالی-از نوادگان کياجمال احمد اجل- بود. وی سردی بسزرگ و کاردیده محسوب می‌گردید. در زمان او امیرمسعود سربدار به‌مازندران حمله کرد و کياجمال برای جلوگیری از خونریزی تسلیم او شد. با تسلیم او خاندان جلالی به‌امیرمسعود پیوستند. لیکن کياجمال با فخرالدوله حسن باوندی و جلال‌الدوله اسکندر رستم‌داری رابطه برقرار کرد و در خفا علیه امیرمسعود سربدار وارد عمل شد. اینها با کمک یکدیگر بالاخره توانستند امیرمسعود سربدار را از سر راه خود بردارند و او را به‌قتل برسانند.

کياهای چلاوی و یا آل‌افراسیاب نیز از خاندانهایی بودند که از دشمنان کياهای جلالی محسوب می‌شدند. دشمنیها و درگیریهای این دو خاندان، موجب تشویش و تفرقه و اضطراب در مازندران گردید. از رؤسا و خانان این خاندان می‌توان از افراسیاب چلاوی و پسر او اسکندر شیخی نام برد که هر دو در مسائل سیاسی این دوره، نقش اساسی داشتند.

پس معلوم می‌شود که در این دوره سه قدرت بالقوه در مازندران وجود داشته‌اند که علیه یکدیگر مبارزه می‌کردند. لیکن مبارزه اینها گاه نوساناتی پیدا می‌کرد و گاه اینان را به یکدیگر نزدیک می‌ساخت. قدرت آل‌باوند بر اوضاع تسلط داشت و خاندان کياهای جلالی و کياهای چلاوی در پی این بودند که قدرت را

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، ص ۱۰۹.

۲. همان مأخذ، ص ۲۶۷.

از آن خود سازند. آنها برای این منظور، گاهگاهی خود را به خاندان آل باوند نزدیک می کردند تا از اوضاع به نفع خود بهره برداری کنند. چنانکه کیا جلال پسر کیا جمال احمد اجل از ارکان دولت فخرالدوله حسن بشمار می رفت و دزواقع وزارت او را عهده دار بود. از سوی دیگر کیا افراسیاب چلاوی نیز از امرای بزرگ فخرالدوله حسن محسوب می شد که حکومت لارجان را از طرف وی داشت. خواهر کیا افراسیاب در حباله نکاح ملک فخرالدوله حسن بود.

از طرف دیگر دو قدرت گیاهای جلالی و گیاهای چلاوی دشمنی دیرینه ای با یکدیگر داشتند که ناشی از منافع محلی آنها بود. ملک فخرالدوله حسن با علم به خصومت این دو خاندان، با هر دو خاندان همکاری داشت و از اختلافات آنها به نفع خود استفاده می کرد.

در همین ایام فخرالدوله حسن بنا به علی کیا جلال، وزیر و مدبر دولت خود را به قتل رسانید.^۱ مرعشی علت قتل وی را سعایت غمازان و دسیسه گران نام برده است. بعید نیست که در این قتل گیاهای چلاوی دست داشته باشند. با قتل کیا جلال، تمام اطرافیان خاندان کیا جلالیه از پیرامون فخرالدوله حسن پراکنده شدند. ملک فخرالدوله حسن برای پر کردن جای آنها روی بسوی گیاهای چلاوی آورد تا از وجود آنها در مسائل سیاسی استفاده کند.

فخرالدوله حسن تمام امور و اختیار ولایت خود را به دست گیاهای چلاوی سپرد و همین مسأله بر دشمنی و خصومت دو

۱. مرعشی، همان ماخذ، ص ۲۶۷: «وغمازان درباره کیا جلال که رکن اعظم دولت او بود سعایتی چند به او عرض کردند. ملک فخرالدوله را چون بخت برگشته بود بر قتل مشارالیه فرمان داد.»

خاندان گیاهای جلالی و چلاوی افزود و مازندران را چندی به ورطه اغتشاش کشاند، از طرف دیگر کیافراسیاب چلاوی برای کسب قدرت، نقشه از میان برداشتن فخرالدوله حسن را کشید و در فرصت مناسب بدان دست یازید. او دنبال یافتن بهانه بود تا کار خود را به انجام برساند. مرعشی می‌نویسد که او چندی مرید سیدقوام شد و ملک فخرالدوله را به مریدی سیدقوام فرا خواند، ولی او نپذیرفت.^۱ گفتنی است که کیافراسیاب با ابراز ارادت خود به سیدقوام، قصد داشته از قدرت مذهبی وی علیه فخرالدوله حسن استفاده کند. وقایع بعدی این مسأله را روشن می‌سازد.

گیاهای جلالی چون قدرت را در دست گیاهای چلاوی دیدند روی بسوی ملک جلال الدوله اسکندر ملک رستم‌دار آوردند. جنگی بین نیروهای جلال الدوله اسکندر و گیاهای جلالیها از یکسو و نیروهای فخرالدوله حسن و گیاهای چلاوی از دیگرسو، در گرفت که به شکست نیروهای ملک فخرالدوله حسن و گیاهای چلاوی انجامید، و در نتیجه ملک فخرالدوله حسن، مجبور به صلح گردید.^۲ گیاهای چلاوی نیز بالضرورة با گیاهای جلالی صلح کردند و «کینه شاه مازندران [ملک فخرالدوله حسن] را در دل گرفتند»^۳.

در این ایام کیافراسیاب همه کاره دولت فخرالدوله حسن شده بود. او برای از بین بردن وی نقشه‌ای دیگر کشید. خواهرش که در حباله نکاح ملک مزبور بود، از شوهر سابقش دارای دختری بود ریبه نام. کیافراسیاب با صوابدید خواهرش، ملک فخرالدوله حسن را به روابط نامشروع با دختر مزبور متهم کرد و

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۶۷.

۲. همان مأخذ، همان صفحه.

۳. همان مأخذ، ص ۲۶۸.

در این زمینه فتوایی هم از علماء و فقهای آمل برای قتل ملک مزبور فراهم ساخت. وی فتوای مذکور را به نشان سیدقوام‌الدین نیز، موشح گردانید.^۱

از سوی دیگر دوستی مجدد فخرالدوله حسن با کیا‌های جلالی فرصت خوبی در اختیار کیا افراسیاب قرار می‌داد چون می‌توانست قتل او را به گردن کیا جلالیها بیندازد.^۲ وی بالاخره توانست فخرالدوله حسن آخرین حکمران آل باوند را در ۲۷ ماه محرم ۷۵۰ ه. ق. به دست فرزندانش علی و محمد به قتل برساند.^۳ مازندران پس از آن، مدت ده سال مرکز آشوب و نهب و تاراج گردید. فرزندان ملک فخرالدوله نیز که چهار نفر بودند، همگی به دامن دشمن سابقشان جلال‌الدوله اسکندر رستم‌داری پناه بردند.

ملک رستم‌دار از فرزندان فخرالدوله حسن پذیرایی کرد. او لشکری آراست و به جنگ کیا افراسیاب آمد و در قریه میرناده نزول کرد. در این ایام سیدقوام و کیا جلالیها نیز همراه کیا چلاویها بودند و لذا توانستند با همدستی یکدیگر راه را بر جلال‌الدوله اسکندر بگیرند. در جنگ بین آنها محمد کیا فرزند افراسیاب و قاتل

۱. همان مأخذ، ص ۲۶۸.

۲. *Encyclopaedia of Islam*، (چاپ دوم)، جلد ۱، مقاله «آل افراسیاب» از نیکیتین، ص ۲۳۷.

۳. ملا شیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، ص ۵۱؛ رابینو، دودمان علویان مازندران، ص ۴-۸۲؛ «در ۲۷ ماه محرم سال ۵۷۵ ه. ق. که فخرالدوله حسن به حمام رفته بود چون بیرون آمد کیا علی و کیا محمد پسران کیا افراسیاب را که دو جوان خوش‌آواز بودند به نزد خود فراخواند و به ایشان فرمان خواندن شاهنامه داد؛ و آنها هم به آواز شروع به خواندن کردند. یکی از کیا زادگان خنجری را که فخرالدوله حسن بر بالای کتاب نهاده بود برداشته و به عزم آنکه ورق برمی‌گرداند بر شکم فخرالدوله زد که فی الفور بمرد و دودمان وی منقرض گردید.» (مرعشی، ص ۲۶۸).

فخرالدوله حسن کشته شد. نتیجه جنگ به نفع کیاچلاویها و شکست رستم‌داریه‌ها بود. لیکن جلال‌الدوله اسکندر در دشمنی با کیاچلاویها پای فشاری کرد.^۱

با از میان رفتن آخرین حکمران آل باوند و قدرت‌گیری کیاافراسیاب چلاوی، چندین مخالف بر سر راه او قرار گرفتند:
(۱) کیاجلال متمیر، حاکم قلعه فیروزکوه، که از سرداران فخرالدوله حسن بشمار می‌رفت.

(۲) کیااسکندر سیاوش، حاکم ولایت سوادکوه، که از سوی ملک فخرالدوله حسن داروغگی آنجا را داشت و پس از قتل امیر قتل‌شاه به دست خود او، به حکومت آنجا منصوب شده بود.

(۳) پولادقبا، حاکم قلعه اسکن و ولایت دماوند، از حکام ترک‌نژاد که از سوی امیر ولی استرآبادی حکومت آنجا را داشت.

(۴) کیاحسن کیا که ولایت لارجان در ضمان او بود.^۲ وی داماد افراسیاب چلاوی بود که خواهری را در حباله نکاح خود داشت.

بهانه مخالفت هر چهار نفر، قتل فخرالدوله حسن بود. در واقع این چهار نفر که در چهار گوشه حکومتی افراسیاب چلاوی قرار داشتند نماینده مخالفت مردم محل با افراسیاب محسوب می‌شدند و افراسیاب هم این مسئله را بخوبی دریافته بود.

کیاافراسیاب چندین بار عازم تسخیر قلعه فیروزکوه شد ولی

۱. مرعشی، ص ۸۰-۲۶۹؛ اولیاءالله آملی، قاریخ دیوان، ص ۲۰۲.
۲. ضمان مقاطعه‌ای بوده که صاحب اقطاع مبلغ مقاطعه را قبلاً به دیوان می‌پرداخت. نگاه کنید به: پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ادبی ایران در عهد مغول، ص ۴۴۲. در کتاب قاریخ مازندران ملاشیخ علی، ص ۵۲ کیاضماندار بصورت کیاجاندار آمد است.

نتوانست کاری از پیش ببرد. فقط یکبار کیا جلال متمیر را شکست داد و او را به حصار کشید. کیا حسن ضماندار هم که ولایت لارجان را در ضمان خود داشت و درآمد سالانه را به خزانه فخرالدوله واریز می کرد؛ به خاطر قتل ملک مزبور و منافع شخصی، راه دشمنی با کیا افراسیاب پیمود و سر از اطاعت وی پیچید.

از سوی دیگر مردم مازندران که به هر حال با حکومت هفتصد و پنجاه ساله آل باوند انس گرفته بودند از افراسیاب که قاتل ملک مزبور بود دل خوشی نداشتند. البته این مسأله قشری از جامعه مازندران را دربر می گرفت نه همه اقشار اجتماعی آن را. بدتر از همه هرج و مرج و قتل و غارتی بود که مازندران را فرا گرفته بود. کیا افراسیاب برای جلب و جذب مردم دست به دامن سیدقوام شد که از نظر مذهبی نفوذ زیادی در منطقه داشت. از سوی دیگر فسق و فجور و فساد کیا افراسیاب از حد گذشته بود. او برای تطهیر خود ناچاراً و ضرورتاً و به حسب ظاهر مرید سیدقوام الدین گردید.^۱

۲- وضع اجتماعی

وضع اجتماعی مازندران در آستانه قیام مرعشیان فرق چندانی

۱. فسق و فجور کیا افراسیاب از پیام کیا حسن کیا ضماندار به او مشخص می شود. وی به کیا افراسیاب پیام داد که: «تو پای از حد خود بیرون گذاشته و ملک فخرالدوله را به قتل رسانیدی که این برخلاف شرع است و پیوسته هم مرتکب ملامی و مناهمی می شوی و لذا اطاعت از تو و سایر امرایت شرعاً و عرفاً جایز نیست و بایستی دست در دامن توبه و انابت زنی و منبهد برجاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده و پیرامون معاصی نگردی.» خواندمیر حبیب‌المعیر، جلد ۳، ص ۳۳۸.

با سایر نواحی ایران نداشت. این جامعه در واقع از دو طبقه تشکیل می‌شد: طبقه حاکم و طبقه محکوم. طبقه حاکم مازندران چنانکه گذشت دارای سنت دیرینه‌ای بود که با فرهنگ محلی به اعمال قدرت و نفوذ خود می‌پرداخت. طبقه حاکم را زمینداران و عمده مالکان و صاحبان اقطاع تشکیل می‌دادند. اینان گاه با نفوذ سیاسی و گاه با سلطه اقتصادی خود بر مردم اعمال قدرت می‌کردند و دسترنج طبقات زحمتکش دیگر جامعه مازندران را، بنحوی از انحاء می‌چاپیدند.

در مقابل طبقه حاکم، طبقه محکوم قرار داشت که مرکب از صاحبان حرف، پیشه‌وران، رعایا، کشاورزان و کارگران محلی بود. صاحبان حرف و پیشه‌وران به کارها و مشاغل معمولی جامعه می‌پرداختند و از طبقات مولد جامعه محسوب می‌شدند. رعایا و کشاورزان به کار زراعت و کشاورزی که بیشتر کشت گندم و برنج و باغداری بود، اشتغال داشتند. دسترنج اینان را مالکان و اربابان غارت می‌کردند. سطح زندگی این طبقه بسیار نامطلوب بود و وضع زندگی‌شان تعریف چندانی نداشت. ابریشم نیز یکی از محصولات عمده زارعان محسوب می‌شد.^۱ محصولات این طبقه به عمل می‌آورد شهرهای مازندران را بی‌نیاز از سایر نواحی کشور می‌کرد.^۲ کشتیرانی و ماهیگیری نیز از جمله مشاغل رعایای مازندران بشمار می‌رفت.^۳

مذهب و مسائل فرهنگی دیگر باعث وابستگی این طبقات به یکدیگر بود. سنن فرهنگی که محصول سالیان دراز بود و مذهب که به هر حال جزئی از این فرهنگ محسوب می‌شد، تار و پود

۳۰۲۰۱. حمداله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام براون، لیدن، ۱۳۳۱

اجتماعی طبقات مختلف جامعه مازندران را تشکیل می‌داد. بیماری، رواج امراض مسری، حملات پیکانگان و ایام ناداری، زندگی مردم مازندران را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. در آستانه قیام مرعشیان، آشوبهای محلی و تشنجات سیاسی و نظامی بین سردمداران و سرجنابان قدرت محلی باعث فروپاشی زندگی رعایای این خطه شده بود. آنها به دنبال روزگار آرامش و بسط عدل و عدالت در سطح جامعه بودند؛ از اینرو به تعالیم مرعشیان که سخن از عدل و داد و مبارزه با ظلم و ستم داشت، دل بستند و فوج فوج به آنها پیوستند.

۳- وضع اقتصادی

اقتصاد منطقه مازندران از همان صدر اسلام برپایه کشاورزی و کلاً زمینداری قرار داشت. ساخت حکومتی سلسله‌ها و حکام محلی مازندران متکی بر نوعی نظام دیوانسالاری و اقطاع بود. اقطاع معمول در آنجا بیشتر نظامی^۱ و دیوانی^۲ بود که از سوی حکومت مرکزی به امرا و حکام ایالتی واگذار می‌شد. اینان در قبال دریافت این اقطاع ملزم به پرداخت خراج سالانه و در صورت لزوم تهیه قشون برای حکومت مرکزی بودند.

۱. اقطاع نظامی، اقطاعی بوده که از سوی سلطان به یکی از شاهزادگان خاندان شاهی و یا به امیری از امرای بزرگ نظامی اهدا می‌شده است. او تمام عایدات را جمع‌آوری می‌کرد و قسمتی از آن را بعنوان خراج به حکومت مرکزی می‌داد (لمبتون، نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران، تهران، ۱۳۶۱، ص ۴-۵).

۲. اقطاع دیوانی، اقطاعی بوده که در ایالات به افراد دیوانی واگذار می‌شده است (لمبتون، همان مأخذ، ص ۵).

ساخت دیوانی این سلسله‌ها بیشتر مرکب از یک نفر وزیر، یک نفر معتمد، چند نفر سپهسالار (نظامی)، چند نفر دبیر، چند نفر محاسب و افرادی بعنوان محصل مالیاتی (جمع‌کنندگان مالیات) بود^۱. روستاییان این منطقه بیشتر مطیع و منقاد مالک محسوب می‌شدند و به کشت برنج و سیر و کتان و پنبه و مرکبات اشتغال داشتند. گاه‌گذاری ظلم‌و ستم صاحبان اراضی (مقطعان) چنان زیاد می‌شد و چنان بر رعایا عرصه را تنگ می‌کردند که از سوی حکومت مرکزی فرمانی مبنی بر بسط عدل و عدالت در بین رعایا صادر می‌شد^۲.

احتکار از جمله مسائلی بود که بر بدبختیهای رعایا و مردم مازندران می‌افزود. در این خصوص نیز فراسینی برای جلوگیری از احتکار مواد غذایی از سوی صاحبان ثروت و مال و زمین، صادر می‌شد^۳. همه این مسائل بر میزان ظلم و ستم نسبت به رعایا می‌افزود و آنها را آماده قیام علیه این ستمهای اقتصادی می‌کرد.

غلبه مغولان بر ایران باعث خرابیهای بسیاری شد که یکی از آنها بایر شدن اراضی زیر کشت و قتل و غارت کشاورزان بود. مرعشی می‌نویسد که با حمله مغول «مملکت از اکابر و اعیان خالی مانده به سبب قلع و قمع مغول»^۴. یکی از کارهای مغولان دست زدن به ییلاق و قشلاق بود. آنها به دنبال مراتع، سرزمینها را زیر پا می‌گذاشتند. مازندران و استرآباد یکی از نواحی مهم برای ییلاق و

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان و (ویان و مازندران)، چاپ تسبیحی، ص ۱۸.
 ۲. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۵۰.

۳. همان شخص، همان مأخذ، ص ۱۵۷.

۴. مرعشی، تاریخ طبرستان و (ویان و مازندران)، چاپ دارن، ص ۲۶۴.

قتلای آنها بود. آنان بر سر راه خود در روستاها و چراگاهها خرابی
بیار می آوردند و مردم محل را مورد اذیت و آزار قرار می دادند.^۱
محصول عمده مازندران در آستانه قیام مرعشیان، برنج،
ابریشم، پنبه و مرکبات بود که به دست روستاییان و کشاورزان
به عمل می آمد. ماهیگیری نیز از جمله مشاغل رعایا محسوب می شد
که گاه برای گذران زندگی بکار گرفته می شد. صنایع دستی محلی
نیز از محصولات اقتصادی منطقه بشمار می رفت.

روستاییان مجبور بسودند که به عمده مالکان و مالکان،
بهره مالکانه پردازند. علاوه بر این، آنها مجبور بودند در ایام
مختلف هدایا و پیشکشها به صاحبان قدرت بدهند. از صاحبان حرفه
و پیشه هم، مالیات سرانه اخذ می شد. مالیات ارضی را صاحبان
املاک می پرداختند. میزان آن ده درصد بود. تجار ابریشم عوارض
پرداخت می کردند. روستاییان و رعایا در ایام لشکرکشی به سربازی
و بیگاری می رفتند و همه اینها فشار متزایدی در زندگی آنها محسوب
می شد.

۴- وضع مذهبی

مازندران از ایام نخستین اسلام مأمن شیعیان و مسکن
علویان محسوب می شد. شرایط طبیعی و اجتماعی این منطقه باعث
جذب بسیاری از نیروهای ضد خلافت و ضدهیات حاکمه شده بود.
فرقه های مختلف مذهب تشیع در این خطه رشد کردند؛ چندی را
به تبلیغ گذراندند و چندی را به حکومت نشستند. در جوار مازندران

۱. بطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول، جلد ۲،

— یعنی در گیلان— آل شیعی مذهب بویه قدرت را به دست گرفتند و سرتاسر جهان اسلام را تحت نفوذ خود درآوردند.

از اینها گذشته بایستی از نفوذ زیدیها در مازندران نیز صحبت کرد. زیدیان مازندران به دو قسمت و یا به دو مکتب وابسته بودند: (۱) قاسمیه؛ (۲) ناصریه. قاسمیه پیروان امام القاسم بن ابراهیم الرسی بودند. مذهب قاسمیه در زمان خود قاسم در مازندران و طبرستان توسعه یافت و بسیاری از افراد مازندرانی را بسوی خود کشید، یکی از معروفترین پیروان وی جعفر بن محمد النیروسی الطبری بود. مرکز فعالیت زیدیهای مازندران قسمت غرب این منطقه، یعنی استنداریه و یا ناحیه رویان و کلاروچالوس را شامل می شد. آمل تقریباً مرکز اهل تسنن بود. لیکن حسن بن زید آمل را تسخیر کرد و بعد رو بسوی گرگان آورد. می توان گفت که مذهب زیدی از سوی مازندران در گیلان و دیلمستان نفوذ پیدا کرد و قسمتهای اعظم آن منطقه را تحت سلطه خود درآورد.

در سالهای بعد مذهب اسماعیلیه (شیعیان هفت امامی) نیز در مازندران نفوذ پیدا کرد. آنها برای یافتن مکانی برای تبلیغ و نیز پناه گرفتن، ارتفاعات البرز را تحت نظر گرفتند و در بعضی از قسمتهای آن برای خود قلاع و پناهگاه ساختند و بعد دست به تبلیغ تعالیم خود زدند. بسیاری از اهالی مازندران و ارتفاعات آن به مذهب اسماعیلیه پیوستند.

با گرایش اهالی مازندران به فرقه های مختلف تشیع، راه برای گرایش آنها به تشیع اثنی عشری گشوده شد. می توان گفت که مذهب تشیع اثنی عشری از راه خراسان در مازندران نفوذ

پیدا کرد و مازندران پایگاه و جایگاه شیعیان اثنی عشری شد که به هر حال دور از دارالاسلام بود و دست خلفای عباسی و یاهیات حاکمه اهل سنت، بدان جا نمی رسید.

با آمدن مغولان به جهان اسلام، دست وبال شیعیان اثنی عشری به دلیل سیاستهای مختلف مذهبی مغولان، بازتر شد و مازندران واقعاً مأمن شیعیان گردید. حمدالله مستوفی در صحبت از جرجان که یکی از نواحی مازندران شرقی محسوب می شد، می نویسد که اهالی آن دیار مذهب تشیع دارند.^۱

در این ایام بین شیعیان خراسان و شیعیان مازندران رابطه برقرار بود. رفت و آمدها و مراوده ها باعث گسترش و عمق گیری این مذهب در میان مازندرانیان شد، چنانکه بسیاری از علمای اهل تشیع از مازندران بودند. این وضع در آستانه قیام مرعشیان به اوج خود رسید.

فصل سوم

در آستانه قیام مرعشیان

الف- اصل و نسب سیدقوام

سیدظهیرالدین مرعشی نسب سیدقوام را به قرار زیر به امام زین العابدین (ع) می‌رساند:

قوام‌الدین بن عبدالله بن حسین بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن المرعشی بن حسین الأصغر بن امام‌المهدی زین‌العابدین بن علی بن حسین علی‌المرتضی ایطالب علیهم‌التهیة والسلام.^۱

و اما عبدالرزاق سمرقندی در کتاب خود، نسب سیدقوام را بنوعی دیگر نوشته است که تفاوت فاحش با اطلاعات مرعشی دارد و معلوم نیست که منبع سمرقندی در این زمینه چه بوده است. وی می‌نویسد:

نسب امیرقوام‌الدین اینست: امیرقوام‌الدین بن امیرصادق بن عبدالله بن محمد ابی‌هاشم بن علی بن حسن بن علی المرعشی بن عبدالله بن امیرالعراقین محمدالاکبر بن حسن‌الدکه (؟) بن‌الحسین الأصغر بن امام‌الهمام علی بن‌الحسین زین‌العابدین علیهم‌السلام.^۲

خواندمیر گرچه اطلاعات خود را از تاریخ مرعشی گرفته

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران، ص ۳۲۷.

۲. عبدالرزاق سمرقندی، مطلع‌السعدین، ص ۴۲۹.

است ولی در خصوص اصل و نسب میرقوام می نویسد:

میدقوام الدین ولد سید صادق بن عبدالله بن حسین المرعشی است
و...^۱

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین در زمینه اصل و
نسب سیدقوام می نویسد که:

از منادات سامیات مرعشیه است براین موجب سیدقوام الدین بن
سیدصادق بن سیدعبدالله بن سیدمحمد بن سید ابوهاشم بن سیدعلی-
بن سیدحسن بن سیدعلی المرعشی بن سید عبدالله بن سیدمحمد
الاکبر بن حسن بن حسین الأصغر بن امام زین العابدین (ع).^۲

آیت الله نجفی مرعشی با نسب نامه ای که برای
سیدظهیرالدین مرعشی نوشته، نسب خود را با هفده واسطه به
سیدقوام الدین رسانده است. وی، در خلال گفتارش می نویسد که
ابی الحسن علی مرعشی کسی است که انساب تمام مرعشین دنیا
به او منتهی است و قبرش بنا به قولی در شهر مرعش می باشد.^۳
از همه این منابع روشن می شود که نسب سیدقوام با دوازده
پشت به خاندان مطهر علی (ع) می رسد. لیکن معلوم نیست که
اسلاف سیدقوام چه زمانی از شهر مرعش^۴ به مازندران مهاجرت

۱. خواندسیر، حبیب السیر، جلد ۳، ص ۳۲۷.

۲. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد ۲، ص ۲۸۰.

۳. مرعشی، همان ماخذ، چاپ تسبیحی.

۴. مرعش به فتح اول و ثالث، شهری است که بر روی تلی در دامنه کوه آخور
در حدود ۱۵۴ کیلومتری شمال غرب حلب واقع شده است. مرعش برون
مرشد لقب سیدعلی بن سیدعبدالله بن سیدمحمد اکبر بن سیدحسن بن
حسین اصغر بن امام سجاد (ع) است. سیدعلی مذکور به جهت رعشه ای که
داشته و یا به جهت تشبیه به مرغ مرعش نامی که نوعی از کبوتر است و

کرده‌اند.

ب- زمینه مذهبی سیدقوام

سید قوام در یک خانواده متدین و صالح در دابو یکی از بلوک آمل متولد شد و برآمد. پدر و جد بزرگوارش از افراد دیندار و صاحب سروت آمل به‌شمار می‌رفتند که چندین نوبت به زیارت آستان مشاهد انبیاء و اولیاء و ائمه دین و نیز زیارت مکه مشرف شده بودند. سیدقوام در یک چنین خانواده‌ای بالید و برآمد و دارای پشتوانه محکم مذهبی شد. خاندان او شیعی مذهب بودند.

وی علوم دینی و فقهی را در زادگاه خود فرا گرفت و برای تکمیل علوم و تحصیل شاخه‌های دیگر الهیات و نیز زیارت مرقد مبارک علی بن موسی الرضا (ع) راهی مشهد شد. در این زمان خراسان به قیام نشستہ بود و در رأس قیام نیز شیخ حسن جویری و اسیر-وجیه‌الدین مسعود قرار داشتند.

شیخ حسن جویری شاگرد شیخ خلیفه بود که در رأس شیخیان یا پیروان خود و نیز سریداران علیه ظلم و ستم موجود جامعه و ایجاد حکومتی از نوع حکومت اسلامی دست به مبارزه زده بود. او پس از قتل شیخ خلیفه چندین سال به هجرت پرداخت و تعالیم

→

خود را در هوا معلق می‌سازد، به این نام معروف شده است و گویا اولین کسی است که به این لقب نایل آمده. سادات آل مرعش نظیر مرعشیه اصفهان، شوشتر، قزوین، مازندران منسوب به سیدعلی است. البته تشخیص اینکه مرعشی‌البلده و یا مرعشی‌التسبب است را می‌توان به قرائن و یا نظر ارباب رجوع ارجاع داد. (میرزا محمدعلی مدرس، دیحافه‌الادب، جلد ۵: تبریز، بدون تاریخ، صفحات ۸۸-۲۸۷).

خود را در چهارگوشه خراسان بزرگ تبلیغ نمود. او اسامی پیروان خود را ثبت می کرد تا در موقع لزوم به اشارت وی قیام نمایند، اما بالاخره به دست امیر ارغونشاه جانی قربانی دستگیر شد و راهی قلعه طاق در منطقه یازر گردید.^۱

امیر وجیه الدین مسعود پس از اینکه در رأس قیام شیعی سربداران قرار گرفت برای اینکه از وجود پیروان شیخ حسن و نفوذ مذهبی وی استفاده کند به کمک وی شتافت و او را از قلعه طاق یازر نجات داد. آنها با یاری یکدیگر قیام سربداران را در خراسان گسترش داده و تمام نواحی خراسان را تحت نفوذ خود در آوردند.^۲ امیر وجیه الدین مسعود وقتی که به نیت خود یعنی قوام و دوام مملکت و دولت خویش نائل شد در صدد برآمد تا شیخ حسن را از سر راه خود بردارد. او نقشه اش را در جنگ زاوه که جنگی بین سربداران و آل کرت بود پیاده کرد و شیخ حسن را به قتل رسانید.^۳ پس از اینکه شیخ حسن به قتل رسید دولت سربداران به دونیرو یعنی شیخیان و سربداران تقسیم شد و شیخیان از یاری به مسعود سربر تافتند.^۴

امیر مسعود پس از قتل شیخ حسن سعی کرد یکی از جانشینان

۱. حافظ ابرو، زهدة التوادریخ، مجموعه و جغرافیای خطی.
۲. یعقوب آژند، قیام شیعی سربداران، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۴ شمسی، همه صفحات.
۳. میرخواند، روضة الصفا، جلد ۴، ص ۶۸۲؛ حافظ ابرو می نویسد: «ناگاه شخصی، هم از میان ایشان [سربداران] شیخ حسن را زخمی زد، چندانکه بدان ضرب هلاک شد.» نگاه کنید به جغرافیای خطی.
۴. حافظ ابرو، جغرافیای خطی.

او یعنی سیدعزالدین سوغندی را به جای وی بنشانند^۱. سیدعزالدین سوغندی رهبر شیخیان شد و گویا درست در همین زمان است که سید قوام وارد خراسان می‌شود.

پس نخستین سفر وی بایستی در سال ۷۴۳ ه.ق. اتفاق افتاده باشد. چون شیخ حسن در ۱۶ صفر سال ۷۴۳ ه.ق. در جنگ زاوه به قتل رسید^۲ و سیدعزالدین سوغندی بجای او رهبر شیخیان شد. به هر حال سید قوام زمانی وارد خراسان شد که خراسان تحت نفوذ مذهبی شیخیان بود و عبارت مرعشی در این خصوص کاملاً صراحت دارد. او می‌نویسد که «در این ایام زمام اختیار آن ولایت [خراسان] در اکثر امور به دست شیوخ بود»^۳. سیدظهیرالدین مرعشی درباره سیدعزالدین سوغندی می‌نویسد که:

وی بواسطه شیخ حسن جویری لباس فقر را که نسا جان کارخانه عنایت‌الهی بافیده بودند و به سوزن معرفی یزدانی برهم دوخته، در برداشت^۴.

سیدعزالسیدین سوغندی مقتدای شیخیان حسنیه (پیروان شیخ حسن) از سید قوام پذیرایی کرد و او را در سلک مریدان

۱. شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، به همت میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ شمسی، ص ۲۴۸.

۲. دولت‌شاه، تذکرة الشعراء، ص ۲۱۰؛ میرخواند، روضة‌الصفاء، جلد ۵، ص ۶۱۴؛ اسمیت، خروج و عروج سربداران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۶۱ شمسی، ص ۱۳۹.

۳. مرعشی، همان مأخذ، چاپ دارن، ص ۳۲۸.

۴. جالب توجه است که مستشرقینی نظیر پطروشفسکی از همین جمله موصوفه استنتاج کرده و نوشته‌اند که چون واژه‌های نساج و سوزن و دوختن در آن آمده، لذا بریدان سیدقوام بیشتر از جماعت پیشه‌ور بوده‌اند (پطروشفسکی، همان مأخذ، جلد ۲، ص ۱۱-۹۱).

خود وارد ساخت. سیدقوام همراه تعدادی از مریدان خود در خانه سیدعزالدین سوغندی، رحل اقامت افکند و از تعالیم او سود جست. شیخیان با خوشرویی و گرمی از آنها پذیرایی کردند و حرمتشان را پاس داشتند. سیدقوام که خود مریدانی داشت و در اصول فقه سرآمد بود با شیخیان به مباحثه نشست و از هردری سخن راند و تحت تأثیر تعالیم انقلابی شیخیان قرار گرفت.

تعالیم شیخیان که شیخ خلیفه و شیخ حسن آن را از پیش برده و توسعه‌اش داده بودند، چیزی جز اصول تشیع اثنی‌عشری نبود که پوششی از عرفان این دوره را همراه داشت. شیخیان با تکیه بر اصول تشیع اثنی‌عشری— خصوصاً بعدمهدویت آن— توانسته بودند علیه ظلم و ستم همه جانبه این ایام (ظلم و ستم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی) مبارزه کنند و پیروز شوند. تعالیم آنها بر محورهای زیر می‌چرخیده است:

- (۱) آنها پیرو تشیع اثنی‌عشری بودند و با تکیه بر اصول آن قیام کرده بودند؛
- (۲) آنان علیه ظلم و ستم موجود جامعه در همه جوانب مبارزه می‌کردند؛
- (۳) فتوت و جوانمردی و دستگیری از فقرا و ضعفا جزو تعالیم آنها محسوب می‌شد؛
- (۴) مساوات طلب و برابری خواه بودند و ایجاد قسط اسلامی را در جامعه دنبال می‌کردند؛
- (۵) آنها خصوصاً از بعد مهدویت تشیع اثنی‌عشری برای مبارزه با دشمنان خود سود جستند.

سید قوام در نشست نخستین خود با شیخیان مجذوب تعالیم آنها شد و دست ارادت به دامن سیدعزالدین سوغندی داد و او را مقتدای خود ساخت. چهل روز در آستان وی گذراند و به ریاضت و ترك مسائل دنیوی و تزکیه نفس پرداخت.^۱

مرعشی زنجیره خرقه و مریدی سید عزالدین سوغندی را به قرار زیر به امام جعفر صادق (ع) رسانیده است:

سیدعزالدین سوغندی مرید شیخ حسن جوری، شیخ حسن جوری مرید شیخ خلیفه، شیخ خلیفه مرید بالوزاهد شیخ شمس الدین محمد مجرد، او هم مرید شیخ فضل الله، شیخ فضل الله مرید شیخ تاج الدین علی، او مرید شیخ شمس الدین کافی و او مرید شیخ عیسی ثانی، شیخ عیسی ثانی مرید شیخ شمس الدین محمد صدیق و او مرید شیخ عیسی کامل و او مرید شیخ محمدعباد، و او مرید شیخ آدم قدسی و او مرید ملک غفور شیخ جمال الدین طیفور و او مرید شیخ یایزید بسطامی و شیخ یایزید بسطامی مرید امام جعفر صادق علیه السلام.^۲

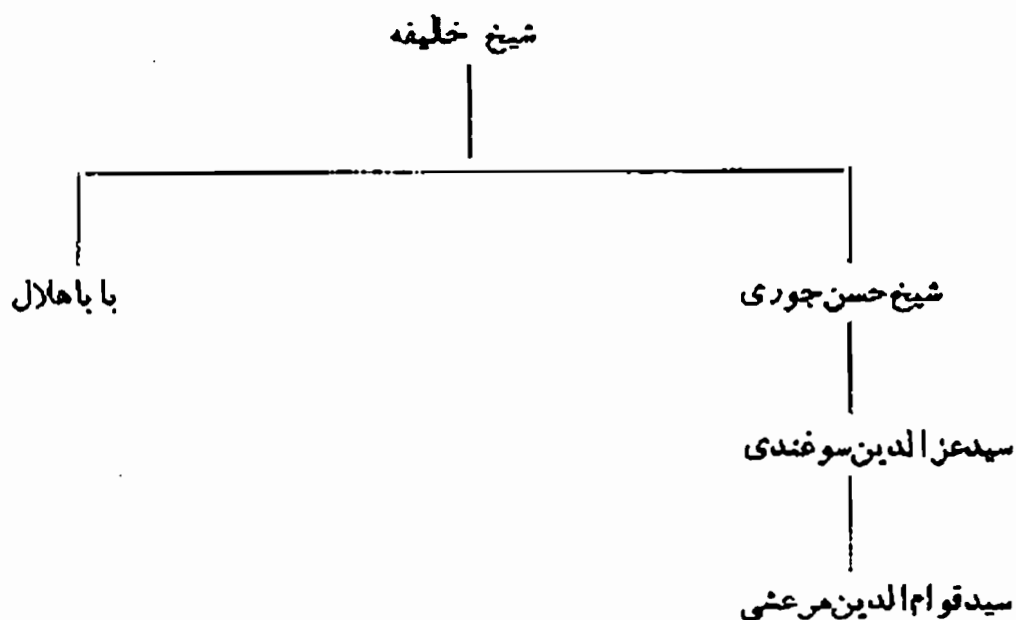
۱. از جمله مسائلی که در نشست نخستین سید قوام با شیخیان مطرح شد شعر معروف حسینی شاعر عارف قرن هفتم بود. این شاعر زنجیره مراد مریدی اش به سلطان المشایخ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی می‌رسید و مرید وی بود. کتاب *آداب المسافرین* را او تصنیف کرده است (دولت‌شاه، تذکرة الشعراء، ص ۱۶۷) این اشعار یا ابیات زیر شروع می‌شد:

این مفرح بهر هرمهجور نیست	لایق آن جز دلی پر نور نیست
این طریق راه مردان خداست	نه محل زرق و مست بی‌حیاست
عالمی آشفته از سودای او	پاک از این بدگوه‌ران دریای او...

(مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۳۵-۶)

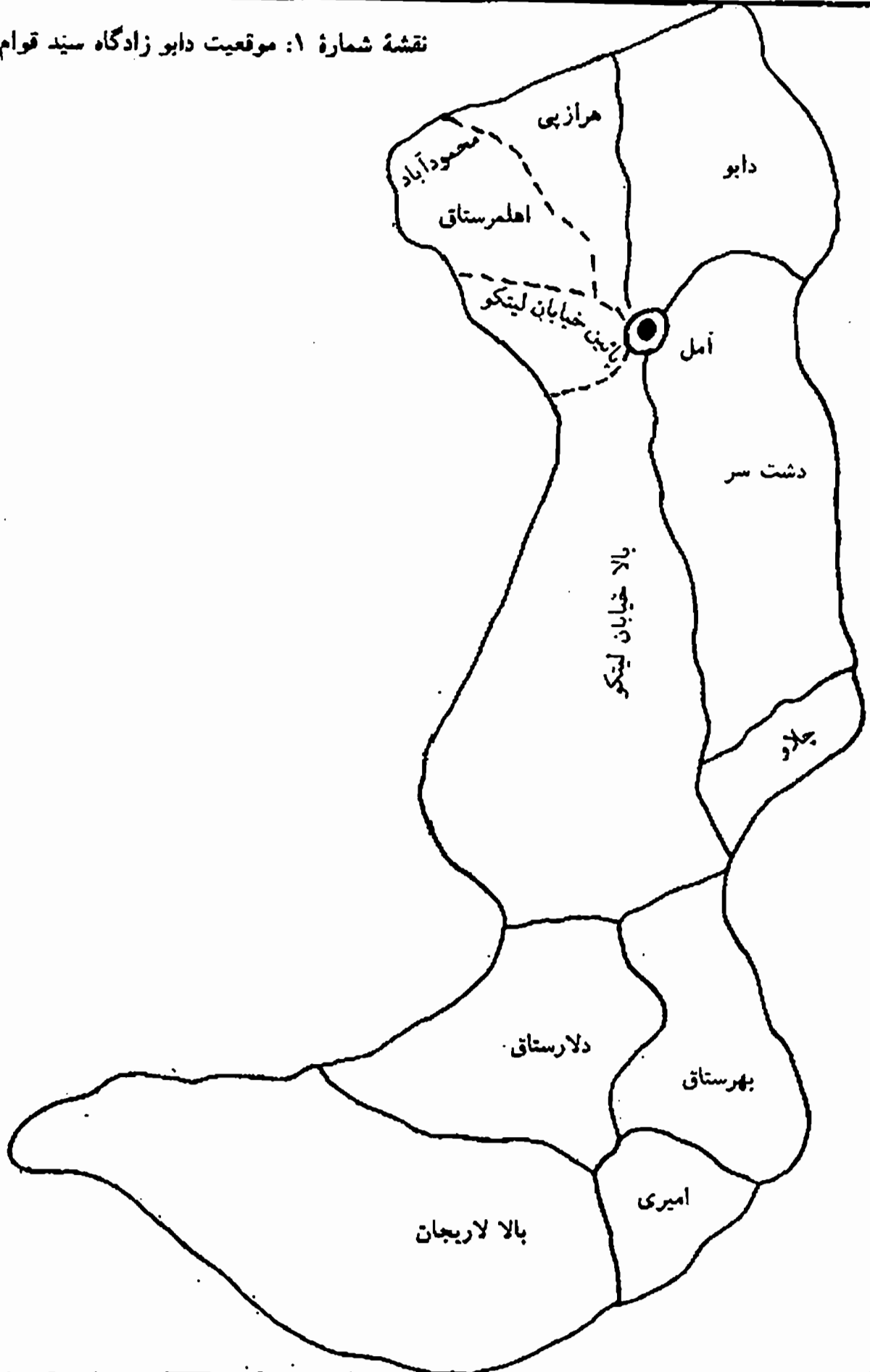
۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۲۷؛ دولت‌شاه، همان مأخذ، ص ۲۱۲. جالب توجه است که پطروشفسکی هم مرتکب چنین اشتباهی شده است. گویا منبع او در این زمینه تذکرة الشعراء دولت‌شاه بوده است (پطروشفسکی، همان مأخذ، جلد ۲، ص ۱۹۱). همان نویسنده، تاریخ ایران، تألیف گروهی از مستشرقین روسی، ص ۴۲۵).

پس با این حساب زنجیره وابستگی سید قوام با شیخیان و سربداران خراسان را می‌توان در نمودار زیر نشان داد:

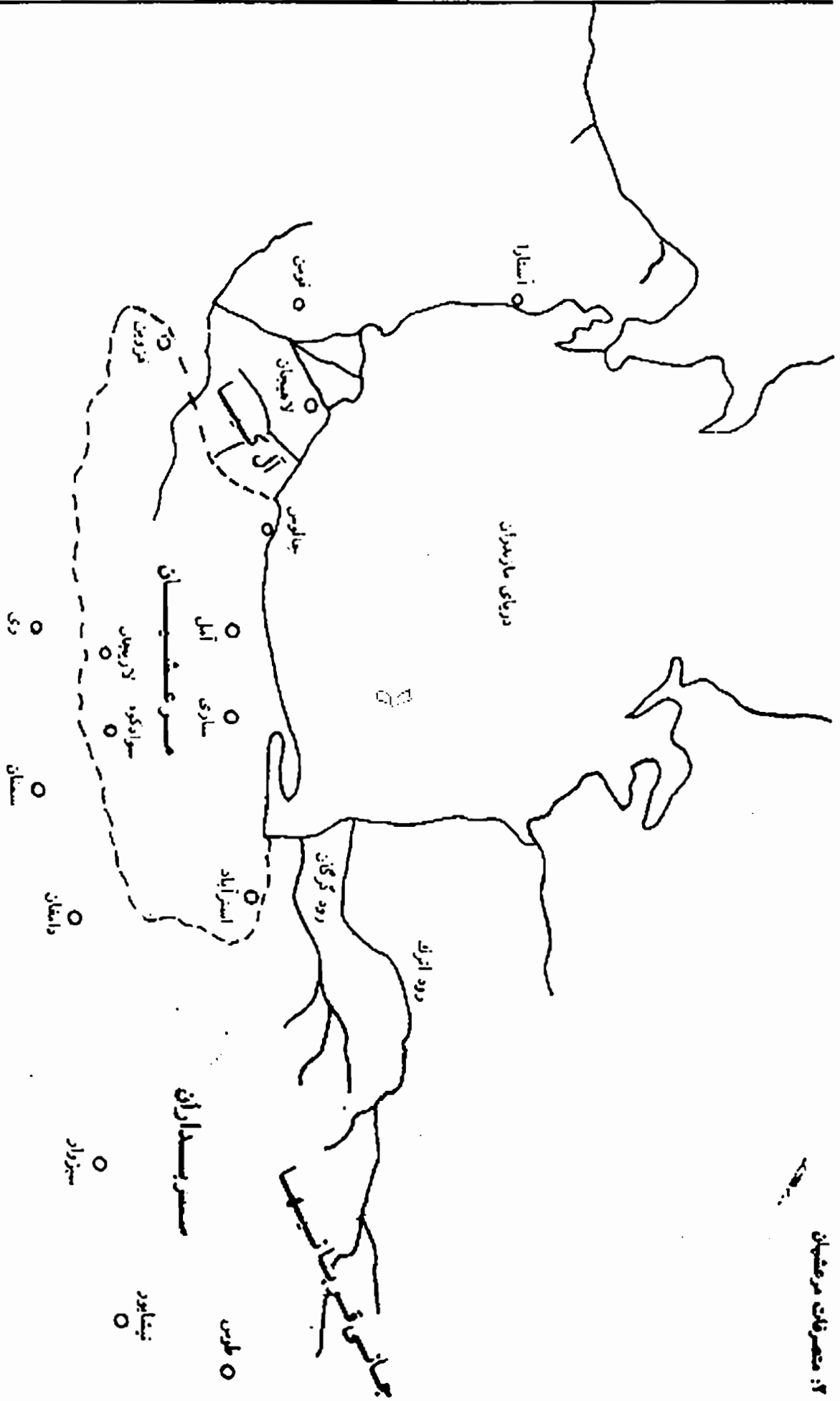


همین نمودار رابطه قیام مرعشیان مازندران را با سربداران خراسان و خصوصاً با جناح شیخیان آنها نشان می‌دهد. خصوصاً که بعدها روشن خواهد شد که جناحی نظیر جناح شیخیان نیز در قیام مرعشیان مازندران ایجاد می‌شود که دارای همان خصوصیات است. چیزی که بایستی در اینجا بدان اشاره شود نوشته دولت‌شاه در تذکره الشعرا است که سید عزالدین سوغندی را پدر سید قوام معرفی کرده است و این اشتباهی بیش نیست؛ و شاید هم منظور وی از پدر، پدر روحانی او باشد که به هر حال در بین عرفا و مشایخ معمول بوده است. و حال آنکه اصل و نسب سید قوام صریحاً در تاریخ مرعشی و دیگر تواریخ با صراحت ذکر شده است.^۱ به هر حال سید قوام پس از گذراندن چهل روز (اربعین) در محضر سید عزالدین سوغندی از وی رخصت گرفت و راهی مازندران

نقشه شماره ۱: موقعیت دابو زادگاه سید قوام



نقشه شماره ۴: متصرفات مرعشیان



شد. چندی را در دیار خود گذراند و به تبلیغ تعالیم خود پرداخت و صاحب پیروان زیادی شد، تا اینکه باردیگر راهی خراسان گردید تا اربعینی دیگر در محضر استاد و مراد خود سیدعزالدین بگذراند. زمانی که وی به خراسان رسید، اوضاع و احوال خراسان دگرگون شده بود. وجیه‌الدین مسعود سربدار از بین رفته بود. دولت سربداران دست به دست می‌گشت و پس از گذراندن نوسانات سیاسی چندی به دست شمس‌الدین علی افتاد. حکومت شمس‌الدین علی از سال ۷۴۹ تا ۷۵۳ ه.ق. طول کشید^۱ و این می‌رساند که سیدقوام‌الدین مرعشی سفر دوم خود را در میانه همین سالها انجام داده است. چون وقایع بعدی این مسأله را کاملاً روشن می‌سازد. شمس‌الدین علی از جمله سربسدارانی بود که توانست اصلاحاتی در چهارحد دولت سربداران انجام دهد. او فردی متشرع و دینداری سختگیر بود و در روزگار وی تمام مناهمی و ملامتی از دولت سربداران رخت بر بست. وی که مشاور شیخ حسن محسوب می‌شد^۲، سعی می‌کرد حکومت دنیایی و مذهبی، هر دو، را در دست خود متمرکز سازد. او زمانی از مشاورین شیخ حسن جویری و از طرفداران سرسخت وی بشمار می‌رفت و جانب شیخیان را پاس می‌داشت، از اینرو قتل شیخ حسن به دست امیرمسعود نمی‌توانست مورد قبول وی قرار گیرد و از سوی دیگر وی نمی‌توانست سیدعزالدین سوغندی را بعنوان جانشین شیخ حسن بپذیرد؛ گویا جانشینی شیخ حسن را حق خود می‌دانسته است چنانکه وقایع بعد آن دوره، این مسأله را کاملاً روشن ساخت.^۳

۱. میرخواند، (وضحة‌الصفاء)، جلد ۵، ص ۶۱۸.

۲. میرخواند، همان مأخذ، جلد ۵، ص ۶۱۶.

۳. یعقوب آژند، قیام شیعی سربداران، صفحات ۱۰۵-۱۰۸.

در این دوره یکی از وقایع مهم شورش و طغیان درویش هندوی مشهدی در دامغان بود که از سوی شمس‌الدین علی براین شهر حکومت می‌کرد. زمانی که شمس‌الدین علی سعی کرد حکومت مذهبی و دنیایی را در دست خود بگیرد و در واقع خود را، هم رهبر شیخیان و هم رهبر سربداران قلمداد نماید، وی که رهبر شیخیان محسوب می‌شد دست به شورش زد. در این شورش گویا سیدعزالدین سوغندی هم در کنار وی بوده است. این قضیه از دو مسأله روشن می‌شود. یکی نوشته دولت‌شاه در خصوص سیدعزالدین سوغندی است و دیگر راه فرار وی به مازندران. دولت‌شاه می‌نویسد:

امیرسیدعزالدین سوغندی که پدر (!) سیدقوام‌الدین است که سادات ساری و حکام آنجا از نسل وی‌اند، به روزگار خواجه شمس‌الدین پیشوای درویشان حسنیه بود و از خواجه علی اندیشناک و متوهم شد و امیرقوام‌الدین را همراه داشته، به طرف مازندران روانه شد و در راه به جوار رحمت ایزدی پیوست.^۱

از همین عبارات دونکته مستفاد می‌شود. اولی مسأله اندیشناک و متوهم شدن او از خواجه شمس‌الدین علی است که می‌رساند وی در شورش درویش هندوی مشهدی شرکت داشته است و شمس‌الدین علی قصد داشته او را هم سرکوب کند که وی همراه سیدقوام به مازندران فرار کرده است.^۲

دیگر مسأله راه فرار او به مازندران است که گویا از راه ساری و آمل صورت گرفته که از میان کوهها و جنگلها می‌گذشته، چون دامغان نزدیکترین راه بسوی مازندران بوده است. سیدعزالدین سوغندی بلافاصله پس از سرکوب شورش درویش هندوی مشهدی

۱. دولت‌شاه، همان مأخذ، ص ۲۱۲.

۲. یعقوب آژند، همان مأخذ، ص ۱۱۰.

بسوی مازندران فرار کرد و در راه به رحمت ایزدی پیوست.^۱
 پس از فوت سیدعزالدین، سیدقوامالدین در زادگاه خود آمل
 معتکف شد و پیروان و شیخیان در اطراف او جمع آمدند. او به
 تبلیغ تعالیم خود پرداخت و دیری نگذشت که از مراجع روحانی
 این منطقه شد. وی چنان نفوذی به هم زد که افراسیاب چلاوی
 برای گریز از معاصی و مناهی که مرتکب شده بود، دست انابت و
 توبه به دامن او زد و جزو مریدان سیدقوام گردید تا از این راه
 بتواند خشم مردم را نسبت به خود فرو نشاند و با خیال راحت
 سلطنت دنیوی را صاحب شود.^۲

ج- تعالیم سیدقوام

تعالیم سیدقوام در واقع دنباله تعالیم شیخ خلیفه و شیخ
 حسن جویری در خراسان بود. شیخ خلیفه که خود از اهالی مازندران
 بود، نزد شیخ بالوی زاهد آملی تلمذ می کرد. وی بعداً بسوی
 خراسان هجرت کرد و پس از درك محضر عرفای زمان نظیر علاء-
 الدوله سمنانی و غیاثالدین بحرآبادی در سبزوار مقیم شد. سبزوار
 در این ایام مسکن شیعیان بود و همین مسأله باعث شد که شیخ
 خلیفه در مسجد جامع سبزوار اقامت گزیند. وی پس از تبلیغ تعالیم
 خود، از سوی فقهای رسمی زمان که با هیأت حاکمه همکاری

۱. ملا شیخ علی در تاریخ مازندران با پیروی از نوشته تذکرة الشعرا آورده که
 سیدعزالدین سوغندی پس از قضیه تارومار شدن شیخیان در خراسان،
 مخفیانه به مازندران آمد و در قریه دابویه مقیم گشت (ص ۵۴) از این
 عبارت روشن می شود که سیدعزالدین نه در راه بلکه پس از رسیدن به
 دابویه زادگاه سیدقوام، فوت کرده است.

۲. یعقوب آژند، همان مأخذ، ص ۲۷۲.

می کردند متهم به این شد که «حدیث دنیا» می گوید. او بالاخره به دست مخالفین خود به قتل رسید و شیخ حسن جویری دنباله تعالیم وی را پی گرفت.^۱

شیخ حسن با تکیه به ایدئولوژی تشیع اثنی عشری توانست گروهی را سازماندهی کند که دارای ویژگیهای مخصوص خود بودند. گروه شیخیان در این زمان:

(۱) بیشتر مرکب از پیشه‌وران، روستاییان، ناداران و ناچاران این روزگار بود؛

(۲) اینان معتقد بودند که بایستی دستورات شیخ حسن را بدون چون و چرا و با صداقت و راستی انجام دهند؛

(۳) این افراد همیشه برای جهاد در راه خدا و دین و مذهب و خواسته‌های خود آمادگی داشتند.^۲

از اینها گذشته طایفه شیخیان شیخ حسن جویری با مسأله فتوت و جوانمردی سرشته شده بود. مسأله فتوت و جوانمردی یکی از ویژگیهای مهم اجتماعی این دوره بود که بسیاری از افراد را برای مبارزه باناراستیها و نادریستها و دستگیری از ضعفا و فقرا آماده می کرد. ابن بطوطه در سفرنامه خود اطلاعات جالب توجهی از تشکیلات فتوت در قرن هفتم و هشتم هجری عرضه می کند که در نوع خود منحصر به فرد است. فتیان و جوانمردان در این زمان سازمانهای متشکلی داشتند که از آناتولی تا خراسان را زیر چتر خود گرفته بودند. ابن بطوطه می نویسد:

این گروه در غریب نوازی و اطعام و برآوردن حوائج مردم و دستگیری از مظلومان و کشتن شرطه‌ها و سایر اهالی شهر در

۱. یعقوب آژند، همان مأخذ، ص ۲۷۳.

۲. همان مأخذ، ص ۲۷۴.

تمام دنیا بی نظیرند. اخی در اصطلاح آن نواحی کسی را گویند که از طرف همکاران خود و سایر جوانان مجرد بعنوان رئیس و پیش کسوت انتخاب می شود. این طریقه را فتوت نیز می نامند... من در تمام دنیا مردمی نیکوکارتر از آنان ندیده ام گرچه اهالی شیراز و اصفهان هم به روش جوانمردان تشبه می جویند.^۱

طبق نوشته حافظ ابرو افراد طایفه شیخیان شیخ حسن جویری یکدیگر را اخی صدا می کردند^۲. او در صحبت از کلواسفندیار یکی از حکام سربدار می نویسد که وی مردی اخی صفت بود.^۳

شیخ حسن جویری و نیز مقتدای او شیخ خلیفه باتکیه بر ایدئولوژی تشیع و خصوصاً بعد مهدویت آن به مبارزه با ظلم و ستم (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) برخاستند و پیروان خود را آماده این مبارزه کردند و همین مسأله باعث ترس و وحشت هیأت حاکمه (مغولان و حتی ایرانیان حاکم) شد. آنها مسأله مساوات طلبی و برابری خواهی را در بین پیروانشان و نیز در بین توده مردم تبلیغ کردند و تخم صداقت و درستکاری و مبارزه برای ایجاد این خصائل اجتماعی و نیز ستیز با فساد و مفاسد جامعه را پاشیدند. ابن بطوطه با اینکه نظر خوشی نسبت به پیروان شیخیان نداشته، ولی مجبور به ابراز واقعیت شده است:

آئین عدالت چندان در قلمرو آنان [شیخیان] رونق گرفت که اگر سکه های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی زمین می ریخت تا صاحب آن پیدا نمی شد کسی دست بسوی آن دراز نمی کرد.^۴

۱. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹ شمسی، جلد ۲، صفحات ۱۶-۳۱۵.

۲ و ۳. حافظ ابرو، زبدة التواریخ خطی.

۴. ابن بطوطه، سفرنامه، جلد ۲، ص ۴۲۴.

همین طرفداری از برابری و مساوات در بین مردم بوده که یکی از ارکان تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن و نیز سیدقوام محسوب می‌شده است.

این مطالب تأحدی پرده از روی ماهیت تعالیم سیدقوام به یک سو می‌نهد. سیدقوام مرید سیدعزالدین سوغندی، و سید عزالدین پیرو و مرید شیخ حسن جویری بود و تعالیم شیخیان را به سیدقوام که به هر حال یک نفر شیعی مذهب بود، القاء می‌کرد. اعمال و رفتار پیروان سیدقوام در مازندران روشن می‌سازد که تعالیم وی در واقع همان تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری بود و حتی بکبار هم مثل شیخ خلیفه از سوی فقهای رسمی زمان متهم به ذکر جلی گفتن و یا به عبارت دیگر «حدیث دنیاگفتن» شد.^۱ تعالیم سیدقوام دو بعد داشته است: (۱) بعد معنوی؛ (۲) بعد دنیوی.

ویژگی بعد معنوی تعالیم وی اعتقاد به تشیع اثنی عشری همراه با پوششی از عرفان بود.^۲ بعد دنیوی آن نیز تأکید بر تعالیم شیعه در ارتباط با مسائل دنیوی بود که از مبارزه با ظلم و ستم همه جانبه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گرفته تا مساوات‌طلبی و بسط عدل و

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۴۴.

۲. «[امیر تیمور] سید را [سید کمال‌الدین] مخاطب قرار داد و فرمود که من به ولایت شما جهت مال و ملک شما نیامده‌ام (۱) به سبب آن آمده‌ام که مذهب شما بد است. حیف باشد که شما دم از سیادت بزنید و مذهبی داشته باشید که لایق مسلمانان نباشد. سید فرمود که ای امیر ما را چه مذهب است که بد است؟ فرمود که شما سب صحابه می‌کنید و راضی مذهبید. سید فرمود که ما خود متابعت جد و آبای خود کرده‌ایم، اگر مخالفان جد خود را بد گفته باشیم غالباً عجب نباشد.» (مرعشی، همان مأخذ، ص ۴۲).

عدالت را شامل می‌شد. اوبه بسط نوعی قسط اسلامی و رسیدگی و حمایت از عجزه و مساکین و امر به معروف و نهی از منکر و عدل و انصاف و کم‌آزاری معتقد بود^۱. وی اعتقاد داشت که دین و دولت جدا از یکدیگر نیستند: «الملک والدين توأمان»^۲. و به پیروانش موعظه می‌کرد که در قلع و قمع متمردان دین و مخالفان راه یقین بکوشند و دین حنیف و شرع شریف را بر همه چیز مقدم بشمارند.

سید قوام بنوعی خلافت و یا بهتر است گفته شود بنوعی ولایت امر اعتقاد داشته و همین مسأله را در قلمرو حکومتی خود مراعات کرده است. او پس از آنکه ملک مازندران را از آن خود کرد، گوشه عزلت برگزید و مهام امور را به دست فرزندان خود سپرد و خود حاضر و ناظر بر اعمال آنها شد. وی به آنها گفت:

...من به جز عزلت و گوشه کلبه فقر چیزی دیگر اختیار نمی‌کنم و شما را مادام که بر طریق مستقیم سلوک کنید در اوقات صلوة و صلوات به دعای خیر یاد می‌آورم و استعانت و توفیق از حضرت و اهب العطايا مسألت می‌نمایم. چون حضرت سیادت مآبی به الفاظ درافشان نصایح و مواعظ ادا فرمود، فرزندان دست نیاز به درگاه بی‌نیاز برداشته و به دعاگویی و فاتحه خوانی مشغول گشتند و گفتند:

که ای دولت ز فرت آشکارا به اندرزی که سید کرد ما را
مقرر گشت بر ما پادشاهی بکن بایندگان حکمی که خواهی
و به زبان اخلاص بگفتند که هرگز از فرموده و صلاح آن حضرت
حاشا که بیرون باشیم.^۳

در عصری که سید قوام در مازندران بود، خطه مازندران خالی از علمای رسمی و نیز اهل سنت نبود. خود سید قوام چندبار بوسیله

۱ و ۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۵. ۳.

۳. همان مأخذ، ص ۶. ۳.

همین فقهای رسمی طرد شد و آزار و اذیتها دید. از اینرو سید به طور کلی برای جلوگیری از تفرقه صحبت از اسلام کرده است و بندرت از مذهب تشیع ذکری به میان می آورد.

ترویج دین حنیف و شرع شریف را بر همه چیز مقدم باید داشت و در قلع و قمع متمردان دین و مخالفان راه یقین مهما ممکن سعی باید نمود و امر به معروف و نهی از منکر را که از اصول دین اند شعار و دثار خود باید ساخت...^۱

د- حکومت سید قوام و افراسیاب چلاوی

چنانکه گذشت پس از اینکه کیا افراسیاب چلاوی فخرالدوله حسن باوندی را با غدر و حيله کشت جميع حکام ایالات به مخالفت پا او برخاستند و زیر بار حکومت وی نرفتند. بهانه آنها در این خصوص این بود که کیا افراسیاب بنیاد کارش را بر فسق و فجور و قتل و نفور گذاشته است و خلاف شرع رفتار می کند. پیام کیا- حسن کیا ضماندار حاکم لارجان (که ضمناً داماد افراسیاب چلاوی هم محسوب می شد و همشیره او را در نکاح خود داشت) به کیا- افراسیاب و راه انابت و توبه رفتن او به دلیل ایرادگیری اهل شرع، حکایت از نفوذ عمیق مذهب- خصوصاً مذهب تشیع- در قلمرو حکومتی کیا افراسیاب بوده است.

سید قوام از مدتها قبل، از زمانی که همراه پیر و مراد خود سید عزالدین سوغندی راهی مازندران شد، در صدد تحقق آرمانهایی سیاسی بود که از ایدئولوژی شیعی سربداران (مرکب از دو جناح شیخیان و سربداران) الهام گرفته بود. او قبل از هر چیز به اشاعه و

توسعه تعالیم معنوی و دنیوی خود پرداخت و تعداد عظیمی از مردم مازندران را دوروبرخود گردآورد و طولی نکشید که یکی از قدرتها و مراجع بزرگ روحانی این خطه شد که می توانست در صحنه سیاست این منطقه، سرنوشت ساز و تعیین کننده باشد. گرایش نخستین کیاافراسیاب چلاوی به او در زمان حیات فخرالدوله حسن باوندی و دعوت فخرالدوله به آئین سید قوام، گرچه بخاطر منافع شخصی بود ولی حکایت از نفوذ بیش از حد سید قوام می کند که کیاافراسیاب برای عوامفریبی هم که شده، دست التجاء به طرف وی دراز کرده بود.^۱

مبارزه سید قوام برای کسب قدرت دنیوی و به تبع آن اجرای احکام و تعالیم حکومت داری خود، شبیه مبارزات شیخ حسن جویری مقتدای سربداران بود. شیخ حسن در طی نامه ای که به محمدبیک جانی- قربانی نوشت به شرح زندگی مذهبی و در واقع سیاسی خود پرداخت و از حکومت دنیوی اعراض کرد. وی نوشته است که منظور از تعالیم وی خروج او و در دست گرفتن حکومت دنیوی نیست^۲. و حال آنکه بعدها شیخ حسن در تاریخ سیاسی سربداران یکی از مهره های اصلی عرصه سیاست شد. سید قوام هم در آغاز، کاری جز اعتکاف و جمع کردن مرید و اشاعه تعالیم معنوی و دنیوی خود نداشت و در این رهگذر گاه گاهی در صحنه سیاست هم ظاهر می شد و نقشهایی اجرا می کرد. چنانکه وقتی افراسیاب چلاوی برای متهم ساختن ملک فخرالدوله حسن باوندی به فسق و فجور و برقراری

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۶۷: «... و کیاافراسیاب چلاب مرید سید

گشت و ملک [فخرالدوله حسن] را نیز بدان دعوت می کرد.»

۲. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۲۲۴-۲۲۸؛ میرخواند، (وضه الصفا، جلد

رابطه نامشروع با خواهرزاده‌اش - که گویا تا حدی واقعیت هم داشته است - به میان کشید و از فقها فتوایی مبنی بر محکومیت و مهدورالدم بودن ملک مزبور دریافت کرد، در آخر آن را به مهر سیدقوام ممهور ساخت. مرعشی می‌نویسد:

...از آن سبب، افراسیاب چلابی از علما و فقهای آمل فتوی برقتل ملک حاصل کرد و به‌نشان حضرت سیدقوام‌الدین علیه-الرحمه موشح گردانید...'

نکته مهمی که در این عبارت نهفته، این است که افراسیاب پس از آنکه فتوی را از علما و فقهای آمل دریافت کرد به‌نشان مخصوص سیدقوام ممهور ساخت؛ و این اقدام، اهمیت و نفوذ سید-قوام را حتی در میان فقها و علمای این خطه می‌رساند. یعنی تأیید فتوایی از سوی سیدقوام، مشکل‌گشای همه مسائل بوده و بی‌تأیید او با مانع روبرو می‌شده است. در واقع او را بعنوان مرجع نهایی می‌شناخته‌اند. این مسأله حاکی از نفوذ و اهمیت سیدقوام و مریدان وی در ناحیه مازندران می‌باشد. و از اینجاست که وقتی کیا افراسیاب از سوی مخالفین خود در تنگنا قرار گرفت و خود را در آستانه سقوط دید روپسوی تنها قدرت مردمی این خطه یعنی سیدقوام آورد و دست انابت و توبه بسوی سید مذکور دراز کرد و از فسق و فجور و ملامی و مناهی و معاصی برگشت تا شاید از این مخمصه سیاسی که مخالفینش آن را خلاف شریعت زهرای مصطفوی می‌دانستند، برهد.^۲

ولی نکته مهم در این قضیه این است که اگر قتل ملک فخرالدوله حسن در نظر مخالفین کیا افراسیاب خلاف شرع بوده،

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۶۸.

۲. همان مأخذ، صفحات ۱-۲۴۰.

پس چرا سیدقوام پای فتوای قتل ملک مزبور را مهیور کرده است؟ برای توجیه این مسأله بایستی نگاهی هم به حیات اجتماعی این دورهٔ مازندران و حکام آن انداخت. سلسلهٔ باوندیان پس از ۷۵ سال حکومت در مازندران از درون پوسیده بود. حکام و فرماندهان آن به لهو و لعب افتاده بودند و فسق و فجور و ضلال در همه جا به چشم می خورد و بارها اتفاق افتاده بود که سادات به مبارزه علیه این فسق و فجور برخاسته بودند.^۱ اینها فتووالهایی بودند که خون رعیت را در شیشه می کردند و هرآنچه را که رعیت تحصیل می کرد از چنگش در می آوردند.^۲ توطئه و دسیسه در چهارحد حکومتی رواج داشت.^۳ و اینها همه برای کسب قدرت و استثمار بیشتر خلق الناس بود. از سوی دیگر جنگهای درون دولتی و نزاعهای خانوادگی و محلی و حتی بلاهایی نظیر وباء^۴ توان را از این سلسله گرفته بود. چنانکه پس از قتل فخرالدوله حسن، مازندران بمدت سیزده سال، صحنهٔ جنگ و نهب و غارت شد و یکی از دلایل تأیید فتوای ملک مزبور از سوی سیدقوام همین فسق و فجور رایج این خاندان بود که بعدها طرفداران او محض خاطر منافع شخصی خودشان، آن را پیراهن عثمان کردند و به کین خواهی برخاستند.

و در این وانفسا بود که بعد معنوی شخصیت سید قوام، عدهٔ کثیری از مردم مازندران را که به هر حال از اینهمه فسق و فجور

۱. همان مأخذ، ص ۲۴۲.

۲. «... و همیشه آل باوندگان و گاوواره را در کوهستان تصرف و تملکی مالکانه بوده است.» (مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۱۷).

۳ و ۴. مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۶۷، آنجا که دسیسه گران برای از بین بردن کیاجلال ذهن فخرالدوله را مشوب می کنند.

به عصیان آمده بودند بسوی خود کشید. خصوصاً که سخن دنیا می‌گفت و صحبت از برابری و مساوات، به شیوه قیام به قسط و برقراری عدل و عدالت می‌کرد و مرجع مقتدر دینی این منطقه گردیده بود. همین مرجعیت وی و گرایش زیاد مردم به وی رشک و ترس دشمنان او را که همانا امرا و حکام محلی و علمای تحت نظر آنها بودند برانگیخت.

چنانکه گذشت کیا افراسیاب بخاطر کسب استقلال و قدرت، «بالضروه» به سیدقوام و درویشان وی نزدیک شد^۱. سیدقوام که آشنایی دیرینه‌ای با کیا افراسیاب داشت و در این زمان او را هم در مقام مسکنت و انابت می‌دید و از سوی دیگر کار قتل ملک مزبور را بطور تلویحی تأیید کرده بود به حکم نحن نحکم بالظاهر توبه و انابت او را پذیرفت و به سلک درویشان وارد کرد؛ و با دست خود موی سر او را تراشید^۲، و کلاه درویشانه بر سر او نهاد و به مریدی قبول کرد. کیا افراسیاب از آن زمان به بعد جزو شیخیان شد و لقب شیخی گرفت و همین لقب بعدها به پسر او اسکندر «شیخی» منتقل شد. مردم مازندران و پیروان افراسیاب چلاوی هم وقتی که دیدند

۱. همان مأخذ، ص ۳۴۱.

۲. «...مردم اسفاهی مازندران چنان بودی که بر سر مو یگذاشتندی و آن مو را کلالک می‌خواندند و خود را کلالک‌دار می‌گفتند و بدان تفاخر می‌کردند...» (مرعشی، ص ۲۴۱)؛ «... و به روزگار سابق در طبرستان ملوک و حکام و مردم ولایت را غیر از علما و سادات و زهاد و عباد، عادت چنان بودی که موی سر را می‌گذاشتند و بعضی کلالک می‌بافتندی و کلابند بر سر بستندی...» (مرعشی، ص ۱۱۸). میر تیمور در قادیخ خان‌دان مرعشیان مازندران می‌نویسد که این جماعت کلالک‌دار پس از تراشیدن سرشان به کاکل تراشان معروف شدند و کاکل تراشان مثل باشند کشدی ترکان بودند (ص ۴۱). «باشدن کشدی» به ترکی یعنی آن کسی که از سر خود گذشته و یا به تعبیر دیگر یعنی «سربدار».

رئیس آنها مرید سیدقوام گشته و جزو درویشان گردیده است. جوق- جوق و فوج فوج آمده و نزد سید رفتند و توبه کردند و از فسق و عصیان باز آمدند و سیدقوام را مرید و مقتدای خود دانستند.^۱

هـ. جناحهای قدرت در حکومت توامان سید قوام و افراسیاب چلاوی

در این زمان با پیوستن مصلحتی کیا افراسیاب به سیدقوام، حکومت مازندران مرکب از دو جناح گردید: (۱) جناح افراطی یا شیخیان؛ و یا به دیگر سخن جناح درویشان پیرو سیدقوام که طاقیه درویشانه بر سر و راسته پشتک در برداشتند؛ (۲) جناح میانسه رو یا کلالک بصرها؛ و یا به دیگر سخن چلاویان که پیروان افراسیاب چلاوی بودند. هر کدام از این دو جناح دارای افکار و عقاید ویژه خود بودند.

(۱) جناح درویشان آراء و افکار و عقاید اساسیتری داشتند. آنها ضد ثروت، ضد تجمل و در واقع ضد بهره کشی از رعایای این منطقه بودند. اعمالشان مشحون از صداقت بود و جلوه ای از افکار و تعالیم انقلابی سیدقوام بشمار می رفتند. آنها تحت تعلیم سیدقوام برای برقراری عدالت و انصاف و برابری اجتماعی مبارزه می کردند و رسالتشان را با صداقت تمام به انجام می رسانیدند و همین مسأله موجب کشش مردم عادی و خصوصاً کشاورزان و دهقانان این منطقه بسوی آنها می شد. ویژگیهای سازمان فتیان با پوششی از خصوصیات محلی مازندران در نهضت اینها انعکاس داشت و این مسأله بارها از لابلای اعمال و رفتار اینان در جنگها و حمایت از

ضعفا و فقرا به ثبوت رسید: از عبارات و سخنان مرعشی برمی آید که اینان نظیر شیخیان حسن جوری در خراسان، بیشتر از طبقه پیشه‌ور و زحمتکش بودند که نشانه‌های صدق و صفای سازمان فتوت و جوانمردان را نیز با خود داشتند. مرعشی در کتاب خود عباراتی دارد که حاکی از برابری جویی و مساوات طلبی صادقانه این جناح و یا همان چیزی که در قرآن از آن به قیام به قسط تعبیر شده است، می‌باشد. برابری و برادری این جناح تا بدانجا کشید که:

چند نوبت کیا افراسیاب و فرزندان که به حمام می‌رفتند، درویشان آمده راست پشتک او را که پوشیده بود برمی‌داشتند و خود می‌پوشیدند و می‌گفتند که یکبار بگویند که ما هم نیز مریدانیم و قبا نداریم، تو حاکم این ولایتی؛ برای خود دیگری بفرمای دوختن که این قبا را فلان درویش برداشته و پوشیده است. و سپر و شمشیر فرزندان را برمی‌داشتند و همین پیغام می‌دادند که فلان درویش سلاح نداشت از آن سبب برداشت شما را از اینها بسیار است؛ دیگری برای خود بردارید.^۱

این درویشان راست پشتک پوش در واقع انقلابی‌ترین عناصر عصر خود محسوب می‌شدند. سنت اینها درمازندران در واقع دنباله سنت درویشان و یا شیخیان حسن جوری در خراسان بحساب می‌آمد که دارای سازش‌ناپذیرترین افکار انقلابی و صادقانه‌ترین اعتقادات بودند. اعمال صادقانه آنان و حس مساوات طلبی و بی‌غل و غش بودنشان درمازندران، در درون دولت این ایالت تا بدانجا کشید که برای جناح میانه‌رو دیگر قابل تحمل نبود:

... و در وقت درو برنج به مزرعه خاصه^۲ کیا افراسیاب می‌رفتند

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۴۲.

۲. منظور از «خاصه» در اینجا اراضی خالصه و یا اراضی دیوانی بوده که از آن پادشاه محسوب می‌شده است.

و توقع برنج می نمودند که درویشان زراعت نکرده، التماس دارند که چند کرا برنج انعام فرمایی. کیا نیز بالضروره می گفت که چند کر به درویشان بدهید. و خود در برنجزار می رفتند و پشته چند برهم می بستند و هرپشته را یک کر می خواندند. چنانکه اگر هر یکی را صد کر تعیین می رفت صدپشته برهم می بست که از آن کرهای عادتاً یک هزار می بود... غرض که از این سبب به تنگ آمد [یعنی کیا افراسیاب]...^۲

کیا افراسیاب که عمری را به کروف و بهره کشی از رعایا و نیز رسیدن به قدرت گذرانده بود این رفتارهای صادقانه را که ریشه در مکتب تشیع داشت قبول و تأیید نمی کرد. از سوی دیگر ارادت وی نسبت به سیدقوام تنها یک ارادت ظاهری بود. چرا که از راه ابن الوقتی و برای گذران مشکلاتش دست به دامن کرامت سیدقوام زده بود. از اینرو مترصد فرصتی بود که سر از ارادت خود بپيچد و رو در روی مراد خود قرار گیرد؛ چنانکه قرار گرفت.

(۲) جناح میانه رو که افراسیاب چلاوی در رأس آن قرار داشت از زمینداران، مالداران و مباحران و پاکاران و نوکران آنها تشکیل می شد. این جناح بنا بر مصلحت با طایفه شیخیان دست بیعت داده بود تا به توسط طایفه مزبور که به هر حال نفوذ مذهبی ریشه داری در بین مردم داشت قدرت را قبضه کند. اینها را بایستی از نظر فکری وابسته به ایدئولوژی تسنن اسلامی به حساب آورد. این مقوله از لابلای نوشته های مرعشی در آنجا که کیا افراسیاب برای سرکوبی سیدقوام دست به دامن فقها و علمای رسمی شد مشخص می شود. این فقها و علماء در واقع علمای رسمی تسنن بودند که

۱. کربه فتح کاف دسته برنج بریده را گویند (ستوده، منوچهر، مجله تاریخ،

جلد ۱، شماره ۱، تهران، ۱۳۵۶ ش، ص ۱۳).

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳-۲۴۲.

تعدادشان هم در مازندران کم نبوده است.^۱

لذا درگیری این دو پایگاه فکری و اجتماعی گزیرناپذیر بود؛ و درگیر هم شدند. چرا که کیا افراسیاب از اعمال و رفتار مریدان سیدقوام به تنگ آمده بود. نمی توانست ببیند که همه فرآورده ها و تولیدات حوزه حکومتی او به روش قسط و طبق شریعت مصطفوی و طریقت علوی بین مردم تقسیم شود و هیچکس را برکس دیگر ترفقی نباشد. از سوی دیگر، او از قدرت روزافزون سیدقوام به واهمه افتاده بود، او می دانست که سادات همیشه در مازندران، علیه فسق و فجور قیام کرده اند؛ حتی آل باوند هم گرچه قریب به هشت قرن در این سامان حکومت کرده بود و در دل مردم جای داشت، ولی مردم گوش به حرف سادات سپردند و در مقابل کارها و اعمال آل باوند ایستادگی می کردند.^۲

این مسائل باعث شد که ذهن افراسیاب از سوی سیدقوام مشوب گردد. وی می ترسید که سید قدرت معنوی را در کنار قدرت دنیوی از وی واستاند. افراسیاب برای چاره اندیشی با فقهای آمل، که در آن زمان تعدادشان زیاد هم بود، به مشورت نشست. این فقها و علما که از نظر فکری و عقیدتی و حتی اجتماعی در خط مخالف سیدقوام قرار داشتند^۳ و در واقع، نفوذ سید در بین مردم عادی آنها را هم به وحشت انداخته بود افراسیاب را تشویق کردند که سید را

۲۰۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۴۳.

۲. پطروشفسکی این فقها و علما یعنی نمایندگان رسمی دین را که جانب افراسیاب را گرفتند وابسته به محافل فتودال و در واقع نماینده روحانی آنها به حساب آورده است و سیدقوام و درویشان پیرو او را وابسته به مردم عادی و نماینده تمایلات عامه مردم شمرده و برای تأیید نظرات خود از عبارات مرعشی در خصوص «اعتقاد مردم با سادات و ارادت آنها به سید قوام» سودجسته است (پطروشفسکی، همان مأخذ، جلد ۲، ص ۹۱۴).

از سرراه خود بردارد. و دلیل آوردند که: «از ارادت مردم مازندران که با این سید نموده‌اند بوی خلل ملک تو می‌آید.»^۱

و قرار بر این شد که افراسیاب برای دفع سیدقوام او را با رفتار و روی خوش به دیوان فراخواند تا فقها و علمای مزبور با او به بحث و گفتگو و مناظره بنشینند و محکومش سازند و اثبات نمایند که آنچه که او می‌گوید «بدعت است.»^۲ و اگر دعوت او را برای آمدن به دیوان قبول نکند، زندانی و یا تبعیدش نماید و خود افراسیاب هم از حلقه پیروان و مریدان او بدر آید و مردم مازندران را نیز از آن منع کند تا کارها بروفق مراد گردد.

نقشه‌ای که طرح شده بود با مهارت تمام اجرا شد. سیدقوام را در محفل مناظره حاضر کردند. فقها با او به مباحثه و محاجه برخاستند. ولی از آنجا که سیدقوام خود در این زمینه اسوه شریعت و فتوی بود، آنها نتوانستند کاری از پیش ببرند مگر آنکه گفتند که «ذکر جلی^۳ می‌گوید و این نامشروع است.»^۴ این عبارت «ذکر جلی گفتن» در واقع همان «حدیث دنیا گفتن» شیخ خلیفه بود که فقهای سنی او را با همان فتوی محکوم به سرگ کردند. در اینجا فقها و علمای رسمی، سیدقوام را با عبارت «ذکر جلی گفتن» محکوم و متهم ساختند و سید را به حبس انداختند.

شاید در عبارت «ذکر جلی گفتن» نوید ظهور قریب الوقوع امام مهدی (عج) نهفته باشد که سیدقوام، وعده ظهورش را می‌داد.

۲۰۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۴۳.

۳. «ذکر یا جلی است یعنی به زبان آورده می‌شود و یا خفی است یعنی به زبان آورده نمی‌شود.» غنی (قاسم)، بحث در آثار و افکار احوال حافظ، جلد ۲،

تهران، ۱۳۵۶ ش، ص ۳۵۹.

۴. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۴۴.

این ذکر خود مستلزم مبارزه با فسق و فجور و برقراری عدل و انصاف و ستیز با هر نوع ظلم و ستم بوده است؛ یعنی همان ویژگی‌ای که طایفه شیعیان دولت سربداران نیز بر آن تأکید می‌کردند. چرا که دیدیم سنت تعالیم سید همانا دنباله تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن چوری بوده است و فقها و علمای رسمی سنی مذهب نمی‌توانستند این مسأله را برتابند؛ خصوصاً که این قضیه در نظر آنها «بدعت» محسوب می‌شد.

دشمنی و خصومت فقهای مزبور با سید قوام را می‌توان از رفتاری که آنها نسبت به سید روا داشتند، دریافت. افراسیاب چلاوی سید را به دست همین فقها سپرد تا خود هرچه از لوازم شرعیات است (!) با او به تقدیم رسانند. علمای مزبور سید را در ملاء عام (بازار آمل) دستار از سر برگرفتند و زولانه (غل و زنجیر) بر سر نهادند و با بی-حرمتی تمام روانه زندانش کردند و افراسیاب هم از سلک درویشان بدر آمد و لباس فقر از تن دور کرد و باز طبق معمول به زندگی فسق و فجور و عصیان و شراب‌خواری سابق خود برگشت و دستور دستگیری و تعقیب و اذیت و آزار درویشان را صادر کرد.

ولی درویشان و مردم مازندران که اعتقاد عمیقی نسبت به سید قوام داشتند به کمک او شتافتند. آنها مرگ یکی از فرزندان کیا افراسیاب را که ولیعهد او نیز بود و در همان شب دستگیری و زندانی کردن سید، به مرض قولنج مرده بود، بهانه قرار دادند و آن را از کرامات و ولایت سید قوام به حساب آوردند و جملگی برای آزادسازی سید بسوی زندان روان شدند و غل و زنجیر از دست و پای سید برداشتند و با اعزاز و اکرام تمام آزادش ساختند و به موطنش

۱. منظور پسر بزرگ او کیاسیف‌الدین بود که به مرض قولنج مرد و اولادی هم از او نماند. (مرعشی، همان مأخذ، ص. ۳۵).

رسانیدند.^۱

آزادی سیدقوام موقعیت کیاافراسیاب چلاوی را به خطر انداخت ولی او همچنان به فسق و فجور خود ادامه می داد و کار را تا بدانجا رساند که در مجلس شرب خمر، گوشت خوگ را کباب می کرد و می خورد. وی به دشنام گویی و فحاشی نسبت به اهل زهد و تقوی پرداخت و در این راه پا را از حد معمول فراتر گذاشت. همچنین مریدان و درویشان سیدقوام را دستگیر ساخت و به اذیت و آزار و شکنجه آنان مشغول شد. این سکنات و حرکات مفسدانه وی باعث تحکیم موقعیت سیدقوام شد و ارادت مردم نسبت به او فزونی گرفت. کیاافراسیاب افراط در باده گساری و اشتغال به طرب و ضحک و سناهی و سب و دشنام و استخفاف شریعت مصطفوی را بجایی رسانید که حتی آن علمای رسمی هم که او را در مقابل سید-قوام حمایت کرده و سیدقوام را با فتوای دشمنانه شان روانه زندان ساخته بودند از او روی برگرداندند و رنجیده خاطر شدند.^۲

در این زمان از خاندان کیاجلالیان، کیااحمد جلال پس از قتل ملک فخرالدوله حسن به حکومت ساری مشغول بود و نیز کیا فخرالدین هم در معیت او بسر می برد. کیاوشتاسف نیز قلعه توجی^۳ را تحت سلطه خود داشت.^۴ این سه برادر به همدستی همدیگر به حکومت ساری مستولی شده بودند.

۱. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۵-۳۴۴.

۲. همان مأخذ، ص ۳۴۶.

۳. قلعه تجی یا توجی. این قلعه در ولایت توجی قرار داشت (مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۲۹). توجی بقعه ای بوده از ولایت ساری (مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۸۵).

۴. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۴۶.

چنانکه گذشت، خاندان کیاچلاویان با خاندان کیاجلالیان دشمنی دیرینه‌ای داشت. این دو خاندان همیشه در جنگ و ستیز بسر می‌بردند و بارها صفحات مازندران را، پس از قتل فخرالدوله حسن، بخاطر کسب قدرت، میدان جنگ و غارت و عرصه ناامنی قرار دادند. ولی کیاافراسیاب از آنجا که گرفتار در دسر سیاسی بزرگی شده بود دست کمک بسوی دشمنان دیرین خود کیاجلالیان دراز کرد و برای مشورت با آنها - به منظور قلع و قمع سیدقوام و هواداران وی - مأموری پیش آنها فرستاد و در خصوص ازدیاد هواداران سادات و اعتقاد روزافزون مردم نسبت به آنها با او به چاره‌جویی پرداخت. خاندان کیاجلالی هم که در این رهگذر متوجه خطر از سوی سید قوام شده بودند و می‌دانستند که سید و مریدان وی خطر بالقوه‌ای برای قدرت آنها محسوب می‌شوند با کیاافراسیاب در دفع سیدقوام همصدا شدند و در جواب او گفتند که تا کار سید بالا نگرفته است بایستی سرکوبش کرد.

در این زمان سید در زادگاه خود دابو به سر می‌برد. افراسیاب تدبیری اندیشید. عده‌ای را به طلب او فرستاد و طبق معمول به دوالبازی و نیرنگ بازی دست زد. ولی مریدان و درویشان سید او را از ماقع آگاه گردانیدند و حيله و نیرنگ کیاافراسیاب و اتحاد او با کیایان جلالی را به اطلاع او رسانیدند. سید قوام از رفتن به نزد کیاافراسیاب سر باز زد و با کمال قاطعیت با فرستادگان کیاافراسیاب سخن گفت. کیاافراسیاب وقتی که متوجه شد سید با پای خود به دیوان نخواهد آمد و راه دشمنی و اختلاف با او می‌پوید تصمیم

گرفت خود به سروقت سید بشتابد. و در این جا است که محاربه
پرچین جلالکمار، جنگ سرنوشت ساز این دو جناح، رخ داد.^۱

فصل چهارم

قیام مرعشیان

الف- محاربه پرچین جلالک مار^۱

ظاهراً جلوگیری از درگیری بیسن دو جناح کساکل تراشان (چلاویان) و درویشان (شیخیان) امکان نداشت. گویا خود سید قوام‌الدین هم با جواب قاطعی که به فرستادگان افراسیاب داده بود برای جنگ آمادگی داشت. این جنگ، جنگی سرنوشت‌ساز بود. جنگی بود که یکی از دو جناح بایستی از بین می‌رفت و دیگری بر اوضاع مسلط می‌شد. جنگی بود که کیا افراسیاب آغازگر آن بود و خود نیز قربانی آن گردید.

سید قوام قبل از شروع جنگ فرزندان و مریدان و درویشان را تشویق به پایداری و ثابت‌قدمی کرد تا وحدت کلمه را حفظ کنند و تفرقه به خاطر خود راه ندهند. وی از آنها می‌خواست که به خداوند ایمان داشته باشند و آنچه که شرط سپاه‌گیری است مرعی دارند و تسلیم دشمن نشوند. سید قوام با صحبت‌هایش در دل

۱. «مار» به گویش مازندرانی همان مادر است جلالک اسم پسر پیرزنی است که سید قوام در پشت پرچین مزرعه وی به جنگ با چلاویان پرداخت. در گویش مازندرانی گاهی مضاف‌جای خود را به مضاف‌الیه می‌دهد. در اینجا هم بجای مادر جلالک، جلالک مار شده است. «ک» با پستی در گویش مازندرانی علامت تصغیر بوده باشد مانند: کلالک، جلالک و غیره.

هواداران خود ایمان ایجاد کرد و آنها را برای مقابله با دشمن که به هر حال دشمن دین و دیار بود ترغیب نمود و به آنها گفت که من یتوکل علی الله فهو حسبه را مطمح نظر سازند و با خصم نکبتند آئین به مقابله برخیزند.^۱

عشق به شهادتی که سید در دل مریدان خود ایجاد کرده بود چیزی نبود که با حمله کیا افراسیاب از بین برود. سیدظهیرالدین مرعشی تعداد درویشان را در این جنگ سیصد نفر قلمداد کرده است و حال آنکه کیا افراسیاب با «عظمت و جبروت صف آراسته» بود^۲. ولی ایمانی که هواداران سید داشتند پیروان کیا افراسیاب نداشتند. از سوی دیگر وضع و موقعیت کیا افراسیاب متزلزل بود. بیشتر مردم بعلت کارهایش با او موافقت نداشتند و بیشتر بسوی سیدقوام گرایش پیدا کرده بودند. به هر حال همین طرفداری افکار عمومی از سید، یکی از علل پیروزی او در این محاربه بحساب می آید.

تا کتیک جنگ بصورت بسیار ساده صورت گرفت. درویشان و هواداران سیدقوام از مزرعه پنبه زنی استفاده کردند^۳. مسلماً زن مزبور بنابه دلخواه خود مزرعه را در اختیار آنها قرار داده بود. اطراف مزرعه با پرچینی محصور بود. درویشان در پشت پرچین سنگرگاهی برای خود ساختند و جلو پرچین را بصورت خندق درآوردند و آب روان در آن انداختند. بطوری که خاک اطراف بسیار

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۴۸.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۴۹.

۳. پطروشفسکی با تأکید بر جمله «زتی پنبه زرع کرده بود» به طور غیرمستقیم، طبق معمول خواسته نظریه پیش داوری شده خود را ثابت کند که در این نهضت «دهقانان» هم دست داشته اند و یکپای این نهضت در واقع نهضت ضدفقودالی بوده است (پطروشفسکی، همان مأخذ، جلد ۲، ص ۹۱۵).

نرم شده و اسب و چهارپا را عبور بر آن متعذر گردید^۱. وضع طوری بود که تمام ابتکار عملیات در دست پیروان سیدقوام قرار داشت. کیا افراسیاب وقتی با لشکری آراسته به مقابل آنها رسید نتوانست کاری از پیش ببرد. درویشان از پشت سنگر پرچین خارج نمی شدند تا آماج تیر دشمن گردند. از اینرو وقتی که حمله از سوی چلاویان شروع شد و سنگر درویشان تیرباران گردید هیچ آسیبی به درویشان نرسید. ولی درویشان که مسلط بر اوضاع بودند با یک حمله لشکر چلاویان را تارومار کردند و سوارانشان را در گل اطراف پرچین فرو بردند. در این محاربه افراسیاب و سه نفر از فرزندان وی کشته شدند^۲؛ و بقیه چلاویان هزیمت کردند. درویشان و فرزندان سیدقوام آنها را تا شهر آمل دنبال کردند و هر کدام از آنها را گرفتند، به قتل آوردند^۳.

تعدادی از فرماندهان چلاوی به آمل گریختند و در آنجا کیا اسکندر را که بچه سال بود و کوچکترین پسر افراسیاب محسوب می شد همراه تعداد دیگری از فرزندان زاده های صفار افراسیاب برداشتند و گریختند.

۱. «... عورتی پنبه زرع کرده بود و از شاخ درخت برحوالی آن، مزرع استواری کرده که به لفظ مازندرانی آن را پرچین می خوانند. رجابه عون و عنایت الهی واثق کرده در عقب آن پرچین ایستادند. و حوالی آن پرچین را آب روان کردند که گل آن موضع به اندک بِلت [نم و رطوبت] چنان نرم می شود که اسب و چهارپا را عبور بر آن متعذر می گردد...» (مرعشی، همان مأخذ، ص ۹-۲۴۸).

۲. فرزندان کشته شده کیا افراسیاب در این جنگ عبارت بودند از: (۱) کیا-حسن کیا که بعدها نبیره های او بر فیروز کوه دست یافتند؛ (۲) کیاسهراب؛ (۳) کیا علی، و او همان کسی بود که همراه برادرش کیا محمد، فخرالدوله حسن را به قتل رسانید؛ (۴) کیاسهراب که اولادش بعدها در سمرقند بوده اند. (مرعشی همان مأخذ ص ۳۵).

۳. مرعشی، همان مأخذ، ص ۹-۳۴۸.

اول از همه رو بسوی کیاحسن کیاضماندار حاکم لارجان آوردند که به هر حال داماد کیافراسیاب بود و زن او عمه کیاسکندر محسوب می‌شد. ولی کیاحسن کیاضماندار به گفته آنان وقتی ننهاد و آنها بناچار رو بسوی ملوک گاوباره در ولایت قصران کردند. ملوک گاوباره به کیاسکندر که بچه‌ای بیش نبود پناه دادند و قریه خزک و سنیک را در اختیار آنها قرار دادند^۱. بعدها نورالدین نامی از اطرافیان وی، او را برداشته و عازم شیراز شد و به نزد شاه منصور مظفری رفت. و شاه منصور هم آنها را یاری داد.^۲

از طرف دیگر فرزندان و هواداران سید قوام پس از شکست چلاویان، با تکبیر و صلوات و غلغله وارد شهر آمل شدند و سید قوام را سوار اسب کردند و با اعزاز و اکرام وارد شهر آمل نمودند و از این زمان به بعد در آنجا به ترویج دین حنیف مصطفوی پرداختند و مضمون «الان حزب الله هم الغالبون» را آنجا ساختند^۳؛ و دولت سادات قوامی رسماً پا گرفت.

تاریخ این جنگ و پیروزی سید قوام و آغاز کار و حکومت درویشان قوامی در سال ۷۶ هـ. بوده است. مدت حکومت رسمی کیافراسیاب از سال ۷۵ هـ. یعنی سال قتل ملک فخرالدوله حسن به دست فرزندان او تا سال ۷۶ هـ. ده سال طول کشید، که او در خلال این دمسال گاهی در لباس فقر درآمد و مرید سید قوام شد و به فریب مردم مازندران پرداخت و گاهی هم از لباس فقر درآمد و به اذیت و آزار مخالفان خود که همانا مریدان سید قوام بودند اشتغال ورزید. به تقریب می‌توان گفت که حکومت توأمان

۱. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۲-۳۵۱.

۲. همان مأخذ، ص ۳۵۲.

۳. همان مأخذ، ص ۳۵۱.

قوام و کیا فراسیاب بیش از پنج سال طول کشیده است.

ب- گسترش قلمرو مرعشیان

در این زمان در برابر دولت میرقوام که تساوی طلب و عدالت خواه بود و با ایدئولوژی تشیع حکومت می کرد، قدرتهای محلی چندی قرار داشت که از میراث زمینداران بزرگ محلی و اشراف و پیروان عقاید غیرانقلابی منطقه تشکیل می شد. اینان عبارت بودند از:

۱- کیا جلالیان، که در ساری و قلعه توجی و اطراف ساری حکومت داشتند و به شیوه فئودالی قدیم روزگار می گذراندند؛

۲- کیا جلال متمیر در قلعه فیروزکوه؛

۳- کیا اسکندر سیاوش سخت کمان در سوادکوه؛

۴- رستم دار و ملوک آن که تحت سلطه ملک قباد بود.

از آنجا که آوازه تعالیم میربزرگ از همان آغاز کار در چهار حد مازندران پیچیده بود و پس از فتوحات هم تعدادی برای اشاعه این تعالیم به اطراف و اکناف گسیل شده بودند لذا در این نواحی که در واقع مخالفین دولت میرقوام محسوب می شدند تعداد زیادی از آشکار و پنهان مرید سیدقوام و تعالیم او گردیدند؛ و همین مسأله راه را برای تسلط سادات مرعشی در این نواحی هموار ساخت.

۱. برخورد دولت سادات مرعشی با کیا جلالیان

برخورد دولت سادات مرعشی با کیا جلالیان یک برخورد ناگزیرانه بود و جنگی بود که به هر حال باید بوقوع می پیوست. قدرت خاندانهای فئودال سنتی تحت تعالیم انقلابی میربزرگ لرزیده بود.

مردم دل به تعالیم تساوی جویانه و عدالت خواهانه و ظلم ستیزانه درویشان انقلابی مرعشی می دادند و فوج فوج و جوق جوق در کسوت درویشان درمی آمدند و یا اینکه راه اطاعت می پوئیدند.

در این زمان خطه مازندران از نظر فکری به اجبار دو قطبی شده بود. در یک قطب عناصر سنتی خاندانهای اشراف محلی با رگه ای از مذهب تسنن رسمی قرار داشتند و در دیگر سو عناصر انقلابی جوان با افکار و تعالیم انقلابی مذهب تشیع اثنی عشری. چنانکه قبلاً گفته شد مذهب تشیع در مازندران پایه و بنیانی چندین صدساله داشت. از اینرو وقتی که عامه مردم مازندران با تعالیم انقلابی میربزرگ که نشان از تساوی و عدالت و برادری و برابری اجتماعی داشت آشنا شدند با طیب خاطر و خلوص نیت، بسوی او کشیده شدند و همین مسأله برای خاندانهای حاکمه محلی هشدار بزرگی بود و همین عامل هم موجب برخورد بین خاندان حاکمه محلی کیاجلالیان و خاندان شیعی مرعشیان گردید. خود خاندان کیاجلالیان قبل از همه متوجه این خطر بزرگ شدند:

چون کیافخرالدین جلال که در ساری حاکم و کیاوشتاسف که در قلعه توجی نشسته، حکومت بعضی از مواضع ساری به تحت تصرف او بود این سخن بشنیدند که حضرت سیدقوام الدین علیه الرحمه آمل را به فرزند خود سیدرضی الدین داده است و او را به تخت سلطنت آمل نشانده اند با هم مشورت کردند که این قصه بدین مقدار قرار نخواهد گرفت و هر روز که می آید نظام امور دولت سادات در ترقی است. اگر در وهله اول به جواب ایشان مشغول می گردیم یقین که چون سادات را استقلال زیاده شود فکر کار ما هم خواهند کرد. بنابراین لشکر ساری را جمع کرده با برادران و بنی اعمام خود متوجه آمل به جهت دفع سادات نصرت آثار گشتند و از مامطیران که اکنون به بارفروشه مشهور است گذشتند و به کنار باول رود لشکرگاه کرده

مترصد فرصت و نصرت شدند...^۱

از سوی دیگر میربزرگ و فرزندانش از مدت‌ها پیش در فکر توسعه و گسترش قلمرو دولت خود بودند. مردم از آنجا که سنت فکری چندین صد ساله خود را در این دولت متجلی و تبلور می‌دیدند با جان و دل پذیرای آن می‌شدند، و این خود برای دولت مرعشیان فرصت و سعادت خوبی بود؛ و همین مسأله یکی از علل مهم پیروزی مرعشیان بر جلالیان بشمار می‌رفت.

جنگ باول رود، جنگ سرنوشت‌سازی بود. در این جنگ مرعشیان دومین خاندان سنتی خطه مازندران را به‌زانو درآوردند و متصرفات و املاک آنها را از آن خود ساختند. خود میربزرگ بدون اینکه سلاحی بردارد در این جنگ شرکت کرد و موجب دلگرمی هواداران و جنگجویان شد. فتوای جنگ را خود او صادر کرد و جنگ علیه این دشمنان را که خود آغازگر جنگ بودند، لازم و واجب شمرد. جمله درویشان و جماعت موافق مرعشیان سر ارادت فرود آوردند و به‌دفع دشمنان پرداختند.^۲

در این جنگ فخرالدین جلال مجروح شد و با عندهای از جلالیان در ساری متحصن گردید. کیاوشتاسف نیز با تثنی چند از اطرافیان خود منهزم شد و در قلعه توجی مامن گزید و بارفروشه، به‌دست سیدقوام و فرزندانش افتاد. مردم بارفروشه با ورود مرعشیان به‌شهر جوق‌جوق و گروه‌گروه یا در سلک درویشان درآمدند و یا اینکه جزو متابعان و قشون آنها شدند.

میربزرگ و فرزندانش او طبق عادت معهود به‌تعلیم تعالیم

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۶۲.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۶۳.

تشیع پرداختند و ریشه فسمه و فجره و ظلمه را از آن شهر برکنندند. برخوردار کیایان جلال با سادات مرعشی در اینجا خاتمه نیافت؛ بلکه تا قلع و قمع نهایی کیایان جلال ادامه یافت. کیایان دست از مخالفت با سادات بر نمی داشتند. برای مبارزه با آنها راه تبلیغ سوء نسبت به آنها را پیش گرفتند و در قلمرو خود به اهانت و استهزای سادات پرداختند. این اهانت و استهزاء گویا مسائل مذهبی و اعتقادی سادات را نیز دربر می گرفته است:

در مجالس و محافل نسبت با سادات به السنه فاحشه فحش می گفتند و مهملات می گفتند و ندانستند که چون ارادت الله جاری باشد به هذیان گفتن و تصغیر و تحقیر شخصی که مؤید من غیر الله باشد اقدام نمودن سودی ندارد، بلکه خسران و زیان آن را نسبت با خود مشاهده خواهند کرد...^۲

کیایان علاوه بر مبارزه تبلیغاتی علیه سادات، به مبارزه مخفیانه و زیرزمینی علیه آنها نیز پرداختند و راه قتل شخصیت‌های دولت سادات را نیز در پیش گرفتند. در این زمان که منطقه وسیعی از آمل تا بارفروش (بابل امروزی) از آن سادات شده بود، عناصر ضدانقلاب هنوز در درون این منطقه وجود داشتند که عوامل چلاوی و جلالی را شامل می شد. چلاویان گرچه منهزم شده بودند و قدرتی نداشتند ولی هنوز در چهار گوشه حوزه حکومتی سادات پراکنده بودند و در موقع مقتضی ضرباتی هم به دولت سادات وارد می ساختند. چنانکه آنها با جلالیان (یعنی دشمن دیرینه هم) دست اتحاد در مقابل سادات دادند.

در آن زمان عده‌ای از فدائیان چلاوی از آمل گریختند و در نزد کیاوشتا مساف جلال اقامت گزیدند. اینان تحت رهبری

کیاوشتاسف نقشه قتل سیدعبدالله پسر بزرگ میربزرگ را کشیدند و وارد عمل شدند. در رأس این عده شخصی به نام امیرحسن دوله قرار داشت. نقشه قتل سیدعبدالله را همین افراد به مرحله اجرا درآوردند. آنها با لباس مبدل (گویا لباس فقر درویشی یعنی راست-پشتک بر دوش و طاقیه بر سر) به در خانه سیدعبدالله رفتند و گفتند که جماعتی از اهل صلاح هستند و از کیا جلالیان رو برگردانده‌اند و برای توبه و انابت نزد او آمده‌اند تا به سلک درویشی وارد شوند. آنها بدین ترتیب توانستند به حضور سیدعبدالله برسند و او را به قتل رسانند. خود قاتلین هم که در رأس آنها امیرحسن دوله بود گرفتار شدند و به طرز فجیعی به قتل رسیدند.^۲

وقتی خبر قتل سیدعبدالله را به میربزرگ رسانیدند، وی راه صبر و شکیبایی پیش گرفت و به فرزندان و اعوان و انصار و درویشان نیز توصیه کرد که راه جزع و قزع در پیش نگیرند و به داده خداوندی خشنود باشند. وی دستور داد که سیدعبدالله را با لباس خون‌آلود مانند شهدا دفن کنند. بعد به فرزندان خود فرمود تا به انتقام قیام کنند و ریشه ضد انقلاب را بکلی برکنند.^۳

چنانکه اشاره شد در این زمان عناصر ضدانقلاب دو گروه بودند، یکی چلاویان و دیگری جلالیان. چلاویان در کل نواحی حکومتی سادات مرعشی پراکنده بودند و لذا سید کمال‌الدین با برادر خود سیدرضی‌الدین به تدبیر نشست و قرار بر این شد که سیدرضی‌الدین در آمل سکنی گزیند و به قلع و قمع مخالفان و

۱. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۶-۳۶۵.

۲. همان مأخذ، ص ۳۶۷.

۳. همان مأخذ، ص ۳۶۸.

دوستان چلاویان که در اطراف و اکناف آمل پراکنده و پنهان بودند، پردازد. و سید فخرالدین را همراه لشکری به کمک سید کمال‌الدین بفرستد تا او هم عناصر جلالی را قلع و قمع نماید.

در جنگی که بین درویشان قسوامی و کیتایان جلالی در بارفروشه رخ داد بار دیگر هزیمت بر جلالیان افتاد. ولی این بار فخرالدین جلال با چهار نفر از فرزندان خود به قتل رسید.^۲ ولیکن کیاوشتاسف بار دیگر فرار کرد و به دنبال جمع‌آوری هزیمتیان افتاد تا دگر باره علیه سادات قیام نماید. سید کمال‌الدین برادر خود سید فخرالدین را همراه لشکری به ساری فرستاد تا اموال و خزاین کیاوشتاسف جلال را بدست آورد. و خود او نیز با مردم در خصوص دفع کیاوشتاسف به مشورت نشست.

یکی از اطرافیان او شخصی بود به نام سیدعزالدین رکابی که جزو سادات حسنی (منسوب به امام حسن [ع]) محسوب می‌شد. وی پیشنهاد کرد که همراه تعدادی از درویشان و عناصر انقلابی به اردو و مأسن کیاوشتاسف شبیخون بزند. این تدبیر مورد قبول سید کمال‌الدین قرار گرفت و او را با بیست نفر از درویشان زبده، راهی این کار مهم کرد. در این قضیه مردم محل نیز به کمک سیدعزالدین آمدند و محل اختفای کیاوشتاسف را به‌وی نشان دادند. سیدعزالدین تمام اسبان و چهارپایان کیای مزبور را آزاد ساخت؛ کیاوشتاسف از صدای اسبان بیدار شد و هراسان راه فرار پیش گرفت و اطرافیان او تارومار گشتند.^۳

سیدعزالدین تمام بار و بنه و اسباب و غنایم را برداشت و به خدمت سید کمال‌الدین آمد. سید کمال‌الدین از این تهور و

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۶۹.

۳. همان مأخذ، صفحات ۷۱-۳۷.

نصرت سید مزبور چنان خوشحال شد که همشیره خود را با اخذ اجازه از سیدقوام به عقد نکاح وی درآورد. از سوی دیگر کیاوشتاسف رو بسوی قلعه توجی آورد که آغرق و بنه و اهل و عیالش در آنجا بودند و در آنجا متحصن شد. سید کمال الدین هم برای محاصره قلعه توجی روان شد تا این آخرین عنصر کیایان جلالی را برای همیشه منکوب سازد.

۲. تسخیر قلعه توجی

کشته شدن کیا فخرالدین جلال و از بین رفتن عناصر چلاوی باعث شد که مردم مازندران هرچه بیشتر به قدرت دنیوی و معنوی درویشان قوامی پی ببرند و رو به آستان سیدقوام آورند و مرید او شوند. محاصره قلعه توجی با مقاومت شدید جلالیان روبرو شد تا آنجا که سید کمال الدین همراه برادران خود تدبیری اندیشید و برای تسخیر قلعه توجی از این تدبیر استفاده کرد. آنها برای تصرف این قلعه از محبوبیت معنوی و عام پدرشان سیدقوام سود بردند. از پدرشان دعوت کردند تا در محاصره قلعه شرکت جویند. شرکت سیدقوام باعث شد که مردم تهییج شوند و به کمک سیدقوام بشتابند. «هرجا که بودند از رعیت و اهل صلاح و سلاح به اعتقاد درست» به کمک سیدقوام شتافتند. و قلعه توجی به محاصره هزاران نفر از مریدان سیدقوام درآمد.

نیروی کیاوشتاسف در این قلعه دویست یا سیصد نفر فدایی بود که همراه هفت فرزند او با مردانگی تمام در مقابل سادات مقاومت کردند. مقاومت آنها چندان مجدانه و مردانه بود که خود ظهیرالدین مرعشی هم در کتابش آن را تأیید کرده است.^۲

در این جنگ با اینکه هفت فرزند کیاوشتاسف به قتل آمدند و خود کیاوشتاسف هم گرفتار تیر سادات مرعشی شد ولی اهالی قلعه بارشادت تمام در مقابل درویشان مقاومت کردند. دروازه بان قلعه شخصی بود به نام جمال الدین کالی که یک تنه از دروازه قلعه دفاع می کرد و نمی گذاشت کسی وارد قلعه شود. یکی از افراد قلعه به نام علی گرمارودی از قلعه بدرآمد و خود را به لشکرگاه درویشان رسانید و اخبار قلعه را مبنی بر کشته شدن کیاوشتاسف و هفت فرزندش در اختیار سادات قرار داد. و نیز گفت که بقیه اهالی قلعه مجروح افتاده اند و تنها کسی که از قلعه دفاع می کند جمال الدین کالی است.

سادات آتش در قلعه افکندند و دروازه ها را شکستند و وارد قلعه شدند ولی جمال الدین کالی همچنان می جنگید و در مقام دفاع بود تا اینکه بالاخره به قتل رسید و در آتش انداخته شد. وقتی که سید کمال الدین به دیدار کشتگان قلعه پرداخت علی گرمارودی معرف کشتگان بود. وقتی که بالای سر جسد سوخته شده جمال الدین کالی دروازه بان رسید که در کنار دروازه افتاده بود، سید پرمید که کیست؟ علی گرمارودی با تحقیر و تمسخر جواب داد که او جمال الدین کالی است که بدبخت است که دربان بود و تا نمرد و نسوخت در باز نکرد. سید تبسم کرد و فرمود:

که این به هر حالی سوته کالی به بو که زنده گرماورود [سوخته این کالی بهتر از زنده گرمارودی است]. و آن کالی را از دیگران بیشتر حرمت داشت و دفن کردند و فرمودند که طریقه مردی و حلال نمکی همین تواند بود.^۱

۱. همان مأخذ، ص ۳۷۴.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۷۶.

زن کیاوشتاسف همشیره ملک فخرالدوله حسن بود. با دو نفر از بچه‌های خود (پسر و دختر) از سید کمال‌الدین امان خواست و کارهای سادات قوامی را در خصوص کیایان جلالی و چلاوی تأیید کرد و از او خواست با کرباسی که از وجه حلال جمع کرده است تمام فرزندان و کیاوشتاسف را دفن کنند. سید کمال‌الدین این درخواست او را اجابت کرد و حتی هرچه از نقد و جنس در تعلق خاصه آنها بود در ضبط خود آنها وا گذاشت؛ پس به موجب شریعت مصطفوی مردگان را نیز دفن کردند.

وی پس از آن سایر اسباب و رخوت و تعلقات قلعه را ضبط کرد و امر نمود که قلعه را بشکافند و بازمین هموار سازند. این قلعه مدتی همچنان خرابه باقی ماند تا آنکه با ردیگر آبادان شد و تا آمدن تیمور همچنان آبادان بود و بعد از آن باز خراب گردید تا اینکه در زمان سید علی بن سید کمال‌الدین آن را بازم آبادان کردند. ولی در عصر ظهیرالدین مرعشی این قلعه خراب بوده است.^۲

سید کمال‌الدین دختر کیاوشتاسف را به عقد نکاح خود درآورد؛ و همین دختر مادر بزرگ سید ظهیرالدین مرعشی نویسنده تاریخ مازندران و رویان بوده:

... و اما دختر کیاوشتاسف را حضرت سید کمال‌الدین به عقد نکاح خود درآورد و والده پدر مرحوم این قصیر همان عورت است...^۲

پس سید ظهیرالدین مرعشی نویسنده تاریخ مرعشی از سوی مادری با کیایان جلال پیوند داشته است.

۱. همان مأخذ، ص ۷-۳۷۶.

۲. همان مأخذ، ص ۳۷۸.

با سقوط قلعه توجی قدرت کیایان جلال درمازندران فروپاشید. یک‌کعبه از اطرافیان آنها که زنده مانده بودند به گیلان کوچیدند و بعدها زیر سایه سادات گیلان به نان و نوایی رسیدند. یکی دیگر از کیایان جلال، جلال ازرق بوده که در بارفروشده مأمّن داشت. وی در آنجا از سوی دیوان کیایان جلال صاحب ملک بود و یکی از زمینداران و اقطاعداران این ناحیه محسوب می‌شد. پس از سقوط قدرت کیایان جلال، فرزند و فرزندزاده‌های او همچنان باقی ماندند و در عصر سید ظهیرالدین نویسنده کتاب همچنان در این ناحیه بودند.^۱

۳. تسخیر ساری

با سقوط قلعه توجی که در واقع کلید ساری بود، ساری— دارالحکومه کیایان جلال— نیز به دست سادات مرعشی افتاد. در آن زمان که ساری در تسخیر کیایان قرار داشت اندک آبادانی و عمارت یافته بود ولی قسمتهایی از آن همچنان خرابه بود. پای‌سنار کهنه یکی از خرابه‌ها بود که سید کمال‌الدین امر به عمارت آن قسمت از ساری داد. او برای عمارت دیگر از مردم کمک طلبید. مردم بسیار برای این مهم گرد آمدند. سید کمال با حفر خندق در دور شهر ساری و آمل، این دو شهر را از نظر نظامی محکم ساخت و این کار نیز در اثر مساعدت مردم در اندک مدتی انجام شد.

دوروبر شهر ساری را برج و بارو کشید و در درون قلعه هم گوشک‌سرا، خانه و عمارت عالیه تأسیس کرد. او به رفاه عموم مردم توجه خاصی داشت. برای آرامش و رفاه مردم دستور داد اماکن عمومی نظیر حمام، چاههای آب و سایر عمارات ضروری

بسازند و در بیرون قلعه هم بازار و حمام و مسجد بنیاد نهند. سید کمال برای هریک از این عمارات، یکی از امرا و ارکان دولت و برادران خود را به کاری گماشت. همه این عمارات در عرض یک سال از ۷۶۹ ه. تا ۷۷۰ ه. ساخته شد. پس اگر آغاز این عمارات در سال ۷۶۹ ه. باشد، ساری بایستی در همان سال به دست سادات مرعشی افتاده باشد و یا دست کم در این سال بوده که ساری برای همیشه از آن آنها شده است.^۱

سید کمال الدین پس از تسخیر ساری و مضافات آن به ترویج عدل و داد و امور شرعی پرداخت و تعالیمش را گسترش داد و خصوصاً ساری را مرکز اشاعه تعالیم خود کرد. برای امور شرعی و عمومی و کارهای دیوانی و دولتی از افراد صالح و دیندار و باتقوی سود جست و فسق و فجور و دشمنی را از این خطه برکند و با استقلال تمام به حکومت پرداخت.^۲

۴. تسخیر قلاع سوادکوه و فیروزکوه

با تسخیر ساری و استحکامات آن در واقع کل جلگه و ولایت دشت مازندران به تصرف سادات مرعشی درآمد. سادات مرعشی طبق معمول پس از استحکام قدرت خود در این نواحی به بسط عدالت اجتماعی و برکندن ریشه ظلم و فسق و فجور پرداختند. آنها طبق شریعت مصطفوی و طریقت علوی اقطاعات و سوهباتی به اهالی و مردم خرده پای دیار مازندران واگذار کردند.^۳ همچنین آنان پس از اینکه خیالشان از سوی دشت مازندران آسوده شد

۱. همان مأخذ، ص ۲۷۸-۹.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۲۷۹.

۳. همان مأخذ، ص ۳۸۲.

برای بسط و گسترش قلمرو دینی و دنیوی خود به تقلا و تلاش افتادند. در این زمان متصرفات آنها با نواحی زیر هم مرز بود:

- ۱- از سوی مشرق، امترآباد به سردمداری امیرولی استرآبادی؛
- ۲- از سوی مغرب، ناحیه رستمدر به سرکردگی ملک قباد؛
- ۳- از سوی جنوب، سوادکوه و فیروزکوه که تحت اختیار کیا اسکندر سیاوش سخت کمان و کیا جلال متمیر بود؛
- ۴- از طرف جنوب غربی به تنکابن و قزوین.

مرعشیان قبل از همه توجهشان را بسوی کوهستان سوادکوه و فیروزکوه معطوف کردند. چنانکه گفته شد در این زمان در قلعه فیروزکوه، کیا جلال متمیر حکومت می کرد و در سوادکوه کیا اسکندر سیاوش سخت کمان داروغه بود و در واقع تحت نفوذ کیا جلال متمیر قرار داشت.^۱

از سوی دیگر مردم کوهستان بنابه تصریح مرعشی روی ارادت به جانب اهل البیت داشتند و حتی بعضی هم به نهضت مرعشیان پیوسته، لباس فقر برتن کرده بودند. همین افراد به تبلیغ نهضت مرعشیان در میان مردم می پرداختند.^۲ دلیل اینکه مرعشیان اول از همه به طرف سوادکوه و فیروزکوه عطف توجه کردند موقعیت سوق الجیشی این ناحیه بود که در واقع کلید متصرفات آینده مرعشیان محسوب می شد. و از سوی دیگر آنها را به خراسان و قومش که تحت سلطه سربسداران قرار داشت، نزدیک می کرد. خودسید-

رضی الدین تا کید می کند که:

... تا فتح آن قلعه [فیروزکوه] نشود بلاد جبال را حکم کردن

۲۰۱. همان مأخذ، همان صفحه: «... و گفت و شنیدش نزد کیا جلال متمیر بوده است...»

چنانکه به سعادت مطلع اند متعذر است...^۱

سید کمال‌الدین قبل از لشکرکشی به فیروزکوه همراه برادران دیگر به خدمت سید قوام‌الدین رسید و با او در این زمینه به مشورت نشست. آنها پس از دریافت اذن و رخصت از سوی میربزرگ دست به لشکرکشی زدند. منزلگاه نخستین آنها دشت لپور بود که جایگاه کیایان بیستون (از خاندانهای کهن) محسوب می‌شد و محل بیلاق و قشلاق این مردم بشمار می‌رفت.

اهالی این نواحی بدون درگیری در ربه‌اطاعت و فرمانبرداری درآمدند و مرعشیان نیز به فراخور حال اقطاع و موهبات بین آنها تقسیم کردند. شاید به همین دلیل است که مردم این سامان وقتی که رفتار سادات مرعشی را موافق حال دریافتند و بسوی آنها نهادند و وظایف یک جهتی و دولتخواهی را تقدیم کردند.

مرعشیان از این منطقه وارد سوادکوه شدند و همان رفتاری را که با مردم ناحیه لپور انجام داده بودند با مردم سوادکوه نیز اعمال کردند و اقطاع و انعامات کافی به آنها واگذار نمودند. در اینجا سید کمال‌الدین به دلیل استحکام پیوند نزدیکی سوادکوه و تحصیل وفاداری آنها، با دختر کیا سید حسین کیا بیستون که از سران جماعت بیستونیان بود ازدواج کرد. بدین ترتیب تمام امور دیوانی سوادکوه به دست سادات مرعشی افتاد. آنها کلید کلیه قلاع را به غیر از قلعه فیروزکوه در اختیار مرعشیان قرار دادند.

مرعشیان نیز اهالی قلاع را به جان و مال امان دادند و اموال و ذخایری را که از زمان آل باوند تا حکومت چلاویان در این موضع وجود داشت، فرا چنگ آوردند. کسوتوالان امین به قلاع

متعدد آنجا گماشتند. کیا اسکندر سیاوش سخت کمان هم‌گرچه به سن شیخی رسیده بود ولی خود را تسلیم سادات مرعشی کرد و با اعزاز و اکرام به ساری فرستاده شد.

در این زمان فصل پاییز فرارسیده بود و لذا لشکریان نمی‌توانستند تحمل سرمای سخت کوهستان را داشته باشند. از اینرو مرعشیان بدون اینکه قلعه فیروزکوه را به حصار کشند به طرف ساری برگشتند؛ ولی پیامی سوی کیا جلال‌متمیر روانه کردند و او را به تسلیم فراخواندند و کیا جلال نیز تسلیم را به فصل بهار حواله داد.

با فرارسیدن فصل بهار سید کمال‌الدین لشکری‌گران از ساری فراهم آورد و سوی فیروزکوه روانه شد و برادرش سید رضی‌الدین نیز با لشکری دیگر از عقب او شتافت. آنها پس از گوشمالی متمرّدانی چند بر سر راه، اوایل تابستان قلعه فیروزکوه را محاصره کردند. مردم اطراف و اکناف فیروزکوه، راه اطاعت درپیش گرفتند و تحت سلطه سادات مرعشی درآمدند. ولی کیا جلال‌متمیر برای تسلیم بهانه تراشید و وقت‌گذراند تا تابستان گذشت و فصل پاییز و سرما فرارسید و باز مرعشیان بالاچار به آمل و ساری برگشتند.

با اینکه مرعشی در تاریخ خود به مقاومت قلعه فیروزکوه اشارتی نکرده است و بنا بر این تسلیم دلبخواهی کیا جلال متمیرگذارده، ولی از فحواي کلام او پیداست که مقاومت و پایداری از سوی قلعه فیروزکوه شدید بوده است. چرا که مطالب و عبارات بعدی ظهیرالدین مرعشی می‌نماید که لشکر سادات مرعشی نتوانسته این قلعه را به قهر صاحب شود. تا آنجا که سادات برای گشودن این قلعه دست به دامان تمهیداتی شده‌اند. یکی از تدبیرات آنها این

بود که با ملوک رستم‌دار بنیاد دوستی و یک‌جهتی ایجاد کردند و رسل و رسایل همراه با تحف و هدایا رد و بدل نمودند و عهد و میثاق کردند که از طرفین با دوست، دوست و با دشمن، دشمن باشند و جهت تسخیر قلعه فیروزکوه مدد و معاونت نمایند.^۱

یکی دیگر از تدابیر آنها استفاده از وجود پدرشان سیدقوام برای تحریک و تهییج مردم به جنگ بود. سید کمال‌الدین و سید رضی‌الدین با فرارسیدن بهار به خدمت میربزرگ رسیدند و او را دعوت به شرکت در این لشکرکشی کردند و گفتند تا قدم مبارک میربزرگ بدانجا نرسد، آن فتح میسر نشود. در این زمان سیدعلی گیلانی در خدمت میربزرگ بود و لذا سیدقوام با او به مشورت پرداخت تا او را هم همراه خود سازد. سیدعلی گیلانی قبول کرد و با قشون و ملازمین خود با میربزرگ همراه شد.

از دیگر تدابیر قشون سادات برای تسخیر قلعه فیروزکوه و کسب همراهان و قشون بیشتر این بود که خود میربزرگ سلاح پوشید تا مردم تشجیع و تشویق شوند و سلاح بپوشند و راهی جنگ شوند.

... و چنان استماع افتاد که حضرت سیدعلی کیا با سید قوام‌الدین گفت که چون متوجه چنین امرید هم سلاح چنانست که شما هم سلاح قبول کنید که این امر مشروع است و حضرت خاتم‌النبین علیه‌الفضل‌الصلوات در معارک جبه پوشیده و سلاح برداشته است و حضرت خیرالاولیاء علی‌المرتضی علیه‌السلام را خود ورد همین بود که ضبط و نسق دین و دنیا بی‌شمشیر میسر نمی‌شود و از بنی‌صادق علیه‌السلام مروی است که الخیر فی‌السیف والخیر بالسیف والخیر مع‌السیف. و چون آن حضرت سلاح ببندد یقین که درویشان هم خواهند سلاح بستن. و اگر

نبنندن یقین که هرچند رخصت برآن شده است اما بعضی از ایشان باشند که به تبع شما سلاح نبنندن. یقین که چون مبنای کار این دولت به درویشانست و حکومت و سلطنت بی آنکه تیر و شمشیر در میان باشد میسر نیست. پس اولی آنست که شما هم سلاح بردارید...^۱

بدین ترتیب لشکر سادات همراه سیدقوام که سلاح ساده‌ای پوشیده بود بسوی قلعه فیروزکوه روان شد. سادات از ملوک رستم‌دار طبق قرار و معاهده قبلی طلب مدد کردند ولی ملوک رستم‌دار مدد ندادند و همین مسأله بعدها بهانه به دست سادات مرعشی داد تا با ملوک رستم‌دار وارد جنگ شوند.

مردم مازندران با استماع اینکه خود سیدقوام در جنگ شرکت بسته است، به طوع و رغبت آنچه که داشتند برداشتند و سیدقوام را همراهی کردند. لشکر مازندران به پای قلعه فیروزکوه رسید و قلعه را به حصار کشیدند.

شمارقشون سادات مرعشی بحدی بود که کیا جلال متمیر را به وحشت انداخت؛ وی وقتی که فهمید سادات گیلان به کمک مرعشیان آمده‌اند بنا را بر تسلیم نهاد. یکی از خواص خود را نزد سیدعلی کیا فرستاد و امان جان و مال خود و اصحاب قلعه را خواست تا قلعه را تسلیم سازد. سیدعلی کیا درخواست او را به گوش سیدقوام رساند. سیدقوام با سید کمال‌الدین و سیدعلی کیا به مشورت نشست؛ موافقت حاصل شد. سیدقوام به سیدعلی رخصت داد تا تصمیم را به اطلاع اصحاب قلعه و کیا جلال متمیر برساند که اموال و دمای آنها مصون خواهد بود و با آنها طریق عنایت مرعی خواهد شد. سیدعلی کیا همراه نایبان و برادران خود به پای قلعه رفت و با

اصحاب قلعه بیعت کرد. پس کیا جلال متمیر در قلعه را باز کرد و همراه سیدعلی کیا به نزد سیدقوام آمد. سیدقوام با او به ملاحظت رفتار کرد و نزد سید کمال الدین فرستاد؛ سید کمال الدین هم جانب احترام را در خصوص او رعایت کرد.

در قلعه از عهد فخرالدوله اموال دیوانی زیادی وجود داشت. صورت اموال دیوانی عهد فخرالدوله و صورت اموال دیوانی عصر کیا جلال مشخص و معین بود. کیا جلال تقیر و قمطیر را از لحاظ سید کمال الدین گذراند و درخواست کرد آنچه را که پس از مرگ ملک فخرالدوله جمع کرده است از آن او و اعیان او، و بقیه در اختیار دولت مرعشیان باشد. این پیشنهاد مورد قبول سادات قرار گرفت و موجب وفاداری و اعتقاد بیشتر کیا جلال متمیر به آنها شد. خلاصه تمام اموال و خزاین و دفاین دیوانی را خزینه چیان و معتمدان و کاتبان تحویل خزینه عامره سادات دادند و خدام سیدعلی کیا هم نصیبی از نقدینه‌ای که بدست آمده بود، بردند. قرآنی به خط خوش و جلد مرغوب بدست آمد که همراه یک سر اسب و استر تقدیم سیدعلی کیا شد. سید نیز قرآن را پذیرفت و بقیه را پس فرستاد. پس از تصرف قلعه و گماشتن کوتوالان مطمئن به آن، کیا جلال متمیر همراه خاصان خود به ساری فرستاده شد و در آنجا برای او ده و مستمری مناسب و فراخور حالش مقرر شد تا تحت نظر هم باشد. پس از این فتح نمایان، سادات به قرارگاه اصلی خود برگشتند. سید قوام وارد حجره و زاویه خود شد و به عبادت و اطاعت پرداخت و فقرا و صلحاء از هر گوشه به خدمت او شتافتند. سیدعلی کیا نیز به موضع و مسکن اصلی خود برگشت.^۱

۵. تسخیر منطقه رستم‌دار

دو عامل باعث شد که سادات مرعشی به منطقه رستم‌دار حمله ور شوند. البته این دو عامل بهانه لشکرکشی آنها محسوب می‌شد و الا صورت واقع این بود که سادات برای انتشار کیش و آئین خود و توسعه قلمرو دنیوی خویش اطراف را مطمح نظر قرار دادند و به تصرف و تسخیر آن پرداختند تا بر وسعت ملک خود بیفزایند. این هدفی بود که از همان آغاز نهضت سادات مرعشی در رأس برنامه‌های آنها قرار داشت.

دو عاملی که باعث حمله سادات مرعشی به قلمرو امرای رستم‌دار شد، عبارت بود از:

- الف— خلف وعده فرمانروایان رستم‌دار در خصوص کمک به سادات در موقع تسخیر قلعه فیروزکوه؛
- ب— اذیت و آزار هواداران و درویشان رستم‌دار به توسط سردمداران آنجا؛ چنانکه بی‌احترامی را به آنجا کشانده بودند که هر کجا درویشی را می‌دیدند می‌گرفتند، ریش او را می‌کنند و جامه از تن او بیرون می‌آوردند و او را چوب می‌زدند و در زندانش می‌کردند.

در این زمان حیطة فرمانروایی سید رضی‌الدین هم‌مرز با منطقه رستم‌دار بود. سید رضی‌الدین مآقع را به اطلاع برادر خود سید کمال‌الدین رسانید و سؤال کرد که آیا درویشان نیز در مقابل این نوع رفتارها دست به تلافی و انتقام بزنند یا نه؟ جواب سید کمال‌الدین— که در این خصوص با پدر مشورت کرده بود— مثبت بود.

در این زمان در ایالت رستم‌دار ملک معظم ملک قباد حکومت می‌کرد. سید رضی‌الدین قبل از هر کاری پیامی نزد ملک

قیام مرعشیان ۹۱

قباد فرستاد و دوشق فوق‌الذکر را گوشزد کرد: خلف وعده آنها در خصوص کمک‌رسانی به سادات و ایذاء و اذیت سادات و مریدان مرعشی در ایالت رستم‌دار. اوضمن پیام خود به تهدید تلویحی نیز دست زد:

و اگر بعد از این آنچه نشانه محبت و ولاجویی است از شما ظاهر نگردد، گناه از طرف ما و درویشان نخواهد بود و قرا و صلحاء در مقام انتقام قدم نهند.^۱

ملک مزبور جواب کافی و شافی به این پیام نداد و به تحقیر و استخفاف سادات پرداخت. فرستاده هرآنچه را که دیده و شنیده بود، طابق النعل بالنعل با سید رضی‌الدین در میان گذاشت و بعد در ساری به سید کمال‌الدین بازگو کرد. گویا این اهانت طوری بوده که سید کمال‌الدین را خشمناک کرده است. همین مسأله موجبات جنگ بین سادات و ملک رستم‌دار را فراهم ساخت. سید کمال‌الدین و سید رضی‌الدین قبل از انجام این مهم با پدرشان به صحبت نشستند و فتوای حمله به رستم‌دار را از او گرفتند و کار تسخیر رستم‌دار را به سید فخرالدین واگذار کردند که قصبه ملک او نزدیک و متصل به رستم‌دار بود.

اولین جنگ بین سادات مرعشی و ملک قباد در سال ۷۸۲ ه.ق. در میراندشت اتفاق افتاد. در این جنگ شکست به لشکر ملک قباد آمد و خود ملک قباد تا قریه کیس عقب نشست. دشت رستم‌دار به دست سادات مرعشی افتاد و سادات تا حوالی کجور رسیدند. از آنجا به نائل رستاق برگشتند و به قریه و اناشان فرود آمدند. سید فخرالدین در اینجا برای نواحی مفتوحه داروغگانی

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۳۹۴.

انتخاب نمود و مراتب پیروزی خود را برای پدر و برادران نوشت. اکثر مردم رستم‌دار با آنها همراه شدند و در لباس فقر و درویشی درآمدند.

دومین جنگ در بهار سال ۷۸۳ هـ. در صحرای لکتر اتفاق افتاد^۱. در این جنگ سید فخرالدین قبل از رسیدن به صحرای لکتر یک شب را در قریه چناره بن اطراق کرد و مردم رستم‌دار شبانه به لشکر او شبیخون زدند و عده‌ای از سادات را کشتند. از اینرو اگرچه روحیه لشکر سادات با این شبیخون درهم ریخته بود و باوجود اینکه لشکر رستم‌دار ملک قباد، مقاومت شدید کرد و تعداد بیشتری از سادات را در میدان جنگ به قتل آورد ولی باز هم فتح از آن سادات شد. ملک قباد در این جنگ همراه تعداد دیگری از اعوان و انصار و فرزنداناش به قتل رسید و بسیاری از لشکر رستم‌دار به قتل آمدند.^۲

سادات مرعشی پس از فتح صحرای لکتر به پای قلعه کجور آمدند. کوتوال قلعه مقاومت را بی‌ثمر دانست، امان خواست و قلعه را به سادات سپرد. رفتار سید فخرالدین با کوتوال قلعه رفتاری اسلامی بود و بدون کوچکترین چشم‌زخمی او را مستمال ساخت و خلعتی وافر به او بخشید و از میان سادات و معتمدین کوتوالی لایق برای قلعه تعیین کرد و بعد متوجه کلارستاق شد.

اهالی کلارستاق هم مقاومت را بی‌فایده دانستند و مصلحت را در تسلیم یافتند. قلعه کلار در آن زمان خراب بود. ولی قلعه

۱. خواندمیر، حبیب‌المیر، جلد ۳، ص ۳۴۳. این ناحیه را بصورت منزل لکیران ضبط کرده است.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۴۰۰-۳۹۹؛ خواندمیر، همان مأخذ، جلد ۳، ص ۳۴۳.

هرسی آبدان را به سادات سپردند. سادات مرعشی اهالی کلارستاق را استمالت کردند و چند نفری از آنها را به ساری کوچ دادند تا در آنجا به خدمتگزاری مشغول شوند. داروغه مناسب و متدینی برای ضبط و ربط امور کلارستاق تعیین کردند. بعد به چالوس آمدند و متوجه ناتل رستاق شدند. سید فخرالدین مراتب فتح و گشایش این نواحی را به عرض برادران و پدر خود نوشت.

با فرارسیدن فصل پاییز و خنک شدن هوای کوهستان، سید فخرالدین همراه سادات به ناتل برگشت و در قریه و اتاشان مسکن گزید و آنجا را مرکز فرماندهی خود قرار داد. وی در اینجا تصمیم به آبادانی نواحی مختلف رستمدار گرفت. از اهالی رستمدار کمک طلبید و حسب الامرش از آمل و ساری افرادی به بیگاری و استادان ماهری برای آبادانی متوجه رستمدار شدند. خندق عظیم بر گرداگرد حکومت سراسیدند. قصر و حمام و بازار و مسجد و غیره برپا کردند و با کمک مردم به آبادانی پرداختند. آنها عدل و انصاف را مرعی داشتند و از ظلم و فسق و فجور جلوگیری کردند طوری که ممالک رستمدار به آبادانی و عافیت رسید و امرا و ارباب و اهالی هر یک به فراخور رتبه و منزلت یافتند.^۱

بهار سال ۷۸۴ ه. ق.، فصل گشودن و فتح قلاع کوهستانی بود. سید فخرالدین برای انجام این مهم از لشکر آمل و ساری طلب استمداد کرد و عده‌ای از لشکریان آمل و ساری به کمک او رهسپار شدند. لشکر سادات به پای قلعه نور رسیدند. قلعه نور بدون مقاومت تسخیر گشت. اهالی قلعه بی هیچ مقاومتی تسلیم شدند و کلید قلعه را تسلیم کردند. سید فخرالدین کوتوالی معتمد به قلعه

گماشت و کوتوال سابق قلعه را همراه اطرافیان‌ش به‌ساری فرستاد. آنها پس از تسخیر قلعه نورمتوجه قلعه لارشدند.

کوتوال قلعه لار دست به‌مقاومت زد. قلعه به‌حصار سادات مرعشی درآمد. خود سیدفخرالدین متوجه قصران شد و قلاع آن نواحی را گشود. در عرض دو سال (۷۸۶-۷۸۴ ه. ق.) جمیع قلاع این نواحی از طالقان تا لواسان به‌تصرف سادات درآمد و مردم قلعه لار هم که دیگر مقاومت را جایز نمی‌دیدند تسلیم شدند. سیدفخرالدین کوتوالی لایق و معتمد بر قلاع انتخاب کرد و برای ضبط و ربط امور داروغه‌های متدین معین نمود. بعد از آن نواحی متوجه لارجان و قلعه لوندرو قلعه کارود شد.^۱

در این زمان لارجان در تصرف کیا حسن کیای ضماندار بود و ولایت نمارستاق و دیلارستاق و قلعه کارود و تریته رستاق نیز در اختیار رستم‌داریان قرار داشت. قلعه کارود تحت قدرت کوتوالی از خاندان ملک فخرالدوله حسن باوندی بود. فتح این قلعه و نواحی نمارستاق و تریته رستاق بسادگی برگزار شد چرا که مردم و اصحاب قلعه مقاومت را بی‌نتیجه دیدند و در صدد تسلیم برآمدند؛ پس فرمانبردار سادات مرعشی شدند و قلاع را تسلیم آنها کردند. سید فخرالدین طبق معمول کوتوال و داروغه معتمد برای این ایالات انتخاب کرد و تمام چیزهای دیوانی را ضبط نمود و قلعه کارود را ویران ساخت که بعدها آبادش کردند. پس از آن متوجه لارجان و قلعه لوندرو شدند.

در قلعه لوندرو کیا حسن کیای ضماندار بود. او در مقابل سادات شروع به‌مقاومت نمود. مردم لارجان مجذوب عطایا و موهبات

۱. مرعشی، همان ماخذ، صفحات ۴۰۴-۵.

سادات گشتند و تسلیم شدند. سادات در مقابل قلعه لوند در نقطه رینه قلعه‌ای برپا کردند و به قلع و قمع جمیع لارجانیها که طرفدار کیاحسن کیای ضماندار بودند، پرداختند. مقاومت کیاحسن شش ماه طول کشید. بعد از شش ماه امان طلبید و قلعه را تسلیم کرد. او را از قلعه بیرون آوردند و به آمل کوچ دادند. قلعه را به کوتوال لایق از طایفه سادات دادند و قلعه رینه را که برای تسخیر لوند برپا کرده بودند، خراب کردند.^۱

۶. قزوین و موقعیت آن

در این زمان (۷۸۰ ه.ق.) قزوین تحت سلطه هیچ قدرتی نبود. در آذربایجان و عراق عجم هم قدرتی وجود نداشت که سیطره خود را در همه این نواحی کشیده باشد. آنچه که بود ملوک طوایف بود که در این نواحی به شورشگری اشتغال داشتند. یکی از این ملوک طوایف سلطان حسین پسر سلطان اویس ایلکانی بود که در آذربایجان با شاه شجاع درگیر شده بود.

شاه شجاع مظفری پس از مرگ سلطان اویس برای تسخیر آذربایجان و مرکز آن تبریز، به تبریز تاخت و در تبریز سلطان حسین ایلکانی را مغلوب ساخت. ولی بالاخره صلح بین آنها حائل گشت و سلطان حسین خواهر خود را به زوجیت زین العابدین پسر شاه شجاع درآورد.^۲ از سوی دیگر پس از فوت سلطان اویس، قرامحمد و بیرم‌خواجه رهبران قراقویونلو، عراق عرب و آذربایجان را مورد تهدید قرار دادند.^۳ در سلطانیه یعنی نزدیک قزوین نیز عادل آقا حکمران آنجا قدرتی بهم زد و اطراف سلطانیه را تحت نفوذ خود

۱. همان مأخذ، صفحات ۶-۵، ۴.

۲۰۲. خواندبیر، حبیب‌السیر، جلد ۲، ص ۲۴۳.

درآورد^۱. الموت نیز در این زمان در تسخیر کیایان هزارسپی بود و گاهی هم در اختیار پس مانده های ملاحظه قرار می گرفت. از اینرو قزوین همیشه در معرض تهدید و تاخت و تاز این ملوک طوایف بود. قزوینیها که از قتل و غارت آنها به جان آمده بودند و از سوی دیگر دامنه متصرفات سادات مرعشی هم تا کناره قزوین بسط و توسعه یافته بود، لذا از کوتوال قلعه فالیس طلب کمک کردند و پیشنهاد نمودند که تحت حمایت سادات مرعشی قرار گیرند. کوتوال فالیس صورت حال را به سید فخرالدین رساند. سید همراه اطرافیان و لشکریان راهی قزوین شد. افرادی از معتمدین را برای ضبط و ربط امور قزوین برگزیدند و خود به مقر خود در واتاشان برگشتند.

دوماه بعد قزوین باز مورد هجوم ملوک طوایف قرار گرفت. عده زیادی از قزوینیها نتوانستند مقاومت کنند و لذا راهی طالقان شدند که تحت نفوذ سادات مرعشی بود. سید فخرالدین که گرفتار مسائل مربوط به فوت پدرش میربزرگ بود (۷۸۲ ه.ق.)، پس از یکسال لشکر رستم دار را جمع کرد و به جانب قزوین تاخت. چندی در قزوین اقامت گزید و بعد به طالقان آمد. از طالقان به الموت حمله برد و آن را تسخیر ساخت و بسیاری از اموال و مواشی اهالی آن دیار را به طالقان آورد.^۲

۷. تسخیر نواحی استرآباد

در این زمان (سال ۷۸۱ ه.ق.) در استرآباد و اطراف و اکناف آن امیرولی استرآبادی به حکومت مشغول بود. امیرولی پسر

۱. همان مأخذ، همان جلد، ص ۲۴۵.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۴۱.

شیخ علی هندو یکی از امرای معتبر طغای تیمورخان بود. امیرولی در خدمت این خان تربیت یافت و زمانی که یحیی کراوی سربداری طغای تیمورخان را کشت و نسل مغول را در خراسان ورا نداشت امیرولی همراه چند نفر از اطرافیان خود به نیشاپور رفت و با خواهر امیرشبللی جانی قربانی ازدواج کرد. امیرولی پس از چندی به صوب جرجان رفت. در اینجا از هزاره شیخ علی هندو، دوست سوار کمر خدمتش بستند. امیرولی در جنگی که با حسن دامغانی سربداری انجام داد بر سربداران ظفر یافت و بقایای اطرافیان طغای تیمورخان گرد او جمع شدند. امیرولی در استرآباد قوی حال گشت و بتدریج بسطام، دامغان و سمنان و غیره را نیز تحت تصرف خود درآورد.^۱ سادات مرعشی پس از تسخیر ساری و قلعه فیروزکوه در واقع با امیرولی استرآبادی همسایه شدند. امیرولی بنحوی از انحاء درصدد تجاوز به متصرفات سادات مرعشی درمی آمد. دوبار به تحریک او به جان سید کمال الدین سوء قصد شد^۲. از طرف دیگر، امیرولی عده ای از دزدان را وامی داشت تا به متصرفات سادات شیبیخون زنند و مال و جان رعیت آنها را به تاراج ببرند. فولاد قبا هم که در قلعه اسکن کوتوال بود با تحریک امیرولی دست به تطاول می زد.

سید کمال الدین برای جلوگیری از این تعدیات پیامی نزد امیرولی فرستاد و او را از این کار منع کرد. امیرولی جواب مساعدی به پیام او نداد. سید کمال الدین بالضروره به جمع آوری لشکر مازندران پرداخت و سید فخرالدین هم به او پیوست، با لشکری گران سوی استرآباد رهسپار شدند. در جنگی که بین سادات مرعشی و امیرولی استرآبادی رخ داد شکست در سپاه امیرولی افتاد و لشکرش

۱. خواندسیر، حبیب السیر، جلد ۳، صفحات ۷-۳۶۶.

۲. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۱۷-۴۱۲.

منهزم گشت و اکثر آنها دستگیر شدند و بعضی به قتل رسیدند. امیرولی به قلعه‌ای در سرحد خراسان پناهنده شد. سادات با سلام و صلوات وارد استرآباد شدند. از آنجا که مردم استرآباد دل‌خوشی از امیرولی نداشتند و امیرولی همیشه در مقام تعدی به جان و مال و ناموس آنها برمی‌آمد؛ لذا از سادات با صمیمیت استقبال کردند. سید کمال‌الدین یک‌هزار نفر را با سرداری لایق و متدین در شهر گذاشت و داروغه و وکلای مناسبی تعیین نمود و بعد به سوی ساری برگشت. استرآباد تا آمدن امیرتیمور تحت سلطه سادات مرعشی درآمد.^۱

در این زمان امیرتیمور لنگ درسا و راءالنهر خروج کرد و آن نواحی را تحت سلطه خود در آورد. سید کمال‌الدین دریافت که اگر تیمور به خراسان رود و امیرولی در تحصن باشد بالضروره رو بسوی امیرتیمور خواهد کرد و لذا حفظ استرآباد مشکل خواهد بود. از طرف دیگر سادات نمی‌خواستند که مستقیماً با تیمور مواجه شوند. از اینرو پس از مشورت با اصحاب و اخوان رأی بر این قرار گرفت که با امیرولی صلح کنند و استرآباد را به او واگذار نمایند. لذا صلح کردند و استرآباد را در اختیار او قرار دادند و جملگی از استرآباد به ساری برگشتند.^۲

۱. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۹-۴۱۸.

۲. همان مأخذ، ص ۴۱۹.

فصل پنجم

یورش تیمور لنگ به مازندران

یکی از عواملی که باعث شد تیمور لنگ در سال ۵۷۸.ق. به استرآباد لشکرکشی کند، وجود اسکندر شیخی پسر افراسیاب چلاوی در اردوگاه او بود. اسکندر شیخی تیمور را برای ضبط استرآباد و مازندران تهییج کرد. تیمور در حمله نخست به استرآباد با امیرولی صلح کرد و بازگشت. او پس از تکمیل فتوحاتش در ماوراءالنهر به استرآباد برگشت و با امیرولی به جنگ پرداخت و او را منهزم ساخت. امیرولی گریخت و از راه گیلان به خلخال رفت و در آنجا کشته شد. استرآباد به دست تیمور افتاد و او پیرک پادشاه را والی استرآباد ساخت.

در این زمان سید کمال الدین برای جلوگیری از حمله تیمور به مازندران، پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و هدایا به اردوی تیمور فرستاد. سید غیاث الدین توسط سید برکه— که مقتدای تیمور

۱. اسکندر شیخی پس از اینکه از دست سادات مرعشی گریخت و چندی را در خدمت این و آن گذراند در ایام جوانی متوجه خراسان گردید. با علی مؤید سرپداری که باغیث الدین پیرعلی هرات سرمخالفت داشت درگیر شد و چندی را در سبزوار گذراند و بعد به هرات نزد غیاث الدین پیرعلی کورت رفت و ملازم او شد. در ملازمت او بود که امیر تیمور متوجه فتح هرات شد. اسکندر شیخی به خدمت امیر تیمور درآمد و او را جهت خونخواهی به لشکرکشی به مازندران تحریک کرد.

بود— به حضور او رسید ولی با سردی روبرو شد؛ چرا که تیمور انتظار داشت خود سید کمال الدین شخصاً به حضور او رسد. همین مسأله که البته به تحریک اسکندر شیخی بود موجب حمله او به مازندران شد. البته اینها ظاهر قضیه بود چون تیمور به هر حال به دنبال راهی برای گسترش متصرفات خود می گشت. او سید غیاث الدین را التفات نکرد و با نصایح چندی راهی مازندران ساخت و خود سوی عراق رفت.^۱

تیمور در سال ۷۹۲ هـ. یار دیگر متوجه خراسان شد و تسخیر مازندران را در رأس کارهای خود قرار داد. این خبر وقتی به گوش سید کمال الدین و سادات مرعشی رسید یار دیگر سید غیاث الدین را همراه تحف و هدایا و نامه‌ای با مضمون زیر به اردوی تیمور فرستاد:

ما جمعی از ساداتیم که در این جنگل مازندران مقیم گشته به دعای دولت مواظبت می نماییم. و چون پدر اسکندر شیخی نسبت با ولی نعمت خود غدر کرده به قتل آورده بود و خود مرتکب امری گشت که حد او نبوده است و به سناهی مشغول گشت و استغفاف شریعت غرا می نمود. تقدیر الهی بر آن جاری شد که جهت ظلم چلاویان بد کردار ولایت مازندران در ربنه اطاعت ما درآید و اهالی آن ملک را از ظلم ظالمان خلاصی پدید آید. اکنون این حقیر مدتی است که به طریق جدوآباء خود در این جنگل مازندران با مردم آنچه عدل و انصاف است مرعی داشته به دعای دولت شاهان ذوی الاقتدار مشغولم. مأمول آن که نظر عنایت مشمول حال این فقیران گردانیده از ما به جز دعاگویی چیزی دیگر توقع ندارند.^۲

از فحوای این نامه دو مفهوم استنباط می شود: اولاً معلوم

۱. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۲۱-۲۲.

۲. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۲-۲۱.

می‌شود که اسکندر شیخی در حمله تیمور به مازندران و متصرفات سادات سهم بیشتری داشته، تمام اطلاعات خود را راجع به سادات و حتی معابر مازندران در اختیار او گذاشته است. ثانیاً حالت عجز و التماس سید کمال‌الدین است که گویا به قدرت تیمور پی برده است و فهمیده که در مقابل او یارای مقاومت ندارد؛ از اینرو خواسته با اظهار عجز و ناتوانی مانع از حمله تیمور به مازندران شود و بدون جنگ تسلیم او شود و جزو پیروان او گردد. ولی این تدبیر سادات نیز مفید فایده قرار نگرفت و در محل قبول نیفتاد. سید غیاث‌الدین بنا به دستور تیمور اسیر شد و تیمور راهی مازندران گردید.

در این زمان سادات مرعشی برای اینکه از پشت سر ضربه نخورند تدبیری اندیشیدند و همین تدبیر نیز به ضررشان تمام شد. قضیه این بود که آنها بخاطر اینکه خیالشان از طرف ولایت رستم‌دار آسوده شود تصمیم گرفتند که این ولایت را به یکی از بازماندگان ملوک گاوباره یعنی ملک طوس واگذار کنند. آنها از ملک طوس استمالت به عمل آوردند و ولایت رستم‌دار را در اختیار او قرار دادند و حال آنکه ملک طوس برای انتقام مخفیانه با اسکندر شیخی رابطه برقرار کرد و مراتب نوکری و اخلاص خود را به گوش تیمور رساند.

از سوی دیگر با اینکه پیر پادشاه استرآبادی، خواهر خود را به سید اشرف پسر سید کمال‌الدین داده بود و دم از دوستی سادات می‌زد، اما باطناً با اسکندر شیخی و ملک طوس اتفاق کرده بود و تیمور را برای حمله به مازندران تحریک کرد.^۱ بدین ترتیب سادات مرعشی در مقابله با تیمور در حصار دشمنان گرفتار آمدند؛ از پشت

سر ملک سعدالدوله طوس ملک رستم‌دار و از روبرو پیرک پادشاه
استرآبادی و بالاتر از همه امیر تیمور.

سادات برای جلوگیری از نهب و غارت تیموریان، قلعه
ماهانه‌سر را در ساحل دریا مرکز باروبنه و پناهگاه و مأمن خود
قرار دادند و این قلعه را در بالای تپه‌ای در میان آبگیرها بنیان
نهادند و از چوبهای بزرگ، دیوارها و برجها ساختند و دروازه‌ها
بنشانند. در درون حصار هم خانه‌ها برپا کردند. اموال و خزاین
ساری و آمل (خزانة عامره) را بدان قلعه نقل نمودند و بعضی را
در گل پنهان کردند. بعد در دشت قراطغان بسیج شدند و آماده
جنگ گردیدند. قرار بر این شد که در این دشت اگر توانستند در
مقابل تیمور مقاومت کنند فبها، و الا تمام مردم شهر ساری و آمل
و عیال و اطفال با اسباب و رخوت راهی ماهانه‌سر شوند و در آنجا
توطن جویند.

زمانی که تیمور به استرآباد رسید، پیرک پادشاه به خدمتش
شتافت. در اینجا بعضی از افراد لشکر که به راه وارد بودند به
اطلاع تیمور رسانیدند که راه مازندران راه جنگلی است و عبور
لشکریان از آن مشکل و دشوار است. از اینرو تیمور به امرا دستور
داد تا عده‌ای از لشکریان تبر و اره و دهره بردارند و بر سر راه به
جنگل زدایی پردازند تا راه برای عبور لشکریان باز شود.

لشکر تیمور به صحرای قراطغان رسید. قراولان لشکر مازندران
در این صحرا بودند. در روز دوشنبه ۲۶ ذی‌عقده سال ۷۹۴ هـ.
قراولان بهم رسیدند و جنگ بین آنها در گرفت. پیروزی با لشکر
تیمور بود. لشکر مازندران تاب مقاومت را از کف داد و تالشکرگاه

سید کمال‌الدین عقب نشست. بدین ترتیب آنها سادات را از نیروی دشمن آگاه ساختند.

یکی از عوامل شکست سادات مرعشی از تیمور— که مرعشی بدان اشاره کرده است— تضعیف روحیه آنها بود. آنها دریافته بودند که لشکرشان در قبال لشکر تیمور همچون قطره و دریاست. اگر آنها در جنگل متفرق می‌شدند و مقاومت نمی‌کردند مسلماً می‌توانستند لشکر دشمن را جلور بکنند، گویانکه قتل‌عام عظیمی هم رخ می‌داد. ولی در اینصورت سادات مرعشی به دست تیمور گرفتار نمی‌آمدند.

خلاصه جنگ در صحرای قراطغان سه‌شنبه‌روز طول کشید. سادات دست به حملات سهمگینی زدند ولی سودی نبردند و جمعی از ارکان دولت آنها به قتل رسیدند. سادات درصدد صلح هم برآمدند و امان و معتمدان را پیش تیمور روان ساختند ولی فایده‌ای نکرد. و جنگ همچنان ادامه یافت. شب روز سوم بنه‌وخیمه و خرگاه را جمع کردند و بعضی از اموال، گاو و گوسفند و اسب و استر را در یورت گذاشتند و فرار کردند و در قلعه ماهانه‌سر مأوا گزیدند.

الف- فتح قلعه ماهانه‌سر به دست تیمور

تسخیر قلعه ماهانه‌سر به دست تیمور یکی از وقایع مهم تاریخ سادات مرعشی است. چرا که با تسخیر این قلعه در واقع قدرت دنیوی سادات فروپاشید و با اینکه بعدها هم همچنان در این خطه به حکومت پرداختند ولی هرگز آن استقلال رأی و آن حاکمیت محلی را نتوانستند کسب کنند. آنها بعدها در واقع بصورت یک

خاندان حاکمه ذینفوذ محلی درآمدند که بین مردم احترام داشتند و وابسته به حکومت مرکزی بودند (حکومت مرکزی صفوی). تسخیر قلعه ماهانه سر واقعیت دیگری را نیز عیان ساخت. بنابه تصریح مرعشی در قادیخ مازندران و «ویان» تیمور تا آخر عمر اعتراف می کرد که:

خزاین چندین پادشاهان که به تحت تصرف اصحاب خزاین ما درآمد، هیچ کدامین این مقدار نبود که خزینه حکام مازندران!^۱

مرعشی می نویسد که پدر من سید نصیرالدین در آن زمان دوازده ساله بود. بعدها برای من تعریف می کرد که غنایمی که فقط از آن سید کمال الدین بود و به خزانه تیمور داخل شد، عبارت بود از:

تنگه سفید ششصد هزار عدد؛ تنگه سرخ دویست هزار عدد؛ طلا؛ زکارهای ساخته و از سبیکه صدیست هزار مثقال؛ تفره سیصد خروار شتری؛ اقمشه و امتعه و کاسه های چینی و حلبی و لاجوردی و سایر رخوت و اجناس را عدد معلوم نشد. و همچنین اسوال سید رضی الدین و سید فخرالدین نیز به همین حدود بوده است. و مالهای خواجه های آمل نیز که بردند از حد و حساب بیرون بود.^۲

همین نوشته مرعشی که از زبان پدرش نقل قول کرده، مبین این است که سادات مرعشی— حذاقل در اواخر زمانداری خودشان— به راه مال اندوزی افتاده بودند و آن ماهیت هواداری و طرفداری از مظلومان و فقرا و ضعفا را نداشتند و یا اندکی داشتند. این امر

۱. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۵-۴۲۴.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۴۲۴؛ خواندمیر، هیب السیر، جلد ۳، ص ۲۴۶، به نقل از مرعشی.

شاید— و مسلماً— پس از وفات سید قوام رخ داده است و اعقاب وی، پس از او، دنیاگرا شده‌اند و پابسته جیفه دنیا گشته، به تبع آن فقرپرور و ظلم‌گرا شده‌اند.

در جنگ صحرای قراطغان، علاوه بر اسکندر شیخی، ضد انقلابیون و مخالفین سادات مرعشی نیز دست اتحاد به تیمور دادند و او را به قلعه ماهانه سر رهنمون شدند. در راه ماهانه سر جنگی بین پیش‌قراولان تیمور و سادات مرعشی در افتاد که پیروزی با سادات بود، و یکی از بزرگان تیمور به نام جبی‌خواجه علی‌بهدادر کشته شد. تیمور از راه رسید و به قتل و غارت سادات و مقاومت‌کنندگان پرداخت. سید کمال‌الدین با فرزندان و برادران و ساداتی که زنده مانده بودند در قلعه متحصن شدند و مقاومت از سوی آنها آغاز گردید. محاصره قلعه، دو ماه و شش روز به طول انجامید و آخر الامر به مصالحه و تسلیم کشید.

سید کمال‌الدین، طویل و سید عماد را که از علمای‌آمل بودند با تحف و هدایا نزد تیمور فرستاد و امان طلبید. تیمور سید غیاث‌الدین را رها ساخت و همراه علمای مذکور به قلعه فرستاد و به سادات امان داد. و بدین ترتیب سادات مرعشی و رشائقه (جمع رشئقی یعنی غیرسید، عوام) که در قلعه بودند، همراه سید کمال‌الدین خود را در روز پنجشنبه دوم شوال ۵۷۹۵ هـ. تسلیم تیمور کردند^۱.

۱. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۳-۴۲۹؛ خواندمیر، *حبيب‌السير*، جلد ۳، ص ۳۴۵. خواندمیر روز تسلیم سادات را هشتم ذیحجه نوشته است. در باب

فتح قلعه ماهانه سر و تاریخ آن شاعری این رباعی را سروده است:

ای آنکه تراست مکرمت‌خوی و خصال و زقلعه ماهانه سرت هست سؤال
هشت از مه ذیحجه برو تا دانی تاریخ مه و سال گرفتن به کمال

(سال ۵۷۹۵ هـ.)

(رایلیو، *دوستان علوی مازندران*، ص ۸۹)

محفل ملاقات سید کمال الدین با تیمور— از نظر بررسی ما—
 محفل روشنگرانه‌ای است چرا که ماهیت نهضت سادات مرعشی را
 تاحدی عیان می‌سازد. سخنانی که بین تیمور و سید کمال الدین
 می‌گذرد نشانگر مذهب سادات و اعمالی است که سادات مرعشی
 در چهارحد مازندران انجام داده‌اند. مرعشی می‌نویسد که وقتی
 سید کمال الدین را به بارگاه تیمور آوردند حضرت صاحبقران پیاخاست
 و ایشان را تعظیم نمود و در برابر خود فرمود تا بنشانند. ویرادران
 و فرزندان را هم جای دادند و سید را مخاطب قرار داد و گفت:

من به ولایت شما جهت مال و ملک شما نیامده‌ام. به سبب آن
 آمده‌ام که مذهب شما بد است و حیف باشد که شما دم از
 سیادت زنید و مذهبی داشته باشید که لایق مسلمانان نباشد.
 [این اطلاعات را مسلماً اسکندر شیخی و مخالفین سادات در
 اختیار تیمور قرار داده‌اند.]

سید فرمود: ای اسیر، بارچه مذهب است که بد است؟! فرمود
 که: شما سب صحابه می‌کنید و رافضی مذهبید! سید فرمود
 که ما خود متابعت جدوآیاء خود کرده‌ایم. اگر مخالفان جد
 خود را بد گفته باشیم غالباً عجب نباشد! و اما عجب از آنکه
 شما می‌خواهید که با وجود این فسق و فجور و سفک دماه
 و هتک استار مسلمانان و اخذ اموال اهل اسلام که در مجلس
 شما و نوکران شما هر لحظه واقع است مرتکب امر به معروف
 و نهی از منکر بر خود و اتباع خود واجب است و بعد از آن
 بر سایر مردم، چندان که قدرت باشد. چون این معنی از خدم
 شما به هیچ وجه واقع نمی‌شود کی شما را رسد که دیگران را
 بدین خطاب مخاطب سازید؟! قصه دراز کردن چه احتیاج؟!
 هرچه خاطر شما است بفرمایید تا همچنان کنند!

حضرت تیمور فرمود که من چه کنم؟ اینها می‌گویند [یعنی
 اسکندر شیخی و مخالفین سادات] که آنچه شما می‌کنید و
 اعتقادی که بدان راسخید بد است! علماء و دانشمندان را که
 حضار مجلس بودند— مخاطب ساخت.

سید فرمود که: هر که نامشروع گوید و کند و فرماید، بی قاعده گوید. علماء چرا به حضرت شما نمی‌رسانند هر لحظه خون‌چندین گوینده لاله‌الاله، محمداً رسول‌الله را به‌امر شما ریخته می‌گردانند و اسوال را به تاراج می‌برند. این چنین نیک نیست؛ و اگر گفته‌اید چرا شما قبول نکرده‌اید و آنچه در حق ما گفته‌اند، در محل قبول افتد.

چون حضرت تیمور استماع این سخنان سید نمود انگشت تعجب به دندان گرفت و اشارت کرد که ایشان را از مجلس بدربرند و مقابل بارگاه بنشانند.^۱

یکی از خصوصیات بارز تیمور لنگ این بود که خود را ظاهراً مقید به اوامر و احکام دینی و متعبد به اصول اسلام نشان می‌داد. در رفتار با سادات مرعشی نیز این خصوصیت خود را نشان داد. او چنان وانمود کرد که هدف از تسخیر مازندران برقراری و بسط اسلام بوده است. ولی از آنجا که می‌دانست مرعشیان جزو ساداتند و از اعقاب ائمه اطهار هستند، در انتقام‌گیری راه احتیاط پیمود. با اینکه اسکندر شیخی برای انتقام از سادات او را تحریک و تشویق به قتل آنها می‌کرد ولی تیمور با احتیاط وارد کار شد و از ملک طوس، ملک رستم‌دار نیز که اسلافش در جنگ با سادات کشته شده بودند استفسار نمود. ملک طوس در انتقام پای نفشرد و طریق منطقی پیش گرفت. ملک طوس در مقابل درخواست تیمور برای قصاص جواب داد:

ایشان هیچ کدامین مردم ما را قتل نکرده‌اند که بر ما قصاص لازم آید شرعاً؛ زیرا که در صف هیجاه تیری از نوکران ایشان بر کسان ما آمد، مرده‌اند، و ما به شمشیری مجهول به شرف هلاک پیوسته‌باشند. عجب اگر این قتل را قصاص جایز باشد. و دیگر آنکه ایشان سیدند. هر که ایشان را بکشد فردا روز قیامت یقین

در پهلوی یزیدلعین باید استادان؛ و سؤال ایزدی را جواب دادند. و مرا طاقت شرکت یزید نیست. باقی شما حاکمید.^۱

همین گفتار که سخت در تیمور مؤثر افتاد، گرایش ملک طوس را به شیعیان و سادات مرعشی نشان می‌دهد. و می‌نماید که مردم مازندران تاچه مایه تحت تأثیر تعالیم شیعی سادات مرعشی قرار داشته‌اند. تیمور تحت تأثیر گفتار ملک طوس و نیز نشان دادن اسلام ظاهری خود دستور داد که سادات مرعشی را از رشائیق جدا کنند و اسکندر شیخی مأمور این کار شد. از آنجا که تیمور به اسکندر شیخی اعتماد نداشت، از یک عده مازندرانی که قبل از همه از سادات بریده و به اردوی او رفته بودند برای شناسایی سادات از رشائیق کمک گرفت. به دستور تیمور تمام رشائیق (غیرسیدها) از دم تیغ گذرانیده شدند. در یک لحظه هزاران نفر را قتل عام کردند و سی سادات را چشم‌زخمی نرساندند. اما تمام خزاین و دقاین سادات را صاحب شدند.^۲

ب- تبعید سادات مرعشی به ماوراءالنهر

یکی از عواملی که باعث شد امیر تیمور سادات را به قتل نرساند و آنها را به ماوراءالنهر تبعید سازد، همانا تظاهر او به اسلام و احترام به خاندان سادات و بنی‌اعمام پیامبر و اهل بیت بوده است. او برای اینکه سادات باردیگر قدرتی نیابند و سربرنیفرزند، تصمیم گرفت آنها را به ماوراءالنهر تبعید سازد تا هم از شورش و

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۴۳۲؛ خواندسیر، حبیب‌السیر، جلد ۳، ص ۶-۳۴۵.

۲. مرعشی، همان مأخذ، ص ۴۳۲؛ خواندسیر، حبیب‌السیر، جلد ۳، ص ۳۴۶.

طغیان آنها جلوگیری کند و هم اینکه سادات نزدیک به مرکز امپراتوری او - سمرقند - باشند.

تیمور پس از اینکه ساری را تصرف شد و آنجا را غارت کرد دستور داد تا تمام مردم آن خطه را قتل عام کنند و چنان نمایند که در تمامی مازندران خروسی و ماکسانی مانند که بانگ کند و بیضه نهد^۱. مردمی که باقی ماندند، گریختند و به اطراف رفتند. تیمور داروغگی ساری را به شخصی به نام قارن غوری، و آمل را هم به اسکندر شیخی سپرد.

تیمور دستور داد که کشتیها تعیین کنند و سادات را در کشتیها نشانند و به ماوراءالنهر برقد. حسب الامر او، سادات را در کشتی نهادند و به آغریچه بردند. از آغریچه به آب جیحون رساندند و هریک را در ولایتی تقسیم کردند. بعضی را به سمرقند فرستادند و برخی را به سیران، اترار و کاشغر، و گروهی را هم به خوارزم و جوانب آن روان کردند. و ساداتی را که غیر از نسل سیدقوام بودند به جایی گسیل داشتند.

فقط سه نفر از سادات توانستند از چنگ تیمور بگریزند، یکی عبدالمطلب از فرزندان سیدرضی الدین و یکی میرعبدالعظیم از فرزندان سیدزین العابدین و سید دیگر از سادات حسنی رکابی به نام سید عزالدین که همشیره سید کمال الدین، در حباله نکاح وی بود. اینها گریختند و خود را به گیلان رسانیدند.^۲

سید کمال الدین در سال ۸۰۱ ه. در کاشغر وفات یافت. سید رضی الدین و سید فخرالدین و برادران دیگر نیز به رحمت ایزدی

۱. مرعشی، همان مأخذ، ص ۴۳۷.

۲. همان مأخذ، صفحات ۷-۴۳۶.

پیوستند. ولی فرزندان اینها باقی بودند. وقتی که امیر تیمور مرد و شاه رخ پسر او به جایش نشست، اعقاب سادات گرد آمدند و از او رخصت مراجعت به موطن خود خواستند. سادات پس از حوادثی چند به موطن اصلی خود مازندران برگشتند و در آنجا مستقر شدند و دوره دوم تاریخ خود را آغاز کردند. ولی در این دوره، آنها دیگر از آن استقلالی که در دوره قبل داشتند، برخوردار نشدند. خصوصاً حکومت صفوی رفته رفته قوام یافت و حکومت مرکزی پر قدرتی راه انداخت. سادات زیر چتر حکومت صفوی درآمدند و عضوی از اعضای این حکومت شدند و حتی بعدها وصلتهایی بین اینها صورت پذیرفت.

فصل ششم

بازتاب قیام مرعشیان در گیلان

الف - مدخل

سرزمین گیلان و دیلمستان سنت دیرینه‌ای از قیامهای شیعی را پشتسر داشت. مردم این سرزمین از همان صدر اسلام: نه به زور، بلکه با طیب خاطر به اسلام گرویدند و بیش از همه به مذهب تشیع گرایش پیدا کردند و از همان ایام، این منطقه مأمن شیعیان شد. خاندان شیعی آل بویه که خلافت عباسیان را تحت سلطه خود درآوردند نیز از این سرزمین برخاستند. بعد از آل بویه حتی مقارن با آنها علویان دیگری نظیر زیدیان و اسماعیلیان در این سرزمین پیروانی یافتند و بزرگترین قلاع اسماعیلیان در کوههای حاشیه این منطقه بوجود آمدند و بسیاری از افراد این سامان را بسوی خود کشیدند.

حمله مغول به ایران باعث شد که گیلان پس از داشتن مدت مدیدی حکومتی مستقل از حکومت ایلخانان، بالاخره تحت سلطه آنها درآید، لیکن این سرزمین همچنان تحت سلطه حکام محلی خود باقی ماند. اسماعیلیان پس از فروپاشی قلعه الموت، اجباراً پراکنده شدند. عده‌ای از آنها به گیلان و دیلمستان کوچیدند و به گسترش و تبلیغ تعالیم خود در بین مردم پرداختند.

نفوذ تشیع (همراه با قوالب مختلف آن) در سرزمین گیلان

و دیلمستان آن مایه بود که وقتی حکومت ایلخانان از بین رفت و ملوک الطوائف و سلسله‌های محلی در سرزمینهای شرق اسلامی پا گرفت، گیلان به سهولت پذیرای عقاید و اندیشه‌های شیعی خصوصاً اثنی‌عشری شد. در همین روزگار بود که قیام مرعشیان با عواملی چند در گیلان بازتأیید و سرتاسر این سرزمین را دربرگرفت و راه را برای سلطه صفویان هموار ساخت.

ب- سلطه آل کیا بر گیلان و دیلمستان

سرزمین گیلان در این ایام به دو بخش تقسیم می‌شد: بخش سمت راست رود سفید رود را بیه‌پیش و بخش سمت چپ این رود را بیه‌پس می‌نامیدند. مرکز بیه‌پیش لاهیجان و مرکز بیه‌پس رشت بود.

بازتاب قیام مرعشیان در گیلان شباهت زیادی به پیوستگی مرعشیان با سربداران خراسان داشت. در واقع می‌توان گفت قیام آل کیای گیلان با یک واسطه، تحت تأثیر سربداران خراسان ایجاد شد. به دیگر سخن همچنانکه سیدقوام، مرید سید عزالدین سوغندی (شاگرد شیخ حسن جوری) بود و تحت تعالیم او قرار داشت، سید علی کیا از سادات ملاط گیلان نیز مرید سیدقوام بود و از محضر او کسب فیض می‌کرد و حتی با کمک معنوی و مادی سیدقوام به گیلان رفت و این سرزمین را تحت سلطه خود درآورد.

جسادات کیای گیلان، سیدامیر کیا از سادات حسینی بود که در سال ۵۷۷۳ ق. از ملاط و گیلان خروج کرد و در شکور و کلارستاق به تبلیغ تشیع اثنی‌عشری پرداخت و در ناحیه کلاردشت

فوت کرد.^۱

سید امیرکیا فرزندان متعددی داشت که بزرگترین آنها سید علی کیا بود. در این زمان قیام سادات مرعشی در مازندران باعث شد که سید علی کیا همراه دیگر فرزندان امیرکیا به محضر سید قوام بشتابد و در سال ۷۷۳ ه.ق. در آمل به خدمت او برسد.

سید قوام بگرمی از او استقبال کرد تا آنجا که در امور دین و دنیا به مشورت با وی پرداخت. سید علی کیا برای بسط و توسعه نهضت مرعشیان در گیلان از افراد برجسته و مناسب بشمار می رفت. چون خود او نیز نظیر سید قوام از نسل ائمه بود و در سرزمین گیلان مقبولیت و مرجعیت زیادی داشت. سید علی کیا یک سال و شش ماه در خدمت سید قوام گذراند و حتی در یکی از جنگها (فتح قلعه فیروزکوه) در معیت سادات مرعشی به جنگ پرداخت.

سید علی با تصمیم قبلی و با کمک مرعشیان به جانب تنکابن نزد حاکمی به نام سید رکابزن کیا که از سادات حسینی بود رفت و در ولایت رانکوه مقیم شد. در سال ۷۷۶ ه.ق. بار دیگر به خدمت سید قوام رسید. از همین ایام به بعد او با کمک نظامی مرعشیان و نیز سادات گیلان و مریدان خود، نهضتی مشابه نهضت سادات مرعشی در گیلان برپا کرد.^۲ چنین می نماید که سفر نخستین وی به گیلان برای ارزیابی موقعیت سیاسی و نظامی منطقه بوده باشد. سید علی کیا با لشکری که مرکب از مریدان او و قوای

۱. شجره نامه او را به قرار زیر نوشته اند: «... سید معظم امیرکیا سلاطی بن سید اجل سید حسین بن حسن بن علی بن احمد بن علی غزنوی بن محمد بن ابوزید بن حسین بن احمد بن عیسی بن علی بن حسین اصغر بن علی زین العابدین بن امام حسین شهید بن علی المرتضی صلوات الله علیه و علی اولاده الصبیین - الطاهرین...» (رایینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۲۵۶).

۲. مرعشی، همان مأخذ، صفحات ۸-۳۷۹.

کمکی میدکمال‌الدین و سید رضی‌الدین پسران سیدقوام بود بسوی تنکابن حرکت کرد. جنگ بین سادات کیا و سادات تنکابن درمحل نمک آبرود رخ داد که درنهایت به پیروزی آل کیا انجامید. از این جنگ به بعد، تاریخ آل کیا حکایت جنگ و گریزهایی است که آنها برای سلطه بر گیلان با ملوک الطوائف و خانان متعدد این سرزمین انجام داده‌اند.

ولی آنچه که در این میان حائز اهمیت است، پیوستگی قیام آل کیای گیلان با قیام سربداران است. آنها توانستند سرتاسر سرزمین گیلان را تحت تصرف خود درآورند و تشیع اثنی عشری را در این خطه قوام و دوام بخشند و لاهیجان را مرکز حکومت خود قرار دهند.^۱

یک نکته در تاریخ آل کیا از اهمیت خاصی برخوردار است که بعضی از منابع براین نکته اشاره کرده‌اند. این مسأله آمدن شاه اسماعیل به درگاه آنها در ایام طفولیت و تعلیم و تربیت وی در نزد این خاندان است. برای روشن شدن هرچه بیشتر این مسأله عبارات صاحب تاریخ‌خانی را می‌آوریم تا رابطه اینها با خاندان صفوی روشن شود:

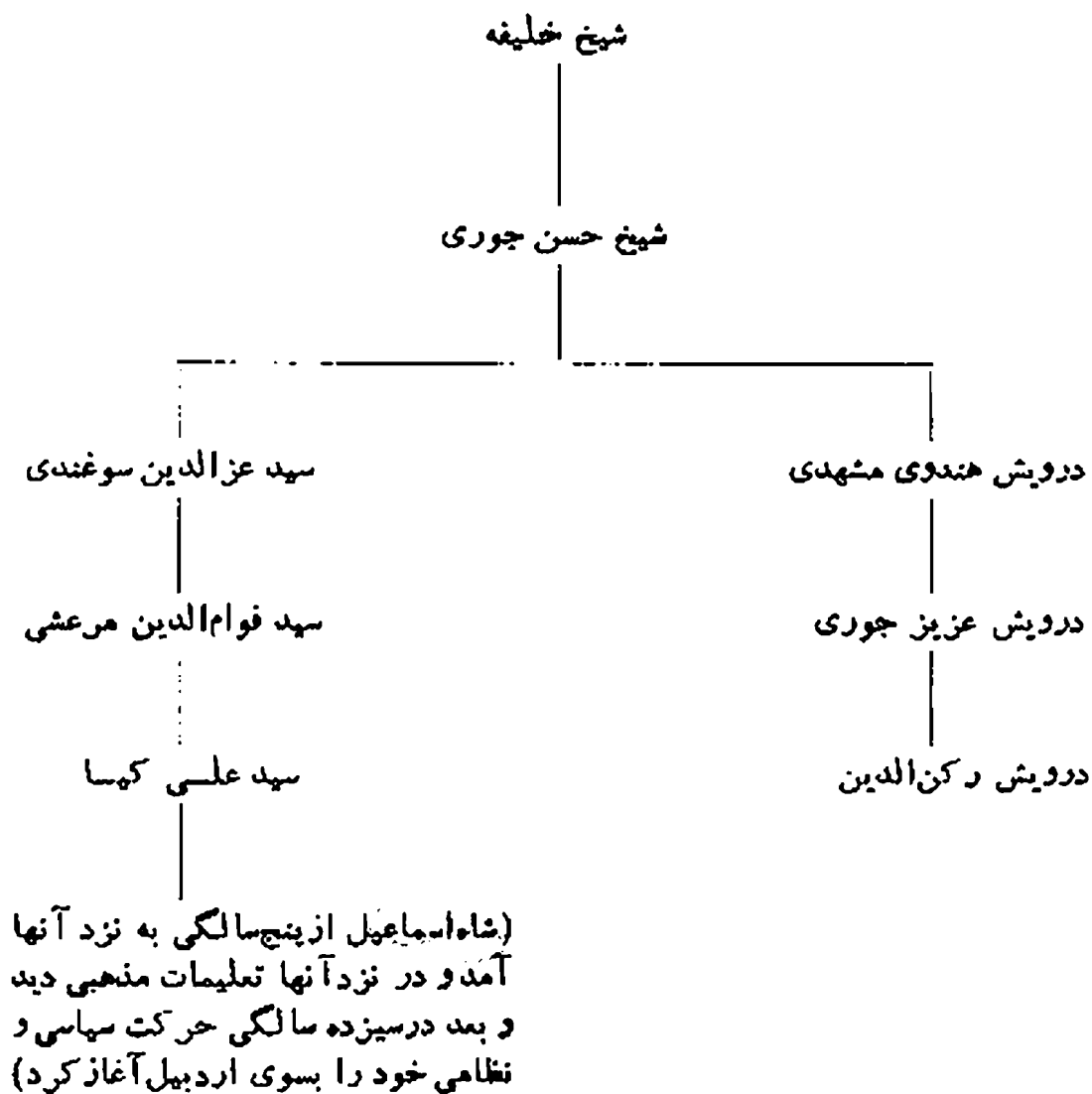
سلطان شاه اسماعیل و دیگر بر دران، دواعی حرکت و رحلت

۱. درخصوص قیام آل کیا در گیلان و جنگهای آنها با خاندانهای این منطقه به منابع زیر رجوع کنید: (۱) مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، (۲) همان نویسنده، تاریخ طبرستان و دوهان و مازندران؛ (۳) خواندسیر، حبیب‌المسیر، جلد ۳؛ (۴) قاضی احمدغفاری، تاریخ جهان‌آدا؛ (۵) قاضی نورالله شوشتری، مجالس‌المؤمنین، جلد ۲؛ (۶) راینو، دودمان علویان مازندران؛ (۷) همان نویسنده، ولایت دارالمرز گیلان؛ (۸) علی‌بن-شمس‌الدین بن حاجی حسین لاهیجی، تاریخ‌خانی.

سکون را جمع دیدند و فرار به اضطرار اختیار کردند و از راه طوالش و حدود گسکر به آوازه دینداری و بزرگی و رحم دلی مردمی حضرت میرزاعلی مستظهر بوده، سایه حکومت ایشان را نشیمن قرار و منزلگه استراحت دانستند و توجه به جانب میرزاعلی نمودند و به دلایل من صحیح العزیمه ساعده التوفیق، مرحمت میرزاعلی سایه گستر گشت و مباشر رعایت و حمایت ایشان شد... و مقدم شریفش را به غایت تعظیم و اجلال تلقی فرمود... و بعد از چند وقت لوح صافی ایشان را به نقوش تعلیم علم و آداب فرض و سنت که شیمه ذاتی آن دودمان بود زینت داد و به وظایف سنت حسنه، حقوق پدری مرعی داشت، و مدت هشت سال که حدتوقف ایشانست، مخصوص انواع رعایت ساخت...'

شاه اسماعیل پس از اینکه هشت سال در خدمت آل کیا بسر برد و تعلیم و تربیت یافت، از آنها رخصت گرفت و به طرف اردبیل رهسپار شد و حرکت‌های سیاسی - نظامی خود را به کمک پیروان خود آغاز کرد و سلسله صفویان را بنیان گذاشت و مذهب تشیع اثنی عشری را بعنوان مذهب رسمی ایران اعلام کرد.

پس با توجه به رابطه مرعشیان با سربداران و رابطه آل کیا با مرعشیان و نیز ارتباط رهبر صفویان با آل کیا می توان نمودار زیر را ترسیم کرد و رابطه این قیام را نشان داد:



فصل هفتم

نتایج کلی

می‌توان گفت که قیام مرعشیان محصول برخورد با قیام سربداران بود که از آمل آغاز شد و این دو منطقه را زیر چتر خود گرفت. چون شیخ خلیفه - مقتدای مذهبی سربداران - مرد پاکیزه روزگاری از اهالی آمل بود که پس از سیر و سلوک راهی سبزوار شد و نطفه قیام سربداران را در آنجا ببار نشاند و بعدها قیام مرعشیان بعنوان شعبه‌ای از قیام سربداران در مازندران ایجاد شد. ایدئولوژی قیام مرعشیان تشیع اثنی‌عشری بود که سیدقوام با الهام‌گیری از تعالیم مذهبی - سیاسی رهبران مذهبی سربداران توانست از آن بعنوان مکتبی برای قیام خود استفاده کند. در واقع درونمایه قیام مرعشیان تشیع اثنی‌عشری بود که در درون خود اصول اساسی داشت. یکی از اصول سیاسی آن مبارزه با ظلم و ستم بود. ظلم و ستم در این دوره بیشتر ظلم و ستم اجتماعی و اقتصادی و گاهی سیاسی بود که بر رعایا اعمال می‌شد. هیچ نوع امنیتی در جامعه وجود نداشت و جامعه جولانگاه خنان و حکام بود و اینان برای رسیدن به خواسته‌های نامشروع خود دست به انواع و اقسام ستمها در حق رعایا می‌زدند. سیدقوام با استفاده از بعد ستم‌ستیزی تشیع توانست برای حکام ظالم و ستمگر منطقه پیروز شود. از ویژگیهای دیگر این قیام بسط عدل و عدالت در سطح

جامعه بود. سیدقوام نیز در جامعه مازندران بر همین اساس و در پی تحقق این اصول دست به قیام زد. مساوات‌طلبی و برابری‌جویی از جمله چیزهایی است که سیدقوام و پیروان او در پی انجام و اجرای آن بودند. آنها در این زمینه توانستند به موفقیت‌هایی نیز نایل شوند. اشاراتی در این زمینه وجود دارد.

سیدقوام قبل از اینکه به قدرت یکپارچه دست یابد با یکی از حکام مازندران دست بیعت داد تا بدینوسیله بتواند به خواسته‌های خود برسد. لیکن ویژگیها و تضادهای درونی پیروان او و پیروان حاکم مزبور (افراسیاب چلاوی) باعث انشقاق در بین نیروهای آنها شد و دو جناح بوجود آورد که در نهایت به پیروزی جناح شیخیان انجامید.

فتوت و راستی و صداقت و راست کرداری از جمله خصوصیات پیروان سیدقوام و کلاً دولت او بود. آنها به هر کجا که پا می‌گذاشتند با عطفوت و صداقت خاصی رفتار می‌کردند و همین مسأله باعث گرایش اکثر مردم بدانها می‌شد. آنها از تجمل و دنیاپرستی گریزان بودند (لااقل در اوایل دولت خود) و کسب قدرت را برای خدمت می‌خواستند.

اکثر پیروان سیدقوام را افراد پیشه‌ور و روستایی و کلاً رعایا تشکیل می‌دادند که انگیزه آنها قبل از همه مذهب و رسیدن به خواسته‌های مادی خود از راه مذهب بود. خوراک و پوشاک آنها ساده بود و هیأت ظاهریشان، آنان را از سایر مردم متمایز ساخت.

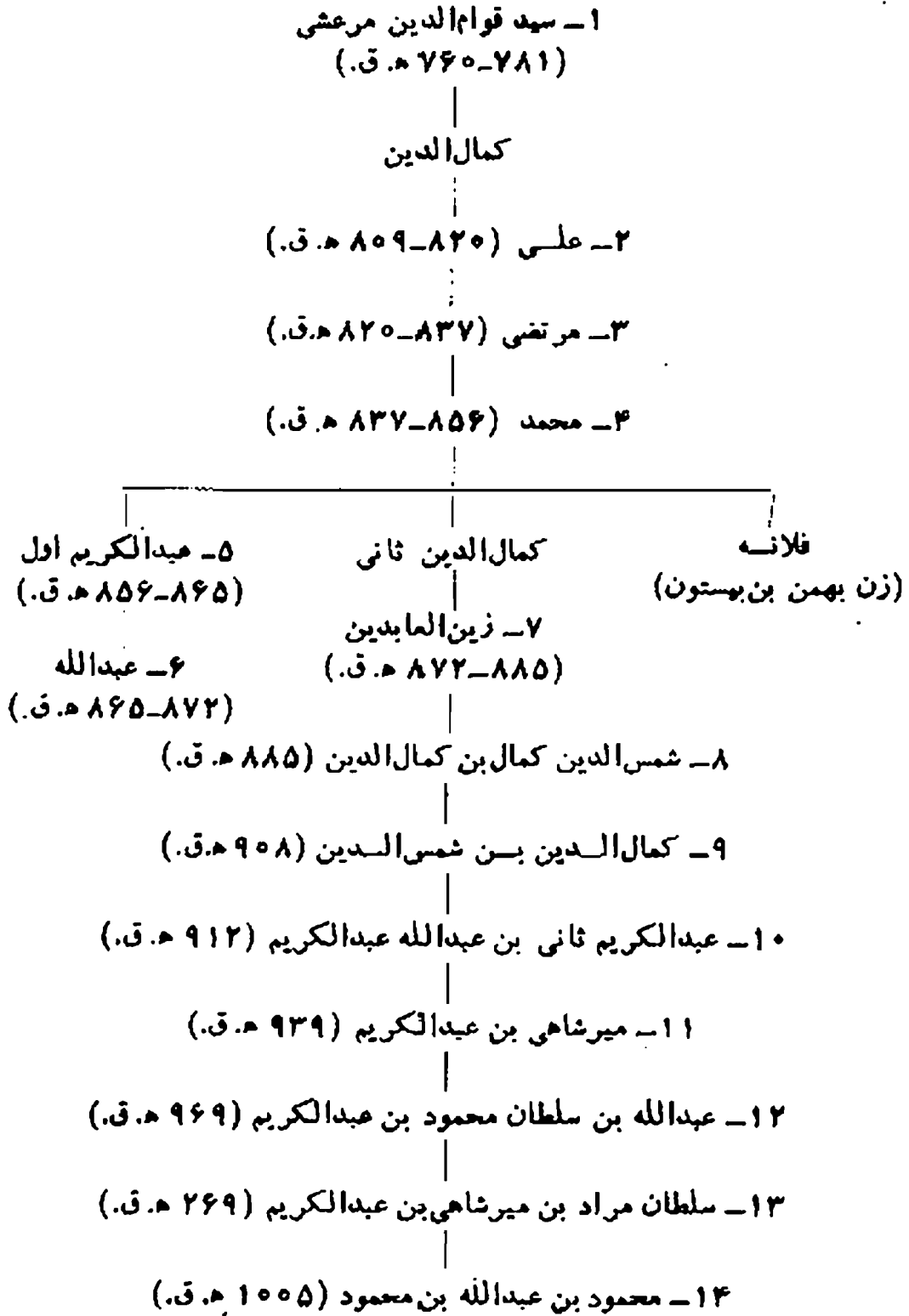
□

علل فروپاشی مرعشیان را بایستی در جنگ‌های متعدد آنها و نیز ظهور امیر تیمور در شرق دانست که به هیچیک از قیامها و سلسله‌های محلی رحم نکرد. او در واقع برای سرکوبی همین قیامها

آمده بود که در نهایت هم به هدف خود نایل آمد. بعضی از نویسندگان علت زوال قیام مرعشیان را دنیاگرایی رهبران بعدی آن دانسته‌اند. این نویسندگان معتقدند که رهبران بعدی مرعشیان بسوی تجمل پرستی کشیده شدند و دست به مال‌اندوزی زدند و همین مسأله باعث دور شدن آنها از توده مردم شد. لیکن در این خصوص دلیل قاطعی وجود ندارد تا بتوان براساس آن قضاوت کرد. متأسفانه درباره اصلاحات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مرعشیان جز چند اشاره کوتاه، چیزی در منابع نیامده است. آنها در خلال حکومت کوتاه‌مدت خود دست به آبادانی زدند و شهرسازی و جاهای دیگر را آبادان ساختند و بناهایی پی‌نهادند. تنها می‌توان گفت که آنها براساس ایدئولوژی خود، یا مردم براساس مساوات و برابری و عطف و برادری رفتار می‌کردند؛ اما ظهور تیمور به آنها اجازه نداد تا شالوده حکومت خود را براساس ایدئولوژی خود پی‌نهند.

ملحقات و اضافات

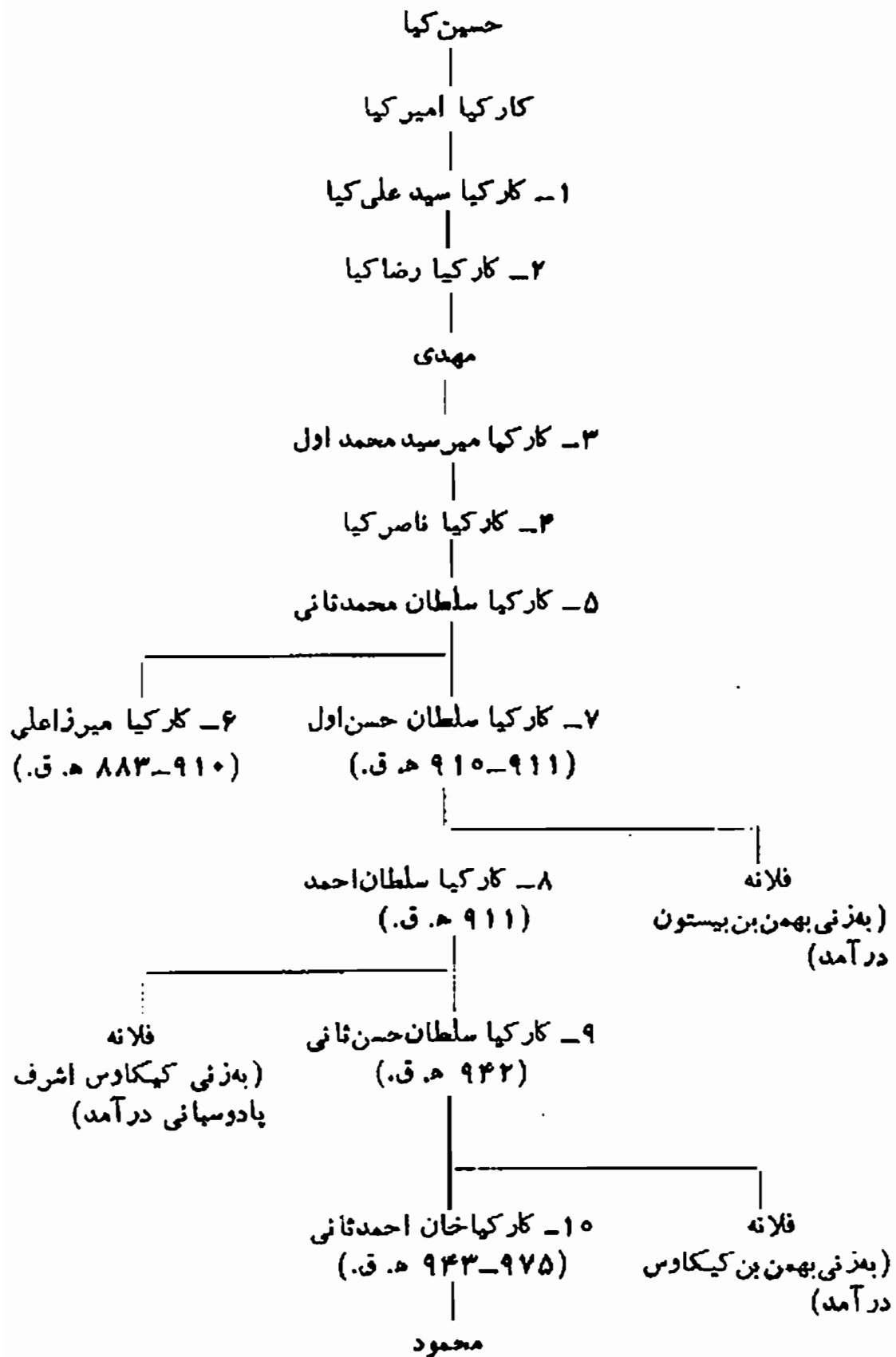
۱. شجره نسب مرعشیان مازندران



۱. زامبادر، نسب‌نامه خطفا و شهریاران، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران،

۱۳۵۲ شمسی، ص ۲۹۴.

۲. شجره نسب آل کیا در گیلان و دیلمستان^۱



۱. زامبار، نسب نامه خلفا و شهزادان، ص ۲۹۵.

۳. توضیحی درباره برخی از اعلام جغرافیایی

چلاو. نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان آمل است. این دهستان تقریباً در ۷۰ کیلومتری جنوب آمل در دامنه و دره‌ای کوهستانی و جنگلی واقع است و در اکثر ایام سال، هوای آن مه‌آلود و معتدل می‌باشد. محصولات عمده آن را غلات، لبنیات و عسل تشکیل می‌دهد. شغل عمده ساکنین آن گله‌داری و زراعت است. این دهستان از نوزده آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده، جمعیت آن نیز حدود ۲۱۰۰ نفر است. روستاهای مهم «چلاو» عبارتند از: کنگرج کلا، تیار، پاشا کلا.^۱

چناربن. از دهات بخش لال‌آباد بارفروش بود و نام محله‌ای است از محلات آمل.^۲

دابو. نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان آمل است. این دهستان در شمال خاوری شهر آمل واقع شده است. محصولات عمده آن را برنج، کنف، صیفی، پنبه تشکیل می‌دهد. شغل مردان نیز زراعت و صنایع دستی است. هوای این دهستان بواسطه کثرت آبهای راكد در تابستان بسیار گرم و ناسالم می‌باشد.

۱. فرهنگ جغرافیایی ایران، انتشارات سازمان جغرافیایی کشور، تهران،

۱۳۲۹ شمسی، ص ۹۱.

۲. رایینو، سفرنامه مازندران و امترآباد، ص ۱۵۹ و ۲۰۸.

دهستان «دابو» از صد و پنج آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده، جمعیت آن حدود ۲۸۰۰ نفر است و قراء مهم آن عبارتند از: کچب، سرخورد، مریج محله، معلم کلا، دیو کلا، بانصر کلا، علوی کلا.^۱ رستم‌دار. حدود خاک رستم‌دار کاملاً مطابق با حدود خاک رویان بوده است. با این تفاوت که خاک رستم‌دار در دشت و زمینهای هموار تا رودخانه نمک آبرود پیش می‌رفته در صورتیکه حدود رویان به خاک چالوس ختم می‌شده است. از اوایل قرن هفتم هجری لغت قدیمی رویان کم کم متروک شد و کلمه رستم‌دار بر این ناحیه قدیمی اطلاق گردید.^۲

رویان. رویان خاکی بوده است شامل کوه و دشت در مغرب طبرستان. حد شمالی آن به دریا، حد جنوبی آن به کوههای ری، حد غربی آن به چالوس و کلار و حد شرقی آن به دهکده‌های ناتل رستاق محدود می‌شده است و اطراف آن را کوههای بلند احاطه کرده بود. بنابراین رویان را می‌توان از مغرب به رود چالوس، از مشرق به رود هراز و کتل امامزاده هاشم و دماوند و از جنوب به کوههای توچال و از شمال به حاشیه دریا محدود دانست. کوهستان، کجور، نور، لورا، ارنکه، رودبار قصران و لار قصران جزو آن بوده است.^۳ قراظغان. از دهات اشرف است و شامل دورانه‌سر، حاجی محله، کلیت، کوسان بومی (کوهستان)، میان کلا، نودهک، قلعه حسین-آباد، قلعه نصیرآباد، رستم کلا، شورابسر، سیاوش کلا، تروجن ولین-آباد می‌باشد.^۴

۱. فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۳، ص ۱۱۳.
۲. اولیاء الله آملی، تادیک رویان، صفحات پانزده و شانزده.
۳. همان مأخذ، صفحات دوازده و سیزده.
۴. رایینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۱۶۷.

قلعه توجی. توجی بین راه آمل به ساری قرار داشته است. ابتدا از توجی و سپس از جامنو می‌گذشته‌اند. این قلعه یکبار با خساك یکسان شد ولی مجدداً مرمت شد اما امیر تیمور باز آن را ویران ساخت. سیدعلی بن کمال هم به تعمیر آن پرداخت. در سال ۵۸۸۰ ق. توده خاکی بیش نبوده است.^۱

لارجان. لارجان شهری است میان ری و طبرستان بر نیمه راه، چنانکه از آنجا به هریک از آن، پانزده فرسخ باشد.^۲

لار قصران. به دره‌ای که سرچشمه اصلی رود هراز در آن جاری است اطلاق می‌شود. این دره از پای خرسنگ شروع می‌شود و از دهانه‌ای که زیر پلور است وارد لاریجان می‌شود. قصران آبادیهای کنار رودخانه جاجرود است. لار در این تاریخ جزو خاڪ قصران بشمار می‌رفته است.^۳

مرعش. این شهر را رومیها مراسیون (Marasion) می‌خواندند و گویند این شهر در جایگاه جرمانیقیه ساخته شده است. معاویة بن ابی‌سفیان در قرن اول بنای آن را تجدید کرد و در اواخر دوره امویان، مسلمین آنجا را پایگاه خود ساختند و جمع کثیری از مسلمانان در آنجا اقامت گزیدند و مسجد جامعی نیز برای خود بنا کردند. هارون الرشید هم بر استحکامات آنجا افزود. صلیبیون در سال ۵۹۹ ق. آن را تصرف کردند و از آن پس مرعش یکی از شهرهای مهم ارمنیه صغری شد. بعدها دولت ارمنیه منقرض گردید.^۴

۱. همان مأخذ، ص ۱۷۶.

۲. ابوالفداء، *تقوم البلدان*، ص ۵۰۱.

۳. اولیاءالله‌آملی، *تاریخ دیان*، ص ۲۱۵.

۴. گیلسترنج، *جنرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۲۷ ه. ق.، ص ۱۳۸.

در حدود العالم آمده که شهر کمی است خرم به شام و آبادان و با کشت بسیار و آبهای روان. یاقوت حموی می‌گوید که مرعش شهری است در سرحد شام و روم و ربضی دارد معروف به هارونیه. امروزه این شهر در حدود شمال سوریه واقع است و در شمال غربی شهر دریاچه‌ای وجود دارد.^۱

۱. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، تهران، ۱۳۳۴ به بعد، ماده محمد-
مربطه، ص ۱۸۰.

کتابشناسی

۱- منابع متقدم

۲- منابع متاخر

۳- منابع جغرافیایی

۴- تحقیقات جدید

الف- تحقیقات جدید داخلی

ب- تحقیقات جدید خارجی

۱- منابع متقدم

ابن اسفندیار، قادیخ طهرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ شمسی.

ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹ شمسی.

حافظ ابرو، زبدة النوادیح باسنقری، خطی کتابخانه ملک تهران.

حافظ ابرو، مجموعه، خطی کتابخانه ملک تهران.

دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تهران، ۱۳۳۸ شمسی.

سیدظهیرالدین مرعشی، قادیخ طهرستان و «ویان و ماژندران»، چاپ برنهارد دارن، سن پترزبورگ، ۱۸۵۰ م. همان مأخذ، چاپ عباس شایان؛ همان مأخذ، چاپ محمدحسین تسیعی.

سیدظهیرالدین مرعشی، قادیخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح منوچهر

ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ شمسی.

شرف‌الدین علی‌یزدی، ظفرنامه، به اهتمام محمدعباسی، جلد ۱، تهران،

۱۳۳۶ شمسی.

عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع الجوهین، به اهتمام

عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۳ شمسی.

فصیحی خوانی، مجمل فصیحی، به اهتمام محمود فرخ، جلد ۳، مشهد،

۱۳۳۹ شمسی.

مولانا اولیاءالله‌آملی، قادیخ «ویان»، به تصحیح منوچهر ستوده،

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸ شمسی.

میرخواند، «وظة الصفا»، جلد ۵، تهران، بدون تاریخ.

۲- منابع متأخر

- حسین مدرسی طباطبائی، برگگی از نادریخ قزوین، قم، ۱۳۶۰ شمسی.
 خواندمیر، حبیب‌الحیر، جلد ۳، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳ شمسی.
 شبانکاره‌ای، مجمع‌الانصاب، به اهتمام میرهاشم محدث، انتشارات
 امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ شمسی.
 علاء‌الملک حسینی شوشتری مرعشی، فردوس، به اهتمام میرجلال‌الدین
 محدث، تهران، ۱۳۵۲ شمسی.
 علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین لاهیجی، نادریخ خانی، به تصحیح
 منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ شمسی.
 غنی، قاسم، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، جلد ۳، تهران،
 ۱۳۵۶ شمسی.
 قاضی احمد غفاری، نادریخ جهان‌آدا، کتابفروشی حافظ، تهران، ۱۳۳۹
 شمسی.
 قاضی احمد غفاری، نادریخ نگارستان، کتابفروشی حافظ، تهران،
 ۱۳۶۲ شمسی.
 قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، جلد ۲، انتشارات اسلامیة،
 تهران، بدون تاریخ.
 قاضی نورالله شوشتری، احقاق‌الحق، تعلیقات آیت‌الله زجفی مرعشی،
 انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۷۶ ق.
 محمدحسین خان اعتمادالسلطنه، التدوین فی احوال جبال شروین،
 تهران، ۱۳۱۱ ق.
 ملاشیخ علی‌گیلانی، نادریخ مازندران، به تصحیح منوچهر ستوده،
 انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ شمسی.
 میرتیمور، نادریخ خاندان مرعشی مازندران، به تصحیح منوچهر ستوده،
 انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵ شمسی.
 میرزا عبدالخلیل مرعشی، مجمع‌الخواجج، کتابفروشی طهوری، تهران،
 ۱۳۶۲ شمسی.

۳- منابع جغرافیایی

- ابوالفداء، تقویم‌البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات بنیاد
 فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ شمسی.
 حمدالله مستوفی، نزهة‌القلوب، به اهتمام ادوارد براون، چاپ بریل،

لیدن، ۱۳۳۱ ق.
سازمان جغرافیایی کشور، فرهنگ جغرافیایی کشور ایران، چندین مجلد،
تهران، از سال ۱۳۲۹ شمسی به بعد.
گی لسترنج، جغرافیای قادیخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود
عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۲۷ شمسی.

۴- تحقیقات جدید

الف- تحقیقات جدید داخلی

آزند، یعقوب، قیام شیعی سرپردازان، انتشارات گستره، تهران، ۱۳۶۴
شمسی.

آیت الله نجفی مرعشی، «مختصری از شرح حال واسلاف مرحوم مورخ
جلیل متبج سیدظهورالدین مرعشی» در مقدمه قادیخ طبرستان و دیوان و
مازندران، چاپ محمدحسین تسبیحی، صفات سی و نه تا چهل و دو.

اقبال، عباس، قادیخ مفصل ایران، به اهتمام محمد دیرسیاقتی،
کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۴۶ شمسی؛ همان نویسنده، ظهور تیمود، به
کوشش میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۰ شمسی؛ همان نویسنده، قادیخ معلول،
انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶ شمسی.

حاج شیخ عباس قمی، منتخب هفاتیح، انتشارات حافظ، تهران،
۱۳۶۲ شمسی (مقدمه ای تحت عنوان «شجره سلسله جلیله مرعشیه تهران، قم و
تبریز»).

دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، مجلدات متعدد، تهران، ۱۳۳۴
شمسی به بعد.

ستوده، منوچهر، «درویشان مازندران» در مجله قادیخ (نشریه گروه
آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران)، جلد ۱، شماره ۲،
صفحات ۲۹-۷۰.

صفا، ذبیح الله، قادیخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش اول، انتشارات
دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۸ شمسی.

مدرس، میرزا محمد علی، دیهانه الادب، جلد ۵، تبریز، بدون تاریخ.
مهجوری، اسماعیل، قادیخ مازندران، جلد ۱ و ۲، ساری، ۱۳۴۲ شمسی.

ب- تحقیقات جدید خارجی

اسمیت، جان ماسون، خروج و عروج سرپردازان، ترجمه یعقوب آژند،

- تهران، ۱۳۶۱ شمسی.
 براون، ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه علی اصغر حکمت، جلد ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷ شمسی.
- بطروشفسکی، نهضت سرهداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱ شمسی؛ همان نویسنده، *ایران در سده های میانه*، ترجمه سیروس اهزدی و تحویلی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۹ شمسی؛ همان نویسنده، *کلمه‌دزدی و مناسبات ادبی ایران در عهد مغول*، ترجمه کریم کشاورز، جلد ۲، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۵۵ شمسی.
- دارن، برنهارد، *مقدمه تاریخی طبرستان و دیوان و مازندران* (سیدظهیرالدین مرعشی)، سن پترزبورگ، ۱۸۵۰ م.
- رایینو، دودمان علوی «مازندران»، ترجمه محمدطاهری شهاب، تهران، ۱۳۲۰ شمسی.
- رایینو، سفروامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶ شمسی.
- رایینو، «سلسله سرعشیه مازندران» در مجله *Journal Asiatique* ژوئیه - سپتامبر ۱۹۳۶ م، صفحات ۴۷۴-۳۸۹، ۳-۴۰۲.
- رایینو، ولایات دالالمز گیلان، ترجمه جعفر خمایی زاده، کتابفروشی طاعتی، رشت، ۱۳۵۷ شمسی.
- زامباور، نسب نامه خلفا و شهرپادان، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۵۲ شمسی.
- لمبتون، هالک وزادع «ایران»، ترجمه منوچهر اسیری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ شمسی.
- لمبتون، نگارشی برجامعه اسلامی «ایران»، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۰ شمسی.
- Encyclopaedia of Islam* (دانشنامه اسلام)، چاپ اول، مقاله «مازندران» از واسر، جلد ۳، صفحات ۹-۴۲۴؛ همان مأخذ، چاپ دوم، مقاله «آل افراسیاب» از نیکیتین، جلد ۱، ص ۲۳۷؛ مقاله «آل باوند» نوشته ریچارد فرای، جلد ۱، ص ۱۱۱۰.

اشخاص و قبایل

الف	آ
ابن اسفندیار، ۱۰، ۱۳۱	آژند، یعقوب، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
ابن بطوطه، ۵۱، ۵۲، ۱۳۱	آل افراسیاب، ۱۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷
ابوالفداء، ۱۳۲	۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۰، ۳۶، ۳۹
احمدخان (سلطان)، ۱۷	۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹
اسپهبدیه، ۲۴	۸۱، ۸۵، ۱۰۰
استرآبادی، ولی، ۳۰، ۳۰، ۸۴، ۹۶، ۹۷	آل باوند، ۱۰، ۱۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵
۹۸، ۹۹	۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۸
اسماعیل (شاه)، ۱۷، ۱۱۴، ۱۱۵	۶۳، ۸۵
اسماعیلیان، ۱۱۱	آل بویه، ۲۵، ۳۶، ۱۱۱
اسمیت، جان ماسون، ۱۳۳	آل دابویه، ۲۴
اشرف، ۱۰۱	آل زرمهر، ۲۴
اعتماد السلطنه، ۱۶، ۱۳۲	آل زیار، ۲۵
اقبال، عباس، ۱۹، ۱۳۱، ۱۳۳	آل سامان، ۲۵
امیرکیا، ۱۱۲، ۱۱۳	آل طاهر، ۲۵
امیری، منوچهر، ۱۳۴	آل قارن وند، ۲۴
ایرانیان، ۵۳	آل کرت، ۴۱
ایزدی، سیروس، ۱۳۴	آل کیا، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۲
ایلخانان، ۱۱۱، ۱۱۲	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵
ایلکانی، اویس، ۹۵	آل کیوس، ۲۴
ایلکانی، حسین، ۹۵	آل گشنسف، ۲۴
ب	آملی، مولانا اولیاءالله، ۹، ۱۰
بالوی زاهد: ← مجرد، همسخ	آبجی، عبدالمحمد، ۱۳۲

شمس الدین محمد.

باوندی، فخرالدوله حسن ۲۵، ۲۶،

۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۹۴

بحرآبادی، غیاث الدین ۵۰

براون، ادوارد ۲۲، ۱۳۳

بسطامی، بایزید ۴۴

بهادر، جیبی خواجده علی ۱۰۵

بیرم خواجده ۹۵

پ

پاپکان، اردشیر ۲۴

پطروشفسکی ۲۲، ۱۳۴

پولادقبا ۳۰، ۹۷

پیرک ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲

ت

تاج الدین علی ۴۴

تسیجی، محمدحسین (۱۳)، ۱۳۳

تیمورلنگ ۱۲، ۱۳، ۸۱، ۹۷، ۹۸،

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸،

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹

تیموریان ۱۴، ۱۰۲

ج

جانی قربانی، ارغونشاه ۴۱

جانی قربانی، شبلی ۹۷

جانی قربانی، محمدبیک ۵۶

جعفر بن محمدالنیروسی الطبری ۳۶

جلال، کیا احمد ۶۶

جلال ازرق ۸۲

جلالیان: ← کیاهاهی جلالی.

جوزی، حسن ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴،

۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶،

۶۱، ۶۵، ۷۸، ۱۱۲

چ

چلابی، افراسیاب: ← چلاوی،

افراسیاب.

چلاوی، افراسیاب ۱۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸،

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۰، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳،

۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰،

۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۹، ۱۱۸

چلاویان: ← آل افراسیاب.

ح

حسن (سلطان) ۱۷

حسن بن زید ۲۵، ۳۶

حسینی شوشتری مرعشی، علاءالملک

۱۷، ۱۳۲

حکمت، علی اصغر ۱۳۳

خ

خاتم النبیین ۸۷

خلیفه سلطان ۲۱

خماسی زاده، جعفر ۳۴، ۱

خواندمیر ۱۴، ۳۸، ۱۳۲

خیرالاولیاء علی المرتضی (ع) ۸۷

۸۶، ۷۴

سریدار، مسعود ۲۶

سریداران ۱۱، ۱۲، ۴۰، ۴۱، ۴۵

۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۸۴

۹۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷

سعدالدوله طوس ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷

۱۰۸

سلجوقیان ۲۵

سلطان مراد بن میرشاهی بن عبدالکریم

۱۲۳

سمرقندی، دولتشاه ۱۲، ۴۵، ۴۹

۱۳۱

سمرقندی، عبدالرزاق ۱۲، ۱۳، ۳۸

۱۳۱

سمنانی، علاءالدوله . ۵

سوخرائیان: — آل قارن وند.

سوغندی، عزالدین ۱۳، ۴۲، ۴۳

۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳

۵۵، ۷۸، ۱۱۲

سیدعزالدین ۱۰۹

سیدفخرالدین ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳

۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹

سیدمرتضی ۱۰

ش

شاهرخ ۱۱۰

شاپان، عباس ۱۳۱

شبانکاره‌ای ۱۳۲

شمس‌الدین علی ۱۳، ۴۸، ۴۹

شمس‌الدین کمال بن کمال‌الدین ۱۲۳

شوشتری، قاضی نورالله ۱۵، ۱۶، ۱۹

د

دبیر میاقتی، محمد ۱۳۳

دارن، برنهارد ۲۰، ۱۳۱، ۱۳۴

دامغانی، حسن ۹۷

درویشان: — شیخیان.

درویشان حسنیه: — شیخیان حسنیه.

دوله، حسن ۷۷

دهخدا، علی‌اکبر ۱۳۳

ر

رابینو، ه. ل ۲۰، ۲۱، ۱۳۴

ریبه ۲۸

رستم‌داری، جلال‌الدوله اسکندر ۲۶

۲۸، ۲۹، ۳۰

رستم‌داریها ۳۰، ۷۳، ۸۷، ۸۸

رشانقه ۱۰۵، ۱۰۸

رضی‌الدین ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۸۶، ۸۷

۹۰، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۴

رکابزن کیا ۱۱۳

رکابی، عزالدین ۷۸

ز

زیدیان ۳۶، ۱۱۱

زین‌العابدین ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۳

زین‌العابدین (ع) ۳۸

س

سادات ملاط‌گیلان: — آل کیا.

ستوده، منوچهر ۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲

۱۳۳

سخت‌کمان، اسکندر سیاوش ۳۰، ۷۳

کالی، جمال الدین ۸۰
 کامل، عیسی ۴۴
 کشاورز، کریم ۱۳۴
 کلو اسفندیار ۵۲
 کمال الدین ثانی ۱۲۳
 کمال الدین ۱۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷
 ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۹۸
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۴
 ۱۲۳
 کمال الدین بن شمس الدین ۱۲۳
 کیا احمد جلال: ← جلال، کیا احمد
 کیا اسکندر ۷۱، ۷۲
 کیا افراسیاب: ← چلاوی، افراسیاب
 کیا بیستون، حسین ۸۵
 کیا جلال: ← شمیر، جلال
 کیا جمال (احمد اجل) ۲۶، ۲۷
 کیا حسن کیا ۳۰، ۳۱، ۵۵، ۷۲
 ۹۴، ۹۵
 کیا محمد ۱۷، ۲۹
 کیا های جلالی ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸
 ۲۹، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲
 کیا های چلاوی: ← آل افراسیاب
 کیا های بیستون ۸۵
 کیا های هزارسپی ۹۶
 کینخواریه ۲۴، ۲۵
 کیوسیه ۲۴

س

گاوبارگان: ← آل دابویه .

ف

فرای، ریچارد ۱۳۴
 فرخ، محمود ۱۳۱
 فخرالدوله حسن ۸۱، ۸۹
 فخرالدین جلال ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹
 فصیحی خوافی ۱۲، ۱۳۱
 فضل الله ۴۴
 فلانه ۱۲۳

ق

قارن غوری ۱۰۹
 قاسم بن ابراهیم الرسی ۳۶
 قاسمیه ۳۶
 قباد ۷۳، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲
 قتلغشا: ۳۰
 قراقویونلو ۹۵
 قرامحمد ۹۵
 قزوینها ۹۶
 قمی، حاج شیخ عباس ۱۳۳
 قوام الدین بن امیر صادق بن... الحسین-
 زین العابدین (ع): ← مرعشی،
 قوام الدین.
 قوام الدین بن سید صادق بن... امام زین-
 العابدین (ع): ← مرعشی،
 قوام الدین.
 قوام الدین بن عبدالله بن... حسین علی-
 المرتضی ابیطالب: ← مرعشی،
 قوام الدین.
 قوامیه ۱۵، ۱۷

ک

کافی، شمس الدین ۴۴

مرعشی، قوام الدین ۱۰، ۱۱، ۱۲،
 ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۸،
 ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲،
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰،
 ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸،
 ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵،
 ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲،
 ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۵، ۸۷،
 ۸۸، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳،
 مرعشیان ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳،
 ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹،
 ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۳۳،
 ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۹،
 ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰،
 ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹،
 ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸،
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳،
 مستوفی، حمدالله ۳۷، ۱۳۲،
 مظفری، منصور ۷۲،
 مغولان ۳۴، ۳۷، ۵۲،
 ملک رستمدار ۱۰۲، ۱۰۷،
 موحد، محمد علی ۱۳۱،
 مهجوری، اسماعیل ۱۳۳،
 مهدی (عج) ۶۴،
 میربزرگ ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۵،
 ۸۷، ۹۶،
 میر تیمور ۱۶، ۱۳۲،
 میرخواند ۱۳، ۱۳۱،

گرمارودی، علی ۸۰،
 گیلانی، علی ۱۰۵، ۸۷، ۱۳۲

ل

لارجانیها ۹۵،
 لاهیجی، علی بن شمس الدین بن حاجی-
 حسین ۱۳۲،
 لاهیجانی، کارکیا میرزا علی ۱۱، ۱۷،
 لسترنج، گئی ۱۳۳

م

مازندرانیان ۳۷،
 متیر، جلال ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۷۳، ۸۴،
 ۸۶، ۸۸، ۸۹،
 مجرد، شیخ شمس الدین محمد ۴۴،
 ۵۰،
 محدث، میرهاشم ۱۳۲، ۱۳۳،
 محمد ۲۹، ۱۲۳،
 محمود بن عبدالله بن محمود ۱۲۳،
 مدرس، میرزا محمد علی ۱۳۳،
 مدرسی طباطبائی ۱۳۲،
 مرادخان ۱۴،
 مرتضی ۱۲۳،
 مرعشی، ابی الحسن علی ۳۹،
 مرعشی، ظهیر الدین ۱۰، ۱۱، ۱۴،
 ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
 ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۲،
 ۴۴، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۷۹، ۸۱،
 ۸۲، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۱،
 ۱۳۴،
 مرعشی، عبدالخلیل ۱۰، ۱۳۲،

اشخاص و قبایل ۱۴۱

و

وجیدالدین مسعود ۱۰، ۴۰، ۴۱،

۴۸

وحیدمازندرانی، غلامعلی ۱۳۴

وشتاسف جلال ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۶،

۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱

ه

هندوی شهدی ۴۹

ی

یاقوت حموی ۱۲۸

یزدی، شرفالدین علی ۱۳، ۱۳۱،

یزید ۱۰۸

میرزا علی ۱۱۵

میرشاهی بن عبدالکریم ۱۲۳

میرعبدالعظیم ۱۰۹

میرقوام: ← مرعشی، قوامالدین.

ن

ناصریه ۳۶

نجفی مرعشی ۱۶، ۱۸، ۳۹، ۱۳۲،

۱۳۳

نصیرالدین ۱۰، ۱۰۴

نوابی، عبدالحسین ۱۳۱

نورالدین ۷۲

کتاب

تاریخ طبرستان ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵،
 ۱۶، ۱۸، ۱۳۱
 تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
 ۱۰، ۲۰، ۸۱، ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۳۴
 تاریخ گیلان و دیلمستان ۱۰، ۱۱،
 ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۱۳۱
 تاریخ مازندران ۱۵، ۱۳۲، ۱۳۳
 تاریخ مغول ۱۹، ۱۳۳
 تاریخ مفصل ایران ۱۹، ۱۳۳
 تاریخ نگارستان ۱۴، ۱۳۲
 تذکرة الشعرا ۱۲، ۴۵، ۱۳۱
 تقویم البلدان ۱۲۷، ۱۳۲

ح

حبیب السیر ۱۴، ۱۵، ۱۳۲
 حدود العالم ۱۲۸

خ

خروج و عروج سربداران ۱۳۳

د

دانشنامه اسلام ۲۲
 درویشان مازندران (مقاله) ۱۸

الف

حسن التواریخ ۲۱
 احقاق الحق ۱۶، ۱۳۲
 التدوین فی احوال جبال شروین ۱۶،
 ۱۳۲
 اللئالی المنتظمه والدر الثمینہ ۱۶
 ایران در سده های میانه ۱۳۴

ب

بحث در آثار و افکار و احوال حافظ
 جلد دوم ۱۳۲
 برگی از تاریخ قزوین ۱۳۲

ت

تاریخ (مجله) ۱۸
 تاریخ ادبیات در ایران ۱۹، ۱۳۳
 تاریخ ادبی ایران ۱۳۳
 تاریخ جهان آرا ۱۴، ۱۳۲
 تاریخ خاندان سرعشی مازندران ۱۶،
 ۱۳۲
 تاریخ خانی ۱۷، ۱۱۴، ۱۳۲
 تاریخ رویان ۹، ۱۰، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۳۲

قیام شیعی سرداران ۱۳۳

ک

کشاورزی و مناسبات ایران در عهد
مغول ۱۳۴

ل

لغتنامه دهخدا . ۲، ۱۳۳

م

مازندران ۱۳۴
مالک و زارع در ایران ۱۳۴
مجالس المؤمنون ۱۰، ۱۹، ۳۹، ۱۳۲
مجمع الانساب ۱۳۲
مجمع التواریخ ۱۵، ۱۳۲
مجمّل فصیحی ۱۲، ۱۳۱
مجموعه ۱۲
مطلع السعدین ۱۲، ۲۱، ۱۳۱
منتخب مفاتیح ۱۸، ۱۳۳

ن

نزهة القلوب ۱۳۲
نسب نامه خلفا و شهریاران ۱۲۳،
۱۳۴، ۱۲۴
نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران
۱۳۴
نهضت سرداران خراسان ۱۳۴

و

ولایات دارالمرزگیلان ۲۱، ۱۳۴

دودمان علویان در مازندران ۲۱

۱۳۴

ر

روضه الصفا ۱۳، ۱۳۱
ریحانة الادب ۱۹، ۱۳۳

ز

زبدة التواریخ ۱۲، ۱۳۱

س

سفرنامه ابن بطوطه ۵۱، ۱۳۱
سفرنامه مازندران و استرآباد ۲۱، ۱۲۵،
۱۲۶، ۱۳۴
سلسله مرعشیه مازندران ۲۰

ظ

ظفرنامه (شامی) ۱۳
ظفرنامه (یزدی) ۱۳، ۱۳۱
ظهور تیمور ۱۹، ۱۳۳

ع

عالم آرای عباسی ۲۱

ف

فردوس ۱۷، ۱۳۲
فرهنگ جغرافیایی کشور ایران ۱۲۵،
۱۲۶، ۱۳۳

ق

قرآن ۶۱، ۸۹

۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۳،
۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۹

۱۲۷، ۱۳۳
سبزوار ۵۰، ۱۱۷

سرخرود ۱۲۶
سلطانیه ۹۵
سمرقند ۱۰۹
سمنان ۹۷
سنیک ۷۲
سوریه ۱۲۸

ش

شکور ۱۱۲
شوروی ۲۲
شوشتر ۱۷
شیراز ۱۶، ۵۲

ص

صحرای لکتر ۹۲

ط

طالقان ۹۶، ۹۴
طبرستان ۲۵، ۳۶، ۱۲۶، ۱۲۷
طوالش ۱۱۵
طوس ۱۰۱

ع

عراق ۹۵
علویکلا ۱۲۶

ق

قراطغان ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۶

چلاو ۱۲۵
چناره بن ۹۲، ۱۲۵

خ

خراسان ۱۱، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱،
۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۶۱
۸۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۲
خزک ۷۲
خلخال ۹۹
خوارزم ۱۰۹

د

دابو ۴۰، ۶۷، ۱۲۵، ۱۲۶
دارالاسلام ۳۷
دامغان ۹۷، ۴۹
دشت لپور ۸۵
دماوند ۳

دیلمستان ۱۱، ۳۶، ۱۱۱، ۱۱۲،
۱۲۴
دیو کلا ۱۲۶

ر

رانکوه ۱۱۳
رستمدار ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳،
۹۶، ۱۰۱، ۱۲۶
رشت: ← بیه پس.

رود هراز ۱۲۶
رویان ۳۶، ۱۲۶
رینه ۹۵

س

ساری ۱۳، ۴۹، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵

س

گرگان ۳۶، ۲۵
گسکر ۱۱۵
گیلان ۱، ۱۱، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۳۶
۸۲، ۸۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۱
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۴

ل

لارجان ۳، ۳۰، ۳۷، ۷۲، ۹۴
۱۲۷
لارقصران ۱۲۷
لاهیجان: بیه پیش
لواسان ۹۴
لورا ۱۲۶

م

مازندران ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳
۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴
۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹
۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵
۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳
۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۴
۷۵، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۹۷
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳
مازندران شرقی ۳۷
ماوراءالنهر (۱۲)، (۱۳)، (۲۱)، ۹۹، ۱۰۸
۱۰۹
ماهانه سر ۱۰۳، ۱۰۵

قزوین ۸۴، ۹۵، ۹۶
قصران ۷۲، ۸۴
قلعه اسکن ۹۷
قلعه توجی ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹
۸۲، ۱۲۷
قلعه طاق ۴۱
قلعه فالیس ۹۶
قلعه فیروزکوه ۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵
۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۱۱۳
قلعه کارود ۹۴
قلعه کجول ۹۱، ۹۲
قلعه کلار ۹۲
قلعه لار ۹۴
قلعه لوندر ۹۴، ۹۵
قلعه ماهاندر ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۰۵

قلعه نور ۹۳، ۹۴
قلعه هرسی آبدان ۹۳
قم ۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳
قومش ۸۴

ک

کاشغر ۱۰۹
کچب ۱۲۶
کرمان ۱۶
کلا ۳۶
کلار ۱۲۶
کلاردشت ۱۱۲
کلارستاق ۹۲، ۹۳، ۱۱۲
کنگرچ کلا ۱۲۵
کیس ۹۱

نمک آبرود ۱۱۴

نور ۱۲۶

نیشابور ۹۷

و

واتاشان ۹۱، ۹۳، ۹۶

ه

هارونیه ۱۲۸

مرعش ۳۹، ۱۲۷

مریج محله ۱۲۶

ملاط ۱۱۲

میراندشت ۹۱

میرناده ۲۹

ن

ناتل رستاق ۹۱، ۹۳

غارستاق ۹۴

از مجموعه قیامنامه منتشر خواهد شد:

منتشر شد

۱. قیام زنگیان

۲. قیام قرمطیان

۳. قیام زیدیان

۴. قیام فاطمیان

۵. قیامهای سردمی در قرن

زیر چاپ

هفتم و هشتم هجری

منتشر شد

۶. قیام سربداران

منتشر شد

۷. قیام مرعشیان

۸. قیام صفویان

۹. قیام تنباکو

۱۰. قیام خیابانی

۱۱. قیام جنگل

۱۲. قیام تنگستانیها

